

طَاهِرَةٌ

«قِرَّةُ الْعَيْنِ»

تأليف

حسام - نقبائی

مؤسسه قیامی مطبوعات امری
۱۲۸۱ ب.ع

فهرست رساله طاهره

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۰۵	ژول بوا	۱	مقدمه
۱۰۷	د کترچاپین	۸	حضرت اعلیٰ
۱۰۷	های نیش	۱۲	" بهاء الله
۱۰۸	لرد کورزن	۱۳	" عبدالمبهاء
۱۰۹	گرینوسکایا	۲۸	" ولی امرالله
۱۱۰	روزنامه انعکاسات	۳۶	تاریخ نبیل
۱۱۰	والنتین شرل	۵۰	" ظهورالحق
۱۱۱	فرانسیس یانک	۶۸	" سمندر
۱۱۱	سلیمان ناظم بیک	۷۱	نجم باختر
۱۱۲	لغت نامه دهخدا	۷۱	رساله طاهره
۱۱۸	ناسخ التواریخ	۷۲	" "
۱۲۰	روضه الصفا	۷۲	" "
۱۲۰	منتخب التواریخ	۷۳	کواکب الدریه
۱۲۱	خیرات الحسان	۷۴	گنت د وگینو
۱۲۲	البابیون والبهاءیین	۸۴	مسیونیکلا
۱۲۴	المنجد	۱۰۰	مستبران
۱۲۵	مفتی بغداد	۱۰۱	جریده اسیاتیک
۱۲۶	مجله خواندنیها	۱۰۱	د کتریلای
۱۲۸	روزنامه آژنگ	۱۰۳	اولمر

فهرست رساله طاهره

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
		۱۳۹	اشعاری پند از طاهره
		۱۵۹	رسالات طاهره
		۱۵۹	نامه بجناب باب الباب
			مکتوبی در رفع شبهات مفتی
		۱۶۳	بفرداد
		۱۶۷	خطابی بمصوم شیعیان
			رساله در پاسخ ملا جواد
		۱۷۱	قزوینی
			پاسخ با اعتراضات محمد
		۱۸۱	کریمخان کرمانی
		۱۹۰	خطاب عام ببایان
		۱۹۴	مناجات

مقدمه

- اسم : فاطمه . اسلمه . زرین تاج
القاب : قرۃ العین طاهره . نقطه جذبیه . قبه نار
محبت الله . ورقه منجذبه
تولد : قزوین سال ۱۲۳۳ هجری قمری
شهادت : طهران سال ۱۲۶۸ هجری قمری
پدر : ملا صالح مجتهد قزوینی
شوهر : پسرعمویش ملا محمد پسر ملا تقی که یکی پس از
دیگری امام جمعه قزوین بودند x

اولاد طاهره : دو پسرینامهای اسماعیل و ابراهیم و یک دختر
او در اوان شباب و بهار جوانی با سرعت غیرعادی رشد و نمو
نمود و چون شمع فروزان در محیط ظلمانی خود برافروخت
و بتدریج پرتوش در شهرهای داخل و خارج کشور ساطع
و لامع گردید و قلوب تیره و تاریک جمعی را روشن نمود
مقاومتش در برابر علمای سرسخت شیعی . سنی . و شیخی

بر قدرت و محبوبیتش بیفزود وصیتش در شرق و غرب بلند
 شد شهرت علمیش بالا گرفت بحدی که نظر متفکرین و مستشرقین
 را بخود جلب کرد.

< این زن عفیف نجیب شجاع و جیه فقیه عالم فاضل
 ناطق شاعر نویسنده شهید و فداکار در تاریخ عالم
 بشریت بی مثل و نظیر بود و بدون مبالغه در حقش توان گفت
 (آنچه خوبان همه دارند توتنها داری) x کنت دو گبینو
 او را اعجوبه زمانش خوانده و سارا برنارد (از ستارگان فرانسه)
 ویرا ژاندارک ایرانی نامیده است . x

x پیدایش او در مهد تعصب و محیط خفقان آوری چون
 قزوین که در یک قرن و رسمی قبل بوجود یکصد تن از علمای
 اسلام مفتخر و مباحی بود موجب حیرت محققین گشته مستر
 براون مستشرق انگلیسی ظهور او را در هر کشور و قرن از —
 نواد روجو بود را ایران از عجائب خلقت و خوارق عادت دانسته
 است تجریده آسیاتیک با کمال تعجب مینویسد (چطور
 ممکنست یک زن یک مخلوق ضعیف در ایران انهم در قزوین
 جائیکه علمای متنفذ آن توجه دولت را بخود جلب نموده اند
 قیام کند و جمعیتی را تشکیل دهد)

الحق این زن نابغه با داشتن هوش و استعداد —
 فصاحت کلام و رسائی بیان صباحت منظر و پاکی فطرت و

روشنائی ضمیر فضل و دانش و کمال و بینش در بینش
 اقران و امثال خود فرد شایسته و نمونه کاملی بود و بفرموده
 حضرت عبدالبهاء (گوی سبقت را از فحول رجال ره بود)
 x چهره جذاب و قوه نافذه اش دل قسی القلب ترین افراد
 را نرم کرد زندانبانش را خاضع و خاشع نمود و بایک نظر
 مامور بقتلش را از عمل ننگین خود پشیمان کرده بطوریکه
 از انجام آن امتناع نمود و از عواقب تّرد از فرمان فرمانده
 خود نهراسید x قدرت بیان و سحر بیانش مستمعین را بگر^{به}
 و امیداشت و مقام علمی و نحوه استدلالش چنان بود که
 علمای اعلام مجبور بتائید و تصدیق عقاید او و بالا اقل
 سکوت میشدند بطوریکه مسیو نیکلا در کتابش میگوید :
 (مخرور ترین علمای عصر بقبول بعضی از نظریاتش تن
 در دادند)

عشق و وفاداری محبت واقعی شهادت و شجاعت
 حقیقی و فی الحقیقه باید سرمشق عموم قرار گیرد چه
 که این زن سرمست باده الهی و مفتون عشق و شیدا^ی بود
 زنی که دوست و دشمن بمظمت فکر و علو مقام و شأن و شرا^{فت}
 و رأفت او واقف و معترفند زنی که برای اعتلا و آزادی نسوان
 و خرق حجیات او هیام و بیداری هموعان خود قیامی
 عاشقانه نمود از خانواده متمصب و متحجر خود گذشت

و بحضرت دوست پیوست در جوانی شهید و فدای تعصبات
ملت خود گردید و جان در راه جانان بباخت و افسانه قرون
و اعصار گشت

ترقی تمدن، فرهنگ و اخلاق هر جامعه بستگی بوجود —
افراد معدودی دارد که نوک پیکان تمدنند و بقیه مردم
مقلدند ✓ طاهره از جمله نفوس نادر، زودرس و نمونه‌ئی
از تکامل و نماینده شکلهای نو ظهور جامعه بود که زودتر از
حد معین پابمعرضه وجود نهاد و چون جامعه قدرش را
نشناخت بمحویت او مبادرت نمود او با انهمه عظمت
و جلال و قدرت و کمال در برابر حضرت نقطه اولی ساجد
و خاضع بود و اظهار عبودیت و فنا مینمود و بالاخره در راهش
جان نثار نمود . ژرور اژان تارو گوید :

(قرۃ العین همچنانکه در دوره حیات پیرو باب بود در روز
مرگ نیز همراه او بود)

نظریات و اعترافات نفوس متعدده از موافق و مخالف
بیطرف شرقی و غربی تا آنجائی که میسر و مقدور بوده
بدون اظهار نظر در این رساله جمع آوری شده است
گرچه از بعضی لحاظ اختلافات جزئی و تاریخی در آن بچشم
میخورد ولی از نظر کلی میان مورخین و محققین وحدت کلام
وجود دارد در این رساله سعی شده از تکرار مطالبی که

در کتب متعدده وجود دارد حتی المقدور صرف نظر شود
 وان قسمت از اقراریر نفوسی که شائبه بنفی و عناد و تهممت
 و افترا از آن استشمام میشود حذف گردد ولی در باره مطالب
 یاد شده قضاوت و اظهار نظری نشده است

بامطالعه این جزوه علاوه بر اطلاع از زندگی پراشوب
 طاهره بمظمت مقام بین الطلی و شخصیت علمی و اخلاقی
 او نیز آگاه شده و ملاحظه خواهند فرمود که چگونه در آن محیط
 آلوده از خرافات و تعصبات عنصر پاک و شجاعی آنهم از
 طبقه نسوان قد برافراشت و جهانی را متوجه افکار عالییه
 خود ساخت و این انگلیسی در حقش چنین شهادت داده
 (اگر امرسید باب دلیلی بر اثبات حقیقت خود نداشته
 باشد همین برهان کافی است که بانوی نابغه و شهید
 و فداکاری را در امان خود پرورانده است)

هرچند که باتدوین این رساله حق مطلب ادا نشده ولی
 امید است که با تأسی و پیروی از افکار و اخلاق او قسمتی از
 دینی که نسبت بآن بزرگوار داریم ادا گردد

این جزوه را بچند قسمت میتوان تقسیم نمود بشرح ذیل :

۱- مطالبی که در الواح و آثار امری در باره او وجود دارد

۲- اقراریر مستشرقین و محققین غـرب

۳- شهادت مورخین و نویسندگان ایرانی و عرب

۴- نمونه‌های از آثار نظم و نشر طاهره حسام نقبائی

حضرت نقطه اولی

حضرت رب اعلى در توقیعات خود قره العین را مورد ستایش قرار داده و از وی تعریف و تمجید فرموده اند از جمله در پاسخ سید علی بشر که از طرف بابیان عراق عریضه شی بحضور مبارک نوشته بود میفرمایند قوله تعالی :

واما ما سئلت عن المرأة التي زكت نفسها واثرت فيها
الكلمة التي انقادت الامور لها وعرفت بارئها فاعلم انها -
امراة صديقة عالمه عاملة طاهره ولا ترالطاهرة فسى
حكما فانها ادرى بموقع الامر من غيرها وليس لك الا اتباعها
در این بیان حضرت اعلى اورا راستگو عالم عامل
وطاهره خطاب فرموده و پیروی از وی را توصیه میفرمایند .
و نیز آنحضرت در پاسخ اعتراض جمعی در قریه بدشست
در حق وی میفرمایند :

وان ما سئلت من حكم الطاهرة على الارض المقدسه
فقد اذنت لها من قبل بالخروج لما تقع بها الفتنة هنالك
وانها لدى لورقة طيبة التي طهرت فوادها عن رجس الحدود
لربها فرحم الله امرؤ عرف قدرها ولم يودها

شئ لا لها اليوم عز لذي قرابتها وشرف لاهل طاعتها فسي
 حكم الله واسئل الله ان يمطئها مستولها ومناها بفضله
 ودرتوقمى ديگر درهمين زمينه ميفرمايند قوله جلوت كبرياءه :
 واما ماسئلت عن الطاهره هي التي امنوت برربها وخالفت من
 نفسها وخشيت من عدل ربها وراعت يوم لقاء وبارئها وكلما
 استنبطت في احكام البيان واستدللت عليها بايات القران . . .
 ودرتوقيع خطاب بملا احمد ميفرمايند :
 وان ما ذكرت من مراتب الاختلاف فمالك وذكر تلك الاخبار
 فان ظاهر الدين هو طبق باطنه والجنة حق والنا رحق . . .
 وكل ما نزل الله في القرآن فهو حق . . . وان نسبة ملك الامور
 الى الورقة الطاهره فاني اشهد بانها هي بريته عن كل
 ذلك وما اعتقدت الا ما فصل في كتاب مبين وان في الدين
 للمؤمنين حق بان لا يرو احد منهم احدا وان سمع من احد
 شيئا ولم يبلغه بسره فلا يحكم عليه حتى يعرف مبدئه ويتبين
 صدقه ما اذا اطلع وخالف عقله فليرجع الى الذي جعل
 في يديه فصل الخطاب لانه اذا حكم بشير حكمه فكانما حكم بغير
 ما نزل الله . . . وان ماسئلت بان الورقة الطاهره قد
 ادعت حجمة نفسها على غيرها فليس ذلك بامر عظيم ولا خطب
 جسيم لان للحجية معاني محمودة . . . وانها عرفت مواقع
 حكى واستبصرت بانوار اياتي فما للذي اتبعني رد ها

لانها ماتنطق الا بادلا والمشرقة من اهل العصمة
والا مارات المشعشه من اهل الحقيقه وكفى بهما
فخر الهذه الفئه وكفى بالله على وعلى الناس شهيدا

طاهره رسالا تو چند در پاسخ اعتراض مخالفين واثبات
امر حضرت باب نوشته اند كه ان حضرت در بعضى از آثار -
خود بكتب ثلاثه وى اشاره فرموده اند از جمله در توقيع
خطاب بجناب وحيد ر اربى مي فرمايند :

ان امرأة منهم حقق الحق باياتها وابطل عن المشركين
في ثلاث كتاب حسن . . . الخ ونيز در رساله شرح
كوثر مي فرمايند :

ان امرأة في الشيخية قد كتب في جدهم ثلاث كتب
بل حيف لها لتعرض بجدهم در توقيعى ديگر مي فرمايد
. . . . ليس على احد من الواردين من بيت العدل ان
يرر الطاهره في علمها لانها عرفت مواقع الامر من
فضل الله

در توقيع ديگر در پاسخ عريضة طاهره وتأ كيد در رعايت
حكمت مي فرمايند :

. . . . فان كتاب مهوراً قد لا خطته فيخلصك الله
مما تخافه وتحذره فاعلمى بان من جواهر علمك قد ظهرت
بواطن السنن فصيراً صبراً في ذكر بحر العدل وعين اليمين

ولقد نسبوا اليك رجال بعض الامور العرضيه فابطلسى
 بنبانها ببيان العالى الجلى بان الحسين عليه السلام
 قد قتل ومن زعم انه لم يقتل فقد نسى حكم الله وما شهدت
 الصقول ثم ان الجنة والنار مخلوقه وفيهما عباد لا يعلم
 عدتهم الا الله وان قبل يوم القيمة لن يظهر الا حد وكفى
 بالله عليهما شهيدا . . . فاكتبى ذكر الامرفى كتاب مسطور
 على عدل سبعمائة مستور ابا لاء مظاهر النور ويلفسى
 عليك الدهر ومدبر الامور وادعى مفرج عباد ه

حضرت بهاء الله

جمالقدم جل اسمه الاعظم قرۃ العین را بلقب نقطه
جذبیہ مفتخر نموده میفرمایند قوله تعالیٰ :
از جمله نقطه جذبیہ علیہا بہاء اللہ مدتها با این عبود
بوده و آنی لقای این غلام را بطک دنیا و آخرت معادلہ
نمینمودند و ما ارادت تفارق عن اقل من آن ولكن قضی
ما قضی و چه مقدار از ایات و اشعار که در این امر بدیع ذکر
فرموده از جمله در وصف ظلمت ابھی غزلی گفته کہ یک
فرد آن اینست :
گر براندازد بہا از رخ نقاب
صد ہزار همچون ازل آید پدید

حضرت عبد البهاء

«حضرت عبد البهاء» در بسیاری از الواح مبارکه در حق
قرة العین شهادتها داده اند که چند فقره آن زیلا
نقل میشود

در کتاب تذکرة الوفا تحت عنوان "جناب طاهره"
میفرماید قوله جلّ ثنائه : واز جمله نساء طاهرات و آيا
باهرات قبه نار محبت الله و سراج موهبت الله جناب
طاهره است اسم مبارکش ام سلمه بود صبيه حاجی
ملا صالح مجتهد قزوینی برادرزاده ملا تقی امام جمعه
قزوین و اقتران بملا محمد پسر حاجی ملا تقی نمودند و سه
اولاد از ایشان تولد یافتند و اولاد زکوریك دختر
ولی هرسه محروم از موهبت مادر

خلاصه درس طفولیت پدر معلمی تعیین نمود و به
تحصیل علوم و فنون پرداختند و در علوم ادبی نهایت
مهارت یافتند بدرجه ثی که والدشان افسوس میخورد
که اگر این دختر پسر بود خاندان مرا روشن مینمود
و جانشین من میگشت

در روزی جناب طاهره بخانه پسرخاله ملاجواد مهمان
 گشتند در کتابخانه ملاجواد جزوئی از تالیفات حضرت
 شیخ احمد احسائی یافت جناب طاهره بیانات را بسیار
 پسندید و خواست که با خود بخانه برد ولی ملاجواد استیحا
 مینماید که پدر شما حاجی ملا صالح دشمن نورین نیرین
 شیخ احمد واقاسید کاظم است اگر استشمام نماید که
 نفعه شی از گلشن معانی و مسائل آن در بزرگوار بمشام
 شما رسیده قصد جان من نماید و شما را نیز مضروب نماید
 در جواب جناب طاهره میگوید که من مدتی بود تشنه این
 جام بودم و طالب این معانی و بیانات شما از اینگونه تألیف
 هر چه دارید بدهید و لویدر متغیر گردد لهذا ملاجواد
 تا تألیف حضرت شیخ و حضرت سید را از برای او میفرستد»
 «شبی جناب طاهره در کتابخانه نزد پدر رفته و از مطالب
 و مسائل شیخ مرحوم صحبت میدارد بمجرد احساس که
 دختر از مطالب شیخ با خبر است زبان شتم میگشاید
 که میرزا جواد ترا گمراه نموده در جواب میگوید که من از
 تألیف شیخ مرحوم این عالم ربانی معانی نامتناهی استباط
 نمودم و جمیع مضامین مستند بروایات از ائمه اطهار
 است شما خود را عالم ربانی مینمایید و همچنین عسوی
 محترم خود را فاضل و مظهر تقوای الهی میدانید و حال —

انکه اثری از آن صفات مشهود نه

باری مدتی با پدر در مسائل قیامت وحشرونشر وبعثت
ومعراج ووعید ووعود وظهور حضرت موعود مباحثه مینمود
ولی پدر از عدم برهان بسبب ولعن میپرداخت تا آنکس
شبی جناب طاهره در اثبات مدعای خویش حدیثی از حضرت
جعفر صادق علیه السلام روایت نمود چون حدیث
برهان مدعای او بود پدر بسخریه واستهزاء پرداخت
گفت ای پدر این بیان جعفر صادق علیه السلام است
چگونه شما استیحا ش نمودید و سخریه مینمائید من بعد
دیگر با پدر مذاکره ومجادله نمود خفیا بحضرت سید مرحوم
مکاتبه میکرد و در حل مسائل مفضلله الهیه مخا بره مینمود .
این بود که سید مرحوم لقب قرۃ العین باو دادند وفرمودند
بحقیقت مسائل شیخ مرحوم قرۃ العین پی برده واما
لقب طاهره اول در بدشت واقع گشت وحضرت اعلی این
لقب را تصویب وتصدیق نمودند و در الواح مرقوم گشت
باری جناب طاهره بجوش و خروش آمد وبجهت تشرف
بحضور حاجی سید کاظم رشتی توجه بکربلا نمود ولسی
قبل از وصول بدو روز پیش حضرت سید صعود بملاء اعلی
نمود لهذا ملاقات تحقق نیافت اما حضرت سید مرحوم
پیش از عروج تلامذه خویش را بشارت بظهور موعود میدادند

و میفرمودند بروید و آقای خویش را تحری نمایند از اجـله
 تلا مده ایشان رفتند و در مسجد کوفه معتکف گشتند
 و ریاضت مشغول شدند و بعضی در کربلا مترصد بودند
 و از جمله جناب طاهره روز بصیام و ریاضات و شب بتجهـد
 و مناجات مشغول بود تا آنکه شبی در وقت سحر سربالین
 نهاده از اینجهان بیخبر شد و رؤیای صادقه دید در رؤیا
 ملاحظه نمود که سید جوانی عمامه سبز بر سر و عبای سیاه
 در بر دارد پای مبارکش از زمین مرتفع است در اوج هوا —
 ایستاده نماز میگذارد در قنوت آیاتی تلاوت مینماید . جناب
 طاهره يك ایه از آن آیات را حفظ مینماید و در کتابچه
 خویش مینگارد چون حضرت اعلیٰ ظهور فرمودند و نخستین
 کتاب احسن القصص منتشر شد روزی در جزوه احسن القصص
 جناب طاهره ملا حظہ مینمود ان آیه محفوظه را انجا یافت
 فوراً بشکرانه پرداخت و بسجود افتاد و یقین نمود که این
 ظهور حق است

باری این بشارت در کربلا بایشان رسید مشغول تہلیف
 شدند و احسن القصص را ترجمه و تفسیر نمودند و بتألیف
 فارسی و عربی میپرداختند و اشعار و غزلیاتی انشاء مینمودند
 و در نهایت خضوع و خشوع بمبادات میپرداختند حتی از مستحبان
 چیزی فرو نمیگذاشتند چون این خبر بعلماء سوہ در کربلا

وصول یافت که این زن ناس را با مرید دعوت مینماید
 در جمعی سرایت نموده علما بحکومت شکایت نمودند
 مختصر اینستکه این شکایت مفتی بان شد که تعرضات
 شدیده مجری گشت و بشکرانه ان مصائب و بلا یابد اختند حکومت
 چون بجستجو پرداخت اول گمان نمودند که جناب شمس
 الضحی جناب طاهره است تعرض باو نمودند ولی
 چون عوانان مطلع شدند که جناب طاهره را گرفته اند
 لذا شمس الضحی را رها نمودند زیرا جناب طاهره بجهت
 حکومت پیام فرستاد که من حاضر شما دیگری را تعرض
 ننمائید . حکومت خانه ایشان را در تحت ترصد گرفت
 و بیفداد نوشت تا دستور العمل دهند که چه نوع معامله
 گردد مستحفظین سه ماه اطراف خانه را احاطه نمودند و یکی
 مراده را قطع کردند . چون از برای حکومت جواب از بیفداد
 تأخیر افتاد و جناب طاهره بحکومت مراجعت نمودند
 که چون خبری از بیفداد و اسلامبول نرسید ما خود بیفداد
 میرویم و منتظر جواب اسلامبول میگردیم حکومت اجازه داد
 جناب طاهره با شمس الضحی و ورقه الفردوس همشیره جناب
 باب الباب و والده ورقه الفردوس عازم بغداد شدند
 در بیفداد در خانه جناب اقا شیخ محمد والد جلیل آقا
 محمد مصطفی شرف نزول فرمودند .

چون مراده ناس تكثر يافت منزل را تغيير دادند و شب
 وروز به تبليغ پرداختند و مراده و معاشرت با اهالی بغداد
 مینمودند لهذا در بغداد شهرت یافتند و ولوله در شهر
 افتاد و جناب طاهره با علمای کاظمین مخابره مینمودند
 و اتمام حجت میکردند هر يك حاضر میشد براهین قاطعه
 اقامه مینمودند . عاقبت بعلمای شیعه خبر فرستادند
 که اگر قانع باین براهین قاطعه نیستید با شما ماهله
 مینمایم فزع از علماء برخاست حکومت مجبور بر آن گردید
 که ایشانرا بانساء دیگرخانه مفتی بغداد ابن آلوسی
 فرستاد سه ماه در خانه مفتی بودند و منتظر امر و خبراز —
 اسلامبول باین آلوسی بمباحثات علمیه میپرداخت و سؤال
 و جواب میکرد و اظهار استیحا ش مینمود .

روزی ابن آلوسی حکایت رویائی از خویش نمود و خواهش
 تعبیر کرد و گفت در عالم رویا دیدم که علمای شیعه در ضریح
 مطهر سیدالشهدا^ع وارد گشتند و ضریح را برداشتند
 و قبر منور را نبش نمودند جسد مطهر نمودار شد و خواستند
 هیكل مبارك را بردارند من خود را بر جسد منور انداختم
 مانعت نمودم جناب طاهره گفتند تعبیر خواب اینست
 که شما مرادست علمای شیعه رهائی میدهید . ابن آلوسی
 گفت من نیز چنین تعبیر نمودم و ابن آلوسی چون جناب

طاهره را مطلع بر مسائل علمیه و شواهد تفسیر میدید اغلب اوقات بسئوال و جواب میپرداخت و از حشر و نشر و میزان و صراط و مسائل دیگر مذاکره مینمود و استیحا ش نمیکرد ولی شیعی پدر ابن الوسی بخانه پسر آمد و با جنس اب طاهره ملاقات نمود بدون تأمل و سئوال بسبب ولعن پرداخت و بستم و طعن زبان بگشاد و شرم و خجلت نداشت، ابن الوسی بخجلت افتاد و زبان بعمذرت گشاد و گفت کسه جواب از اسلامبول آمد پادشاه شما را امرهایی کردند ولی بشرط آنکه در ممالک عثمانی نمانید لهذا فردا بروید و تهیه اسباب سفر بنمائید و خارج مملکت بشتابید لهذا جناب طاهره بانساء دیگر از خانه مفتی برون آمدند و تهیه اسباب سفر کردند و از بغداد بیرون آمدند وقت برون آمدن از بغداد جمعی از اعیان عرب مسلح پیاده همراه گشتند از جمله جناب شیخ سلطان و جناب شیخ محمد و سلیل جلیلشان اقامحمد مصطفی و شیخ صالح این چند نفر سوار بودند و جمیع مصارفات را جناب شیخ متحمل بودند تا وارد کرمانشاه شدند. نساء در خانه بی و رجال در خانه دیگر منزل نمودند و اهل شهر متماًدیاً حاضر میشدند و از مطالب جدید اطلاع می یافتند در کرمانشاه نیز علماء بهیجان آمدند و حکم باخراج نمودند.

لهذا کد خدای محله باجمعی هجوم بخانه نمودند و آنچه
 راکه موجود بود تالان و تاراج نمودند و در کجا و همدون روپوش
 نشانند و از شهر برانند تا آنکه بصحرائی رسیدند .
 اسیرانرا پیاده نمودند و مکاریها حیوانات خود را برداشته
 بشهر عودت کردند این اسرا بدون زاد و راحله در آن —
 بیابان بی سرو سامان شدند .

جناب طاهره نامه ئی بامیرکشور نوشت که ای حاکم
 عادل ما میهمان شما بودیم ایام میهمان چنین رفتار سزاوار
 است چون نامه را بحاکم کرمانشاه رسانیدند حاکم گفت
 من از این ستم و جفا خبری ندارم این فتنه را علما برپا
 نموده اند و حکم قطعی داد که کد خدا اسبابی راکه
 یغما شده اعاده نماید کد خدا اسباب منهویه را برده
 تسلیم داد و مکاریها از شهر آمده سوار شدند و روانه گشتند
 و همدان رسیدند و در آن شهر بایشان بسیار خوش گذشت
 و اجله نساء شهر حتی شاهزادگان نزد جناب طاهره
 میآمدند و استفاضه از بیانات ایشان مینمودند .
 در همدان جمعی از همراهان را مرخص بیفداد نمودند
 و بعضی را بقزوین همراه آوردند از آن جمله شمس الضحی
 و شیخ صالح را سوارانی در بین راه از منسوبان جناب
 طاهره از قزوین رسیدند و خواستند اورا تنها بخانه پدر

ببرند جناب طاهره قبول ننمودند که اینها بامند .
 باری باین ترتیب بقزوین وارد شدند جناب طاهره^{نه}مها
 پدر رفتند واعراب که همراه بودند در کاروانسرا محل گزیدند
 وجناب طاهره از خانه پدر بخانه برادر شتافتند وبانساء
 اعیان ملاقات مینمودند تا آنکه قتل ملاقی وقوع یافت جمیع
 بابیان قزوین را گرفتند چند نفر رابطهران فرستادند
 واز طهران رجوع بقزوین دادند وشهید کردند وسبب قتل
 حاجی ملاقی این شد که ان ظالم جهول روزی برفراز
 منبر زبان بطمن ولعن بشیخ جلیل اکبر گشود یعنی
 حضرت شیخ احمد احسائی ولی بانهایت بیحیائی
 که او آتش این فتنه برافروخت وجهانی را بزحمت وآزمایش
 انداخت بصوت جهوری شتائم بسیار رکیکه بر زبان راند .
 شخصی از اهل شیراز از مبتدئین حاضر مجلس بود
 وتحمل طعن ولعن شیخ نمود . شبانه بمسجد رفت
 ونیز کی در دهن ملاقی مذکور زد وخود فرار کرد صبحی
 احبها را گرفتند ونهایت شکنجه وزجر مجری داشتند ولی
 کل مظلوم وبیخبر تحقیقی نیز در میان نبود آنچه گفتند
 ما از این واقعه بیخبریم پذیرفته نشد . بعد از چند روز
 شخصی قاتل بپای خود نزد حکومت حاضر شد وگفت
 من قاتلم وسبب قتل شتم ولعن بر شیخ احمد احسائی مرحوم .

حال خود را تسلیم میکنم تا این بیگناهان رهائی یابند
 اورانیز گرفتند و اسیرکند و زنجیر شد و با دیگران در زیر
 سلاسل و اغلال روانه طهران نمودند

باری بر سر مطلب برویم جناب طاهره در قزوین
 بعد از قتل عموی بیدین در نهایت سختی افتاد و محزون
 و مسجون و از وقایع مؤلمه دلخون بود و از هر طرف نگهبان
 و عوانان و فراشان در چاوشان نواظب بودند . او در این
 حالت بود که جمال مبارک از طهران اقا هادی قزوینی زوج
 خاتون جان مشهور را فرستادند جناب طاهره را بحسن
 تدبیر از آن دار و گیر رها نموده شبانه بطهران رسانیدند
 وارد بسرای مبارک گشتند و در بالا خانه منزل نمودند
 خبر بطهران رسید حکومت در نهایت جستجو بود و در
 هر کوی گفتگو با وجود این در خانه متصلأ یاران میآمدند
 جناب طاهره در پس پرده بودند با آنان صحبت میکردند
 روزی جناب آقا سید یحیی و حید شخص فرستاد
 روح المقربین له الفدا حاضر شدند و در پیرون نشستند
 جناب طاهره و رای پرده نشسته و من طفل بودم
 و در دامن او نشسته بودم جناب و حید آیات و احادیثی
 نظیر در فرید از دهان میافشاند آیات و احادیث بسیار
 در اثبات این امر روایت فرمود بغتة طاهره بهیجان آمد

گفت یا حی قات بعمل ان كنت ذا علم رشید حالا وقت
نقل روایات نیست وقت آیات بیناتست وقت استقامت
است وقت هتك استار اوهام است وقت اعلاء کلمة الله
است وقت جانفشانی در سبیل است عمل لازم است
عمل . باری جمال مبارك طاهر مراتبه و تدارك مفصل
از خدم و حشم ببدشت فرستادند . بعد از چند روز کاب
مبارك نیز بآن سمت حرکت نمود در بدشت میدانی در وسط
آب روان از زمین و یسار و خلف سه باغ غبطه روضه جنان .
در باغی جناب قدوس روح المقربین له الفداء مخفی منزل
داشتند و در باغی دیگر جناب طاهره مأوی داشتند
و در باغی دیگر جمال مبارك در خیمه و خرگاه تشریف داشتند
و در بین میدان واقع در وسط احبا خیمه زده بودند
در شبها جمال مبارك و جناب قدوس و طاهره ملاقات مینمودند
هنوز قائمیت حضرت اعلی اعلان نشده بود . جمال مبارك
با جناب قدوس قرار بر اعلای ظهور کلی و نسخ و نسخ
شرایع دادند . بعد روزی جمال مبارك را حکم
نقاهتی عارض یعنی نقاهت عین حکمت بود . جناب
قدوس بفتة واضح و اشکار از باغ بیرون آمدند و بخیمه
مبارك شتافتند . طاهره خبر فرستاد که چون جمال مبارك
نقاهت دارند رجاء اره این باغ تشریف بیاورند .

در جواب فرمودند این باغ بهتر است شما حاضر شوید .
 طاهره بی پرده از باغ برون آمد بخیمه مبارك شستافت
 ولی فریاد کنان این نقره ناقور است این نفخه صور است
 اعلان ظهور کلی شد جمیع حاضرین پریشان شدند
 که چگونه نسخ شرایع شد و این زن چگونه بی پرده
 برون آمد بعد جمال مبارك فرمودند سوره واقعه را بخوانید
 قاری سوره اذا وقعت الواقعة را تلاوت نمود و اعلان دوره
 جدید و ظهور قیامت کبری گردید ولی جمیع اصحاب
 اول همه فرا کردند بعضی بکلی منصرف شدند و بعضی
 در شك و شبیه افتادند بعضی بعد از تردد و وساره
 بحضور آمدند باری بدشت بهم خورد ولی اعلان ظهور
 کلی گشت بعد جناب قدوس بقلعه طبرسی شتافتند
 و جمال مبارك با تهیه و تدارك مکمل سفر نیالا فرمودند .

اما طاهره بعد از پریشانی بدشت گیر کرد او را در
 تحت نگهبانی عوانان بطهران فرستادند و در طهران
 در خانه محمود خان کلانتر مسجون شد ولی مشتعل بود
 منجذب بود ابد اسکون و قرار نداشت .

زنان شهر بمیهانته میرفتند و استماع کلام و بیان او مینمودند
 از قضاى اتفاق در خانه کلانتر جشنى واقع گشت و بزمى
 آراسته شد سور پسر کلانتر برپا گشت زنهای محترمه

شهر از شاهزادگان و نساء و وزراء و بزرگان بدعوت حاضر
 میشدند . بزم مزین جشن مکمل بود ساز و آواز چنگ
 و چغانه و ترانه روز و شبانه مستمع بود . ولی طاهره
 بصحبت پرداخت چنان زنانرا جذب نمود که تار و طناب
 را گذاشتند و عیش و طرب را فراموش نمودند در پیرامون
 او جمع شده گوش بکلام شیرین او میدادند . بر اینحال است
 ظلم و مسجون ماند تا آنکه حکایت شاه واقع شد فرمان
 بقتل او صادر بعنوان خانه صدراعظم او را از خانه کلانتر
 برون آوردند دست و روی بشست و لباس در نهایت تزیین
 بپوشید عطر و گلاب استعمال نمود و از خانه برون آمدند .
 او را بیاضی بردند میرغضبان در قتلش تردید و ابای نمودند
 غلامی سیاه یافتند در حال مستی آن سیاه روسیاه خود
 دستمالی در فم مبارکش فرو برد و مخنوق نمود و بعد جسد
 مطهرش را در آن باغ بچاهی انداختند و خاک و سنگ روی
 آن ریختند ولی او بنهایت بشاشت و غایت مسرت مستبشر
 ببشارت کبری متوجه بملکوت اعلی جان فدا فرمود
 علیها التحیة بالثناء و طابت تربتها بطبقات نور نزلت
 من السماء انتهى

و همچنین بر مقاله شخص سیاح حضرت مولی الوری —
 میفرمایند قوله جلت عظمته : از جمله ملقبه بقرة العین

صبيه حاجی صالح فاضل قزوین و عالم تحریر است
 بر حسب منقول در فنون شتی ماهره بود و در نطق و بیان
 محیر عقول و افکار فحول استاتذہ در تفسیر و حدیث کتاب
 مبین بود و در مطالب شیخ جلیل احسانی ایت عظیم در
 عتبات عالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی کرده
 در سبیل باب فدای جان رایگان نمود و با علماء و فضلا بحث
 و مجادله مینمود و در اثبات مطلب خویش زبان میگشود چنان
 شهرت نموده بود که اکثر ناس از عالم و عارف و طالب استماع
 گفتار و مایل اطلاع قوه و نظر استدلال او گشتند . سرپر
 شوری داشت و فکر و لوله و اشوبی در بسیاری محلات بر
 اصحاب جدال فائق گشت و بیان دقائق مسائل نمود
 و چون در خانه کلانتر طهران محبوبه بود و جشن و سرور
 عروسی برپا شد زنان بزرگان شهر که بدعوت حاضر
 بودند از حسن تقریر او چنان سرگرم شدند که جشن و سرور
 را فراموش نمودند پیرامون او انجمن شدند و با استماع کلمات
 او استماع نغمات منتهی و بمشاهده غرائب از تماشای لطائف
 و بدایع که از لوازم سورا است مستغنی گشتند . بسیاری
 در تقریر آفت دوران بود و در احتجاج فتنه جهان خوف و
 هراسی را در قلب او اثری نبود و نصایح مشفقان را فایده و
 ثمری نه . اگر چه از ریات حجال بود لکن گوی سبقت

(۲۲)

را از فحولِ رجالِ ربهوده پای استقامتِ بفسرد تادرطهران
بفتوای علماء عظامِ جان سپرد ~~در~~ انتهی

حضرت شوقی ربّانی

حضرت ولی امرالله در بسیاری از اللوح و آثار مبارکه خود بحیات پرافتخار طاهره اشاره فرموده اند از جمله در کتاب قرن بدیع (God Passez By) یا لوح قرن احبای غرب یا امریک بزبان انگلیسی در مورد قرّة العین بیاناتی ایراد فرموده اند که ترجمه آن بشرح ذیل است:

جناب طاهره پدرش حاجی ملا صالح برقانی از خاندان مشهور و صاحب اعتبار قزوین بود که افراد و اعضا آن از مجتهدین نامدار و پیشوایان بزرگ ایران محسوب میشدند.

این امه موقنه سمی حضرت فاطمه صلوات الله علیها که در بین اقوام و بستگان به زرین تاج و زکویه شهرت داشت سال تولدش مقارن با سال ولادت حضرت بهاء الله بود از طفولیت از لحاظ زکات و وصیاحت سرآمد اقران و در بین اهالی مشاراً بالبنان حتی بعضی از علماء و زعماء قوم که بکثرت علم و نهی معروف و باحراز مقامات عالیه مفرور بودند نظر بچودت ذهن و وحدت عقل و افکار بدیع و اندکوار جلیله ای که از آن ورقه طیبه تراوش مییافت قبل از اقبسال و

ایمانش بامر بدیع او را مورد تجلیل و احترام و فیر قرار
 میدادند استاد بزرگوار سید کاظم رشتی اعلی اللہ
 مقامه مراتب عشق و حرارت و فهم و جرات طاهره رامیستود
 وان تلمیذ با تمیز را بخطاب " قرۃ العین " مخاطب ساخت
 و از لسان قدرت و عظمت بلقب جلیل " طاهره " ملقب
 و مفتخر گردید و تنها فردی از طبقه نسوان بود که از طرف
 رب اعلی در سلك حروف بیانیّه در آمد و باین مقام شامخ
 منصوب و معزز گردید ان جذوه نار محبت اللہ در اثر رویای
 صادقانه بامر الهی اقبال نمود و ندای جانغزای السمت
 رالبیک گفت و بلی بلی گوین در حلقه مؤمنان وارد شد
 و تا آخرین نفس و تاریکترین دقایق حیات بانهایت شوق
 و انجذاب به تبلیغ امر حضرت رب الارباب مشغول و مألوف
 بود از تعرضات شدید پدیر نهر اسید و بتکفیر و تد میر عمام
 خویش و قعی ننهاد و تحت تاثیر مستدعیات شوهر و برادران
 خود قرار نگرفت و از تدبیرات و تشبثاتی که علما و زمامداران
 قوم بمنظور جلوگیری از تبلیغات وی بدو در کربلا و سپس
 در بغداد و بالاخره در قزوین مسقط الرأس و اتخان نموده
 بودند مأیوس نگشت و بجمع قوی در ارشاد نفوس و هدایت
 طالبان و نشر نفعات مسکینه حضرت رحمان قیام نمود
 نظر بطلاقت لسان و قوت جناسی که داشت و همچنین در اثر

انشاء رسائل و اشعار و تراجم و تفاسیر و مکاتیب که از قلم
مشکینش صادر میشد انظار را جلب و افکار را متوجّه
امرالله ساخت و جم غفیری از عرب و عجم را با مر جدید دعوت
نمود فساد و تباهی نسل حاضر را تبیین و از لزوم تحسّول
و تطوّر شدید در احوال و اطوار هموطنانش طرفداری میکرد
جناب طاهره در کربلای معلّ که حصن حصین شیعه و از
مشاهد مشرّفه محسوب بهر یک از علماء مقیم آن مدینه
که نسوان را پست و حقیر بل فاقد احساسات و فارغ از عواطف
روحی و معنوی میشمردند رساله مشروح و مبسوطی صادر
نمود و در آن رسائل بکمال صراحت و بلاغت افکار مآرب
قلبیه خویش را تشریح و اغراض و نوایای سیئه انانرا آشکار
ساخت و نیز بکمال شجاعت در حینى که مردم متعصب آن شهر
در ایام اولیه محرم مراسم سوگواری حضرت سید الشهدا
علیه الاف التحیّة و الثناء را برپا میداشتند او بیسوم
اول همان ماه را که مصادف با ولادت حضرت باب اعظم
بود عید میگرفت و تجلیل میکرد . بقوت بیان و سحر تبیان
هیأتی را که از طرف سنّادید قوم از شیعه و سنی و یهود
و نصاری در بغداد برای الزام وی به ترك تبلیغ و انتشار
امرالله نزد او گسیل شده بود مسحور و مهپوت و متعجب
و حیران ساخت و با نهایت اتقان و استحکام در بیت قاضی

مشهور شیخ محمود آلوسی مفتی بغداد در حضور وی باقامه حجج و براهین و اثبات امر حضرت رب العالمین مألوف گردید بعدا با شاهزادگان و علماء و ارکان حکومت مقیم کرمانشاه مناظرات تاریخیه تشکیل داد . . . در نتیجه حاکم آنشهر و اهل بیتش با امر الهی اقبال نمودند . همین امه مومنه بود که لاجل اطلاع و دستان ایران با نبوغ و قریحه ای بیمانند به ترجمه تفسیر مشروح و عظیم سوره یوسف یعنی قیوم الاسماء پرداخت و بجمیع قوی در تبیین و اشاعه مندرجات آن رق متین و سفرمبین اقدام نمود . شجاعت و کاردانی و اشواق خاموش نشدنی آن نقطه جذبیه بود که توانست موفقیتهای جدیده اش را در قبال مخالفت اعداء در مرکزی چون قزوین که بوجود بیش از یکصد تن از علمای اعلام و مجتهدین طراز اول اسلام در دایره خویش فخر و مباهات مینمود حفظ و تقویت نماید . . . در بحبوحه شهرت و معروفیت ظاهره بود که در بیت وی در طهران اجله نساء جامعه پیرامون او گرد آمده از بیانات و خطابات روح پرورش مستفیض و از اصول و مبادی آئین الهی مستحضر گشتند حسن تقریر و جذابیت کلام او بود که در خانه محمود خان — کلانتر محل حبس و توقیف وی نسوانی که برای جشن عروسی فرزند کلانتر حضور بهم رسانده بودند بساط عیش و طرب

را گذاشتند و گوش هوش بسخنان دلپذیرش فرادادند و
از مجالست و مصاحبتش لذت موفور بردند . در بیت همیمن
کلانتر بود که نمایندگان وزیراعظم هفت جلسه جهت بازجو^{ئی}
و تحقیق تشکیل دادند و بیانات پرشور و نشور آن جوهر ایما^ن
و عصاره ایقان در اثبات دعاوی و القاء اصول و مبادی امر
حضرت رحمن منجر باخذ تصمیم و تسریع در هلاک وی گردید
ابیات و فزلیاتی که از طبع فصیح و قریحه بی قرینش تراوش
مینمود نه تنها مراتب عشق و ایمانش را بظهور طلمت اعلا^ی
واضح و اشکار میساخت بل معرفت و شناسائی آن عاشق
دلپاخته را نسبت به عظمت مقام حضرت بجا^ء الله و نورانیت
آن وجود مقدس که هنوز در خلف احجاب مستور و مکنون بسود
بمنصه ظهور میرسانید در ارض یدشت شرکت و معاشرت
وی سبب گردید که نقاب از وجه حقایق ظهور جدید برداشته
شد و مقاصد و مآرب این امر اعظم که تا آن تاریخ بر اصحاب
کاملا معلوم و مفهوم نبود برملا و مکشوف گردید و نظم بدیع
الهی از انظمه سابقه و حدود شعائر اسلامیه بالمره منفصل
و متمایز شد . این انتصارات باهره و فتوحات عظیمه که در
حیاتین مجاهد فی سبیل الله حاصل گردید عاقبت
در حینی که طوفان بلاعاصمه کشور را فرا گرفته بود بتاج
و هاج شهادت متوج و بخلعت ابدیه مخلص گردید .

طاهره شبی که آخرین دقایق حیاتش را نزدیک دید
لباس نو دربر گرد و چون عروسی خود را بیاراست و هیکل
را باعطر و عنبر ممطر و معنبر نمود انگاه زوجه کلانتسر
رانزد خویش خواست و او را از تصمیمی که نسبت بشهادت -
وی اخذ نموده بودند مستحضر ساخت و آخرین نوایا
و وصایای خویش را باوی در بین نهاد و سپس درهای
حجره را بروی خود به بست و برآز و نیاز بدرگاه ملیک بی انباز
مشغول شد و باذکار و مناجات مأ لوف گردید و چون عاشق
دل داده ای که منتظر وفود بساحت محبوب و ورود در -
پیشگاه معشوق باشد بکمال بی صبری در اطاق قدم میزد
و منفحاتی که آثار حزن و سرور هر دم در آن نمایان بود
مترنم گردید که ناگاه فراشان و چاهوشان عزیز خان سردار
در دل شب وارد شدند و آن مظہر استقامت را اخذ
و باغ ایلخانی که در خارج شهر واقع و در حقیقت مشہد
فدای آن بزرگوار بود هدایت کردند چون طاهره وارد باغ
شد سردار غداً ربا عوان و انصار خویش غرق دریای عیش
و نوش و مست لایمقل افتاده بود همینکه ورود طاهره را
با و اطلاع دادند بلا تأمل امر نمود آن جان پاک و گوهر
تابناک را خفه نمایند و در چاهی بیندازند آن سیه دلان -
دژخیم صفت نیز چنین کردند و آن جوهر وفا را با دستمال

ابریشمی که بنا با احساس خویش و بهمین نیت همراه آورده
 و طی راه بفرزند کلانتر سپرده بود مخفوق ساخته و جسد
 مطهرش را در چاهی افکندند و خاک و سنگ بر آن ریختند
 و بهمین نحو که خویشی پویسته آرزو میکرد بحیات ناسوتی او خاتمه
 دادند

بدین طریق حیات پرافتخار طاهره ان مشعل حب و
 و داد نخستین زنی که در راه ترقی و تمالی نسوان شهید
 گردید بانتهای رسید دلاوری که در حین شهادت خطاب
 بنفسی که در توقیف او قرار داشت بکمال شجاعت اظهار نمود
 / (قتل من در دست شماست هر وقت اراده نمائید بنهایت
 سهولت انجام خواهید داد ولی بیقین مبین بدانید
 که تقدیم و ازادی نسوان هرگز ممنوع نشود و با اینگونه اعمال
 از پیشرفت و حرکت بازمانند) /

حیات طاهره کوتاه ولی پرشعشعه و جلال بسود
 زندگانی از یک جهت قرین مصائب و آلام و از جهت دیگر
 مشحون از شئون و افتخارات بی پایان و سر خلاف سایر
 پیروان اولیه امر حضرت باب که قسمت اعظم خدمات و فتوحات^{تشان}
 از انظار نفوس مستور و در افواه معاصرین از بلاد بیگانگی
 غیر مذکور ماند این امه فنا ناپذیر صیت شهرتش با طراف
 و اکناف عالم منتشر گردید و آوازه بزرگواریش با سرعتی

حیرت انگیز بعواصم ممالک غرب متواصل شد مرد وزن از
 طبل و نحل مختلفه و احزاب و طوایف متنوعه لسان به تحسین
 و تقدیر گشودند و مراتب فضل و دانش و شجاعت و شهامت
 وی راستودند اینست که حضرت عبدالبهاء نام آن ورقه
 منجذبه سر حلقه نساء دور بیان را در عداد اسماء مبارکه
 ساره و اسیه و مریم عذرا و فاطمه زهرا که در ادوار ظهورات ماضیه
 در اثر علو ذات و سمو صفات و مقامات روحانی فوق نساء عصر
 قرار داشتند قلمداد فرمودند

(نگاه حضرت ولی امرالله شهادت جمعی از بزرگان را
 درباره طاهره بیان میفرمایند که مستقلاً در صفحات بعد
 بتفصیل خواهیم آورد)

. در قطعات خمس عالم محبان و عاشقان پرشور
 و حرارت طاهره که اشتیاق فراوان باستماع تفصیل حیات
 پرافتخاروی دارند بشمارند بعضی پیروی از ملکات و سجایای
 عالیه اش را ما تهذیب اخلاق و تعدیل افکار میسر نمودند
 و برخی مطالعه اشعار و غزلیات ملیحش را علت انتعاش خاطر
 دانسته بالحن و نغمات موسیقی تلفیق میکنند جمعی روح
 پرفتوحش را در مقابل دیدگان مجسم نموده و گروهی دل از
 عشق و محبتش سرشار دارند و با قلبی مشتعل و سوزان آرزومند
 در راهی که انامه منجذبه به قدم نهاد تا آخرین نفس در آن سبیل
 ثابت و مستقیم بوده سالک گردند .

تاریخ نبیل

یکی از مهمترین و معتبرترین تواریخی که در این امر نوشته شده کتابی است که محمد نبیل زندی برشسته تحریر در آورده و بنظر مبارك جمالقدم جل اسمه الاعظم نیز رسانده است این کتاب توسط حضرت ولی امرالله جلت قدرته بنام (The Dawn Breakers) بانگلیسی ترجمه و بعد وسیله عبدالجلیل سعد بنام (مطالع الانوار) بعربی ترجمه شده و جناب اشراق خاوری بفارسی برگردانده است . اینک مختصری از شرح حال طاهره را از فصول متعدد انکتاب که بتفصیل نگاشته شده زیلامیاوریم

طاهره جزء مؤننین اولیه حضرت اعلی که بحروف حی موسومند بود و تنها از آن هجده نفر او بحضور حضرت — باب مشرف نشد و چون دانست شوهر خواهرش میرزا محمد علی قزوینی عازم سفر است مکتوبی سریمهر باود ادوازاو — در خواست کرد که چون حضرت موعود را بیابد آن مکتوب را تقدیم کند و این بیت را از قبل او بحضور مبارکش

عرض نماید :

لمعات وجهك اشرفت وشماع طلعتك اعتملى
 زچه روالست بریکم نزنن بلی بلی ^{که}
 پدر وعموهائی او از علمای بزرگ ایران و جمیعاً بالا سوری
 بودند یعنی هنگام زیارت قبر حضرت حسین در همه جا
 حتی بالای سر قبر هم میرفتند ولی شیخیه بنا با احترام مقامات
 مقدسه از رفتن ببالاتی سر خود داری میکردند طاهره نسبت
 بتمالیم شیخیه وسید کاظم رشتی نهایت میل داشت
 و رساله شی نرژ اثبات تعالیم شیخ ورد بر منکرین آن تعالیم
 نگاشته بحضور سید رشتی فرستاد سید پس از مشاهده آن
 مراسله با کمال دقت و لطف با و نوشته عنوان آن چنینست
 بود " قرۃ العین و روح الفؤاد " از انوقت بقرة العین
 معروف شد . اصحاب در اجتماع بدشت از مشاهده جرئت
 و شهامت مشارالیهما متحیر شده بحضرت باب شکایت کردند
 آنحضرت در جواب فرمودند چه میتوانم بگویم در باره
 کسیکه " لسان عظمت " او را طاهره نامیده است این
 بیان همه را ساکت نمود و از انوقت بطاهره معروف شدند (۱)

(۱) لسان عظمت مراد جمال مبارکست که القابی برای
 بعضی اصحاب در بدشت تعیین فرموده و بواسیله حضرت اعلی
 تائید و اعلام شد .

حضرت طاهره در اوایل حال از وطن خود بکربلا روان شد و منتظر ندای ظهور گردید بعد از ایمان بحضرت اعلی و عنایت آنحضرت نسبت بوی بر محبت و اخلاص و شجاعتش بیفزود قیام او سبب تغییر عادات و اخلاق نفوس شد و انقباض لاهی در افکار پدیدار گشت هر دم بر اشتعالش بیفزود و از مصدر فیض فیوضات لانهایه کسب مینمود سرتاپا شجاعت و غیرت بود از عظمت امر الله آگاه بود و بیقین مبین میدانست که این نداجهانگیر خواهد شد هر کس در کربلا بحضورش میرسید از فصاحت گفتار و بلاغت بیانش منجذب و مسحور میگشت همه شهادت میدادند که طاهره دارای اخلاق کامله و صفات سامیه و شجاعتی عجیب و بیانی سحرآسا است از نسوان اول کسیکه در کربلا بواسطه او یا ام مبارک^م من شد زوجیه سید کاظم رشتی بود مولد او شیراز بود طاهره را مادر روحانی خود بی پنداشت سایر زنان از تعلق زن سید کاظم با او در شگفتی و حیرت فرو میرفتند این زن یکسال بعد از تصدیق وفات یافت. دیگر از نفوسیکه بوسیله طاهره مؤمن شدند یکی شیخ صالح عرب بود که اول کسی بود که در این راه در طهران شهید شد و دیگر شیخ سلطان کربلائی است که خدمات زیادی نموده و نیز شیخ محمد شبلی از ارادتمندان وی بود طاهره بواسطه این نفوس رایت

ام‌الله را در عراق مرتفع ساخت و جمع کثیری از عرب و هجم را هدایت کرد و بالاخره با جمعی از عراق عازم ایران شد از جمله ملتزمین شیخ صالح عرب و ملا ابراهیم محلاتی (اولی در طهران و دومی در قزوین شهید شدند) و میرزا محمد علی حرف‌چی شوهر خواهر طاهره و سید عبدالهادی داماد طاهره بودند که با اتفاق بقزوین رفتند بعد از ورود بقزوین بمنزل پدر وارد شد و از رفتن بمنزل شوهرش خودداری کرد. ملا محمد تقی برغانی عموی وی که اهانت بشیخ احسان مینمود توسط عبدالله شیرازی که در آنوقت بابی نبود در مسجد بقتل رسید و جمعی از یاران طاهره را دستگیر کرده بزجر و شکنجه پرداختند تا اینکه او خود را معرفی نمود عده شی را بطهران اعزام نمودند ملا عبدالله از زندان فرار نمود . . .

داستان قتل ملاتقی را از زبان ملا عبدالله بشنویم که بعدها هنگام محاکمه در طهران نزد صاحب‌دیوان چنین گفته بود (من آنوقت ها بابی نبودم برای تحقیق امر حضرت باب عازم شدم که بمآه گو سفر کنم چون بقزوین رسیدم دیدم شهر در نهایت اضطراب است از هر طرف هیاهو بلند است همانطوریکه توی کوچه میرفتم دیدم مردم شخصی را گرفته اند عمامه اش را بگردنشان انداخته اند کفش هم بپایش نهاده

در وسط کوچه و بازار اورا میکشیدند از یتش میکردند کتکش
 میزدند لعنتش میکردند پرسیدم چه خبر است ایمن
 شخص چه کرده است که اینطور اورا مجازات میکنید گفتند گناه
 این شخص از کبائر است قابل عفو و غفران نیست گفتم
 گناه او چیست جواب دادند که این شخص علنی پیوسته
 مردم از شیخ احمد احسانی وسید کاظم رشتی تعریف
 و تمجید کرده است و شرح فضائل آند و لب گشوده
 از اینجهت ملا تقی حجة الاسلام قزوین حکم بکفر او فرموده
 و امر کرده است اورا از شهر بیرون کنیم . من ایمن
 قضیه را شنیدم خیلی تعجب کردم با خود گفتم چطور
 میشود کسیکه پیرو شیخ وسید باشد جزو کفار شود
 و مستحق این همه اذیت و آزار باشد برای اینکه درست
 تحقیق کنم به بینم آنچه شنیده ام راست است یا دروغ —
 بمجلس درس ملا تقی رفتم و از او پرسیدم آیا شما درباره
 این شخص فتوای کفر و ضرب و نفی داده اید ؟
 ملا تقی گفت آری خدائی را که شیخ احمد بحرینی میپرستد
 خدائی است که من ابردار معتقد نیستم او و اتباعش همه در
 نظر من گمراه و خدانشناسند و قتیکه این سخن را شنیدم خوا
 در حضور شاگردان سیلی سختی بصورت او بزنم لکن خود دار
 کردم و با خدای خود عهد نمودم که با خنجر لبهای او را قطع

نمایم فوراً بازار رفتیم و خنجر و نیزه کوچکی که از بهترین فولاد
 ساخته شده بود خریداری کردم و در بغل پنهان کردم
 و مترصد فرصتی بودم ملا تقی معمولاً در مسجد مرتب با قامه
 صلوة یومیه میپرداخت یکشب رفتیم در میان مسجد ملا تقی
 بپتوته کرده نزدیک فجر دیدم پیرزنی بحسجد وارد شد
 و سجاده‌ئی که همراه داشت در میان محراب بگسترده پس از
 آن ملا تقی تنها وارد مسجد شد و در محراب بادای نماز
 مشغول گشت هیچکس نبود من آهسته از پشت سرش رفتم و
 ایستادم و وقتی که سر بسجده نهاد نیزه را بانهایت قوت به
 پشت سرش فرو کردم ملا تقی فریاد یهـر فـناک کشید منم اورا
 به پشت انداختم خنجرم را بیرون آورده با عمیق حلق او فرو
 بردم و به پشت و پهلویش نیز چند زخم زدم و اورا در میان
 محراب انداخته با سرعت به پشت بام مسجد رفتم بصدای
 داد و فریاد مردم گوش میدادم جمعی آمدند و او را روی تخته^{ئی}
 گذاشته بمنزلش بردند هنگامه ئی در شهر برپا شد هر کس
 با دیگری دشمنی داشت او را بعنوان قاتل معرفی میکرد
 وعده ئی را گرفته بزند ان افکنند قلب من مضطرب و فکرم
 ناراحت بود زیرا میدیدم جمعی بیگناه حبس شدند یا خود
 گفتم بهتر آنستکه نزد حاکم بروم و خود را معرفی کنم و علت
 اقدام خود را باین عمل برای حکومت بیان کنم به نزد حاکم

شتافتم و باو گفتم اگر قاتل حقیقی را معرفی کنم قول میدهی که اشخاص بیگناهی را که محبوس ساخته ئی رها کنسی ؟ حاکم با تأکید بمن قول داد منم خود را قاتل معرفی کردم . تصدیق قول من برای آنها خیلی مشکل بود . هرچه میگفتم باور نمیکردند گفتم پیرزنی که سجاده ملاتقی را آورد و پهن کرد بگوئید بیاید و از او پیرسید پیرزن را آوردند اقرار کرد که درست است من سجاده آثار اهنگام فجر بردم و میان محراب افکندم ولی حاکم بشهادت زن قانع نشد مرا بمنزل ملاتقی بردند وقتی رسیدم که میخواست بمیرد چون نزدیک رفتم تا چشمش بمن افتاد مرا شناخت و با طرز مضطرب با انگشت بمن اشاره کرد یعنی قاتل من این شخص است و بعد با دست خود اشاره کرد که این شخص را از اینجا ببرید ^{هم} نمیخواست صورت او را به بینم و بلافاصله وفات یافت مرا هم بزندان بردند ولی حاکم بوعده خود وفانکرد و دیگران را که متهم بقتل بودند رها نمود)

ملا عبد الله این بیانات را در طهران در وقت محاکمه برای صاحب دیوان شرح داد صاحب دیوان از خوش نیستی و نیک قلبی او خیلی خوشش آمد و بنوکرهای خود پنهانی - سفارش کرد که طوری رفتار کنید ملا عبد الله بتواند فرار کند و وسائل فرار او را فراهم نمائید ملا عبد الله از زندان فرار کرد

و بمنزل رضاخان سردار که تازگی خواهر سپهسالار را گرفته بود پناهنده شد و در آنجا مخفی بود تا حدی که عظیمیه قلعه شیخ طبرسی اتفاق افتاد و خود را با صاحب قلعه رسانید رضاخان نیز از پی او روانگشت و هر دو در آن واقعه شهید شدند

ورثه ملا تقی مصمم شدند که جمعی را قصاص کنند و طاهره را متهم بقتل کردند و دستور دادند در منزل چند زن او را مراقبت نموده اجازه ندهند از اطاق خارج شود و برای دادخواهی بمحمد شاه مراجعه کردند شاه گفت پدر شما از امیرالمؤمنین بالاتر نبود باز ماندگان او فقط این ملجم قاتل را مقتول ساخته بچه مناسبت شما خواهان قصاص جمعی هستید قاتل حقیقی را معرفی کنید تا قصاص شود چون آنها از مقصد خود ناامید شدند قاتل را شیخ صالح معرفتی کرده شاه حکم قتل او را داد ولی ورثه ملا تقی به میرزا اغاسی و نیز صاحب دیوان مراجعه ولی نتیجه نگرفتند سرانجام در طهران بصدور اردبیلی پناهنده شدند و نامه باو در اجرای احکام الهی و حراست دین و شریعت نوشتند و از ترس حيله شی کرده عریضه بشاه نوشت که محبوسین را بورثه ملا تقی تسلیم کنید آنها در قزوین در ملا امام ز قاتلین پدر خود گذشته و اثر خوبی خواهد داشت شاه که

متوجه حيله آنها نشد محبوسين را دستور داد تسليم نمايند در شب اول در طهران حاجی اسد الله و محمد فرهادی را مقتول و بقيه را بقرابين وارد نموده مورد هجوم اشرار واقع شدند ملا طاهر شیرازی و ملا ابراهيم محلاتی را با کارد نیزه و تبر قطعه قطعه کردند در این شهری که لا اقل یکصد نفر از علمای اعلام سکونت داشتند یکی نبود که اعتراض نماید که بچه دليل این مظلومانرا مقتول مينمائيد و بجای يك نفر چندین نفر را بدون محاکمه شهید مينمائيد چو محمد شاه از مکر صدر اردبیلی و قتل دسته جمعی آگاه شد صدر را از طهران بقم تبعید کرد . ملا محمد شوهر طاهره که بجای پدرش امام جمعه قزوین شده بود چون مورد مؤاخذة شاه واقع نشد در صدور قتل طاهره نیز برآمد اما در این موقع حضرت بهاء الله نامه عی سر بسته بعنوان طاهره مرقوم فرموده و آقا محمد هادی فرهادی را مأمور استخلاص طاهره و تسليم نامه باو فرمود و او نامه را بوسیله زوجه اش خاتون جان که بلباس گدائی درآمده بود در محبس بطاهره رسانید و شبانه او را از محبس خلاص نموده قبل از طلوع افتاب بطهران آورد . ناپدید شدن طاهره مخالفین را در بحت و حیرت فرو برد . طاهره در طهران بمنزل حضرت بهاء الله وارد و از هر حیث اسوده خاطر گشت بی شك بعظمت مقام

آنحضرت مطلع و معترف بود همانطوریکه بدون وساطت
 غیر بمقام حضرت باب عارف و معترف شد من خودم در طهران
 در منزل سید محمد فتی الملیح اشعاری بخط طاهره
 زیارت کردم که در هر حرفی از آن نفحات ایمان و ایقان او -
 نسبت بمقامت مقام حضرت باب و حضرت بهاء الله متضوع بود
 از جمله این بیست :

شمس ابهی جلوه گر گردید و جان عاشقان
 در هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده
 پس از چند روز حضرت بهاء الله مشارالیه را با جمعی
 بخراسان فرستادند برادرشان کلیم مامور شد که طاهره
 و خادمه اش قانته را از طهران بنقطه امنی ببرد و از آنجا
 بسوی بدشت حرکت کردند و حضرت بهاء الله نیز به آن
 صوب عزیمت فرموده و قدوس و جمعی دیگر نیز آنها پیوستند
 اول تابستان بود که حضرت بهاء الله سه باغ در بدشت
 اجاره کردند یکی مخصوص قدوس دیگر مخصوص حضرت
 طاهره و همراهانش و باغ سوم برای خودشان اختصاص داد
 جمع مؤمنین حاضر به هشتاد و یک نفر بالغ میشد و در تمام
 دوره توقفشان میهمان حضرت بهاء الله بودند در آن ایام
 بهر یک از اصحاب لیبی اعطا شد و هر روز یکی از تقالید قدیمه
 النخاع میشد یاران نمیدانستند که این تغییرات از طرف

کیست .

در ایام اجتماع بدشت حضرت بهاء الله را يك روز نگاهتسی دست داد و ملازم بستر بودند جناب قدوس بعیادت آمدند و جمعی دیگر از یاران مجتمع شدند یکی از یاران از طرف طاهره آمد و قدوس عرض کرد که طاهره مایل بملاقات شما هستند و چون او از رفتن ابانمود حضرت طاهره ناگهان بدون حجاب با ارایش و زینت بمجلس ورود فرمود حاضرین دچار حیرت و وحشت شدند زیرا مشاهده او را بدون حجاب جایز نمیدانستند و او را مظهر حضرت فاطمه و رمز عصمت و طهارت میشمردند بعضی وحشت زده و مضطرب و گروهی — فریاد زنان از آن نقطه دور شده و عقیده سابق خود برگشتند عده ئی روبروی طاهره مبهوت و حیران ایستادند قدوس نیز خشمگین و غضبناک بود . حضرت طاهره بدون ترس در نهایت فصاحت و بلاغت خطابه غرائبی در حضور یاران ادا فرمود و در خاتمه این ایه را از قرآن تلاوت کرد (ان المتقین فی جنات و نهرفی معقد صدق عند ملیک مقتدر) آنروز تاریخی تغییر عجیبی در رویه و عقاید حاضرین داد محاجه و اختلاف طاهره و قدوس چند روزی ادامه داشت تا اینکه حضرت بهاء الله اصلاح ذات البین فرمود مقصد از اجتماع یاران در بدشت که اعلان استقلال امر مبارک بود نتیجه

حاصل شد و سپس بصوب مازندران حرکت کردند و در ناحیه نور بود که طاهره دستگیر شده بطهران وارد و در منزل — محمود خان کلانتر محبوس شد.

من داستان شهادت طاهره را بطوریکه زوجه محمود خان کلانتر برای بعضی از دوستان نقل کرده در اینجا میآورم . یکشب طاهره مرا بنزد خود احضار کرد در حالیکه بالباس ابریشم سفید و عطرهای ممتاز خود را ^{معطر} و آرایش کرده بود و مرا از مرگ خود اخبار نمود ولی من بگریه افتادم اما او مرا تسلی داد و تمنا کرد که پسر مرا بفرستم تا ناظر جان دادن او باشد و سفارش کرد که لباسم را بعد از شهادت از بدنم بیرون نیاورده و در چاهه بیفکنند و پیرکنند و گفت سه روز بعد از قتل من زنی نزد تو میاید و این بسته را که بتو میدهم با و بسپار و تا موقع مرگ کسی را اجازه ورود باطاق من مده زیرا من بنماز مشغول خواهم شد و نیت روزه دارم تا بحضور محبوب خود رسم روزه خود را نخواهم گشاد و طبق دستور او در اطاق راقفل کردم انشب و روز چند بار بدر اطاق نزدیک شده پشت در ایستادم طاهره بانخمه شیرینی برآز و نیازها محبوب خود مشغول بود ۴ ساعت بعد از غروب در رازند پسر مرا رفت در را باز کرد و گفت فراشهای عزیز خان برای بسرون

طاهره آمده اند این خبر لرزه باندام من انداخت .
 بطرف دراطاق رفته بادست لرزانی باز واورا آگاه ساختم
 فورا چادری بسر کرده مرا بوسید و صند و قچه ثی برسرم
 یادگار بمن داد بعد از خداحافظی با پسر م روانه شدند
 سه ساعت بعد پسر م آمد در حالیکه اشک از چشمش میریخت
 ولحنت بسر درو فراشهای او میفرستاد . برایم تعریف کرد
 که پس از رسیدن بیابان ایلخانی سردار و سربازانش مشغول
 عیاشی و عریده جوش بودند طاهره بمن گفت من نمیخواهم
 با سردار ملاقات کنم گویا قصد خفه کردن مرا دارند چند
 دستمال ابریشمی برای اینکار تهیه کردم بتومیدهم بسر در
 برسان چون نزد سردار رفتم در نهایت مستی بود فریاد
 کشید که عیش ما را مگر ساز برو و بگو انزن را خفه کنند
 لذا نزد دو نفر از نوکرهای او رفته دستمال را بانها دادم و
 اندو مطابق میل طاهره او را خفه نموده در چاهی که تازه کند
 بودند و با سنگ ^{افکندند} و خاک انباشتند بعد از شنیدن این واقعه
 از پسر م گریان و بیهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم پسر م
 نیز در بستر افتاده گریه میکند چون مرا متأثر دید گفت
 اگر پدرم گریه ترابه بیند ممکنست برای حفظ مقام خود ما
 را ترك کند و ما را متهم کند مادام که ما باقی نیستیم چرا
 خود را بهلاکت اندازیم اندکی تسکین یافته جمیع اهدائی

اورا بازکردم در میان آن شیشه و عطر کوچک و تسبیح و گرد نبد^ی
 از مرجان و سه عدد انگشتر از فیروزه و عقیق و یاقوت بود سه روز
 بعد زنی آمد و امانت طاهره را از من گرفت و قبل از آن هرگز
 آن زن را ندیده بودم و بعد از آنهم او را ندیدم ✕

این بود مختصری از تاریخ شهادت حضرت طاهره
 شاید مورخین آینده تاریخ حیات او را تمام و کامل تحقیق کرد
 بنگارند و خدماتی را که در راه آزادی هموطنان خود نموده
 شرح دهند . برعهده مؤمنین آینده است که رفتار او را -
 سرمشق خود قرار دهند و بجمع آثار و نوشتجاتش پردازند
 و اسم او را برای ابد زنده و مشهور قرار دهند

تاریخ ظهور الحق

فاضل مازندرانی از مورخین و محققین و فضیلتی این امر بود ه وهست که درباره این دیانت تحقیقات و تتبعات زیاد ی نموده و قریب چهل سال برای تدوین تاریخ (ظهور الحق) زحمات زیاد ی متحمل گردید در جلد سوم ان کتاب که طبع و منتشر شده است درباره زندگانی طاهره و خانواده اش بتفصیل سخن رانده که مازیل بناحو اختصار میاوریم.

خانواده طاهره از فضلا و مجتهدین معروف بودند سه برادر حاجی ملامحمد تقی حاجی ملامحمد صالح حاجی ملامحمد علی همگی در برغان متولد شده و تحصیلات ابتدائی و عالییه خود را در قزوین . قم اصفهان . و کربلا نزد مجتهدینی مانند میرزا ابوالقاسم مؤلف (کتاب قوانین الاصول) و آقاسید علی مؤلف (کتاب ریاض) خوانده ریاضات و عبارات شاقه را تحمل نمودند برادر سوم حاجی ملامحمد علی نزد شیخ احسانی تلمذ کرده و از علمای شیخیه محسوب گشت و بکثرت عبادات و تلاوت آیات

شهرت یافت حتی در ثلث اخیر شبها زنجیری برگردن نهاد
 بمیخی از سقف اویران مینمود تا مانع خوابیدن او باشد
 و بعد از سنین کثیره سه برادر در طهران اقامت کردند
 و هر سه جسور و مغرور بوده و در محضر فتحعلیشاه بایکی
 از علمایه بحث پرداخته بر اثر جسارت و مناظره و مشاجره
 وسیلی زدن بآن مجتهد شاه دستور داد که از طهران
 خارج شده بقزوین بروند و چون امام جمعه قزوین سنینی
 چند بر تحریم صلوة جماعت (جمعه) حکم داد ملا تقی
 بلا درنگ بمسجد رفته نماز جمعه برپا داشت و منصب امام
 جماعت را گرفت و نسبت به شیخیه و متصوفه تعرضات شدید
 داشته بلعن و طعن آنان سخن میگفت حاجی میرزا اغاسی
 که با محمد شاه بقزوین رفت بملتسامحه انها در تحصیل
 منال دولتی حکمها خراج سه برادر از قزوین داد و لسی
 حاجی ملا تقی دل سلطانرا بدست آورد و اجازه اقامت
 مجدد در قزوین گرفت و بسال ۱۲۶۳ مقتول و شهید ثالث
 معروف و در بقعه شاهزاده حسین مدفون گردید بعد از او
 پسرش ملا محمد شوهر قره العین منصب او را گرفت. اما برادر
 دیگر ملا محمد صالح پدر طاهره مجتهدی سلیم النفس
 بود در اواخر حیات در کربلا ممتکف و در موقع زیارت مرقوم
 امام حسین بیهوش شده وفات یافت .

برادر اصغر ملا محمد علی از پیروان شیخیه بود که بعد
 بامر حضرت باب مومن و باخویشان متعصب پیوسته مکالمه
 و مناظره داشت و مکتوبی از او در اثبات حقیقت این امر باقی
 است و توقیعاتی بافتخار او از قلم حضرت باب هنگام اقامتش
 در قزوین صادر و او را بر عایت حکمت و معاشا تنها خانواده خود
 امر میفرمایند بهر حال سه برادر در قزوین عائله و سبیل
 با ثروت و جلالت رفیعه و شهرت علمیه و مسند ریاست
 فقهیه پیدا نمودند .

فاطمه — حاجی ملا صالح راد و دختر و یک پسر بود
 دختر بزرگتر را بنام مادر خود فاطمه مسمی نمود ولی بیاس
 احترام مادر و پیرا باین نام ندا نمیگردند و ام سلمه میخواندند
 تولد او بسال ۱۲۳۳ هـ . ق واقع شد و خواهر و برادر
 در صغر سن در خانواده خود تحصیل قرائت و کتابت
 و ادبیات فارسیه و عربیه و علوم راجحه عصر نمودند و چون
 صاحب هوش و ذکا و شوق بملو و ارتقاء و قریحه شعریه غرا
 بودند مدارج عالییه پیمودند خصوصا ام سلمه در علوم
 ادبیه و فقه و اصول و کلام و تفسیر آیات قرآن و تبیین اشار
 و معارف ائمه اسلام برتبه علیا ارتقاء جست و باستجماع
 در قائق علوم باشئون بالغه فطریه و کسبیه فصاحت و بلاغت
 و سحر بیان و کتابت در نظام و نشر فارسی و عربی شهرت یافت

و در جماع نسوان سیده عظیمه الشأن - اشاره بالنسوان
گشت و باوجه طلیح واسمر و خالی که برگونه امیر داشت
متعظم و متصد رمنشست و همسئله معضله را که رجسال
ونساء آنخاندان حل نمیتوانستند از او سؤال میکردند
و پدر نهایت تعلق و احترام نسبت باو داشت و زنی مانند او
را که در عنفوان جوانی مزایای حسن و جمال و صفات سامیه
و مراتب عالیه علم و فضل و کمال و عظمت حسب و نسب و شئون
ثروت و جلال را جمع داشت اهلالی مملکت ندیده بلکه
نشنیده بودند و اند و خواهر را پدر بد و مجتهد زاده مهتر
و بهتر قزوین بزنی داد فاطمه ام سلمه را با بنی اخ اکبر
ملا محمد بن حاجی ملاتقی که مانند والد اخوندی متمصب
بود عقد ازدواج بست.

ایامی که میدان اختلاف و مشاجره فیما بین شیخیه
و مجتهدین اصولیه آراسته گشت حاجی ملاتقی رایت منازعه
و مبارزه را در قزوین بدست گرفت و بتوهین شیخ و سید روزان و
شبان پرداخت حاجی ملاعلی برادر کهتر او و عقیدت شیخیه
در آمد و حاجی ملاصالح بیطرف ماند . قوه متمطش -
سریع الا انتقال معرفت جوی حقیقت بوی اصله تحریک شده
بطلب و جستجوی برخاست و بواسطه پسر خاله اش ملا
جواد (خوآر) دیلیانی شیخی از علماء و وعاظ قزوین

بمطالب و آثار شیخ وسید رسیده متمایل ومنجذب گردید
 وباتفاق خواهر بمعاشرت مکالمت باعم اصغر وباخاندان
 حاجی میرزا عبدالوهاب کاملاً بمعقیدت شیخیه درآمد و
 باسیدرشتی مرابطه ومراسله حاصل نموده لقب قره‌العین
 از او یافت . . .

قره‌العین دم بدم در معارف و کتب شیخ وسید
 که روائح طیبه آثارنامه اطهار داشت مستغرق و از ظواهر
 و ظنون و قیاسات اصولیین همی متنفر گشت و باشوهر
 وعم اکبر مکالمه و مباحثه کرد و مجالس مناظره و محاجه دینیه
 با خویشان مستمر داشت و ایشان چون مغلوب حجت و برهان^{نش}
 شدند تعصب ورزیده بتوهین و سب شیخ وسید پرداخته
 ونسبت بوی تعرض و تحریز کردند و مابین او وشوهرش با اینکه
 سالها باهم بسر برده اولاد متعدد آوردند تجانس و وصل
 حقیقی نبود چه آنطیر قدسی حدید البصر متعالی النظر را
 طمرانی عظیم بخاطر میگذشت و با قفس دار پیرازار ملا محمد
 دلخوش نمیشد ورشته الفت و معاشرت فیما بینشان بمقراض
 تباین عقیدت مذکوره بگسست وام سلمه بخانه پدر قرار
 گرفت وشوق زیارت سید رشتی واستفاضه از او و معاشرت
 باعلماء اکابر شیخیه عنان اختیار از دستش بر بود وبالاخره
 چون خواهرش باتفاق شوهر معزم کریلا واستفاده از محضر

سید میرفتند رضایت پدر حاصل نموده اولاد را بشوهر^{شته}
سپرده بکربلا شتافت و در آن هنگام که سید از جهان درگذ^{شته}
بود در آن بلد اقامت جسته با فادات پرداخت و در مقامات
علمیه و باطنیه بدرجه علیا رسید و اعظام علماء در حقش
چنین گفتند که اگر نه زن بود هرآینه مقام حکم و افتاء^ب
لایق درخورش مینمود و چون مدعیانی چند از مهیمن اصحاب
سید در کربلا و نقاط ایران ندای دعوت برکشیدند جناب
قره العین نیز بساط تدریس و تعلیم بگسترده و زوجه سید
از آنجائیکه بوی ارادت خاص و وفور اخلاص داشت در خانه
خود مقرر داده امور را با او وا گذاشت و لذا مسندش در —
بیت سید نهاده و گروهی از رجال و نساء در نزدش حاضر
برای استفاده شدند و بمسلك مخصوصش که در معارف اسلا^م
و فروع احکام داشت رفتند و او را نقطه علمیه الهیه بحد از سید
دانستند تا آنکه ظهور حضرت باب اعظم در شیراز شد و
او در ایام اقامت قزوین بواسطه برخی از مسافرین زائرین
که بلا احوال روحانیه ازان بزرگوار شنیده داشت و در ایمن
موقع عریضه توسط شوهر خواهرش اقامیرزا محمد علی
مذکور تقدیم نمود و در عداد حروف حی قبول گردید و چون
علی بسطامی و غیره از اصحاب متقدمین بکربلا مراجعت کرده
امرباب اعظم را منتشر ساخته بشعله الهیه برافروخته بمساعد^ت

و نصرت ایشان پرداخت و علماء را بمناظره و محاجه ملزم
و مفتح نمود بدین طریق ندای علم الهی و رایت امر
بدیع را در کربلا مرتفع نمود عاقبت علمای کربلا عوام را محرک
شدند و بحمله بخانه سید و تعرض بآنجناب پرداختند
ولا جرم ایامی چند بامر حاکم در خانه توقیف گردید تا
مهاجرت ببغداد فرموده در خانه سکونت و قرار گرفت و اعلان
دعوت نموده علمای شیعه و سنی را به محاجه باخسود
طلبید و ندای علمش مرتفع تر و مراوده رجال و نسوان در
محضرتش بیشتر شد لذا حسب امر والی بغداد چند ی
در خانه شیخ محمود مفتی توقیف گشت و بامفتی مذکور
محاجه و مناظره علمیه نموده و پیرامند هس و خاضع ساخت
اینک به نیده بی از عبارت اقا بوالفضل گلیاگانی و روایات
اقامحمد مصطفی بن شیخ محمد شبل اکتفامینمائیم
طاهره بامر والی عراق باجمعی از تلامذه خود و خدام
و چند زن به بغداد متوجه شد و در بیت شیخ محمد شبل
ورود فرمود و مانند کربلا مجلس درس منمقد ساخت و علماء
و رجال در محضرتش حاضر شده در مسائل متفرقه سئوالات
مینمودند و بیشتر بوسیله علمای بغداد در مسئله ظهور
باب بود و چون از بسیاری حضرتش تردید و تزلزل و یامیل
به مجادله احساس فرمود و فصل الخطاب این مجادلت

رابط طلب میاهلت ختم نمود والی عراق حکم کرد که ازبیت
 شیخ محمد شبلی به بیت سید محمود الوسی مفتی بغداد
 ومولف کتاب تفسیر کبیر (روح المعانی) که چهار ده مجلد
 بزرگ است نقل فرماید تا امر سلطانی از قسطنطنیه در حق
 اوصدور یابد وجمعی از علماء نیوشیدن نقاب اوراکشف
 حجاب دانستند وآنرا خرق اجماع ومخالف احکام اسلام
 شمردند وجمعی دیگر سر وجه وکتیین را واجب ندانستند
 بالجمله این مناظرات بمشاجرت کشید مقرر شد که از حضرت
 سئوال نمایند اعظم از ایشان سید علی بشر عریضه بی بحضور
 حضرت باب اعظم معروض داشت و کتاب مبارک در جواب —
 عریضه او شرف صدور یافت و در بین قریب هفتاد نفس قرائت
 شد واقامحمد مصطفی بغدادی چنین نوشت فلما
 قرئوا اللوح کان فیہ عبارات عالیہ وایات واضحه الی قوله
 مخاطباً للمساءل بشر المتزلزل واما ما سئلت علی المرأة التي
 زکت نفسها واثرت فیها الکلمة التي انقادت الامور لها
 وعرفت بارئها فاعلم انها امرأة لصديقة عالية طاهرة ولا —
 ترد الطاهرة فی حکمها فانها ادري بمواقع الامور من غيرها
 وليس لك الا اتباعها الی اخبیانه وپس از ورود این لوح
 مبارک جمعی از اهل کاظمیه که مدعی ایمان بودند —
 متزلزل گشتند وما بقی در کمال سرور وایمان بشکر وثنای

الهی ناطق شدند و طاهره در این ایام گاهی در معیت
 د و نفرانسون و ناظر شیخ الوسی به بیت شیخ محمد شبل
 رفته رجعت مینمود و جمع کثیری از خاص و عام مجتمع شده
 بیانات او را در ظهور نقطه اولی و تجدید شریعت غرامتسم
 میگشتند تا امر سلطانی از استانبول مبنی بر حرکت و توجه
 طاهره بایران رسید . انتهى

. . اوایل سال ۱۲۶۳ قمری بدستور نجیب پاشا
 والی بغداد محمد آقا یاور او را تا سرحد ایران بدرقه
 نمود و قریب سی نفر از بابیان عراق بمحافظت اوقیام کرده
 و جمعی از رجال علم و دین از عرب و ایرانی و گروهی از زنان
 و بستگان و دوستان در معیت او بودند او از بابیت و کشف
 حجاب او و مقاومتش با جمهور علماء و رسائل و مرقوماتش در
 اثبات امر بدیع همه جا شهرت یافت و ملاهای ایران و خواند^{نش}
 را بمخاضمت او واداشت و هنگام معاودت بایران و قزوین
 وقوع انواع خطر برای او و همراهانش گمان میرفت ولی
 او در بین احوال مذکوره و احوال موفوره چون از بلاد و معمورا
 گذشت بموجب شجاعت و بیباکی فطریش مراعات احتیاط
 و احتفاظ نکرده لب نسبت بلکه بی پروا و بزملا با عامی و
 عالم و سالم و ظالم راجع بحقیقت حضرت باب اعظم و عقاید
 بدیعه سخن گفت و دلائل عقلیه و نقلیه اقامه نمود نخست

در قصبه کرده سروران و مهتران پی بمقامات عالیه اش
برده عظمتش را دانستند و احترامات فائده نمودند گوسفند^{ها}
پای رکابش بهدیه و فدیه سربریدند و عده بسیار اظهار
تصدیق و اقبال بمسائش کردند و گفتند وازده هزار جمعی^ن
مهیای صدور امرند و چون بکرمانشاه رسیدند پس از تهیه
منزل برای خود و محلی برای اجتماع انبوه مستمعین اعلان
دادند که قرۃ العین شهیره وارد بلد شد و هر که خواهد
برای استماع مطالب جدید حضور یابد و بعلمت شهرت جما
و کمال و قدرت علم و بیانش اجتماعی عظیم از مرد وزن شد
و جمعی از اصحاب مانند شیخ محمد شیل بغدادی بعد از
وی تفسیر سوره کوثر را بر مردم خوانده ترجمه و شرح کردند
و جواب مسئله مردم را دادند جمعی از زنان مانند زن حکمرا^ن
بمحضرش وارد شده آنچه پرسیدند اجوبه کافی شنیدند
و جمعی از اعاظم و حاکم نیز ملاقات آمده با تمامت اهـل
بیت اظهار ایمان نمودند و بمکاتیب رسیده جواب مینگاشت
و چون ایامی بدین فط گذشت ملاها برآشفتند و نـ
مجتهد بزرگ اقا عبو الله شتافته شکایت کردند و او مرقومه
بحاکم فرستاده و اخراج و تبعیدشان را خواست ناچار
انجناب ملا ابراهیم و شیخ سلطان و بعضی از نسوان بد از الحکو^م
رفت و بعد از بیان حکمران از هیجان ملاها و نامه ملا عبید الله

چنین فرمود . شما خود دیدید که در مقابل اینهمه آیات بیّنات وحجج بالغات (حضرت زکر) بدانگونه که علماء جاهلیه در مقابل آیات قرآنیه مصداق (و ان یروا کل ایه لایؤمنوا بها حتی یروا العذاب الالیم) شدند ایشان نیز ایمان نیاورده اعراض نمودند حال چنانچه رسول اکرم و اهل تبشیر از تعصب و تعرض پیشوایان ملت مجبور به هجرت و فرار گشتند ما را هم می خواهند خارج کنند آیا چه می خواهند و بچه طریق اطمینان و قرار میابند ؟ حکمران گفت بجز آیات کتابیه امری دیگر از قبیل آیات سماویه و خوارق عادات **مطلبند** و انجناب فرمود چون منزل ایات سماویه و مظهر خوارق عادات خداست امر دهید تا با ما بمقام مباهله حاضر شوند و من ملزم و متعهد می شوم که ضال و مضل در همان مجلس بمعذاب الهی هلاک شود آیا آیه و خارق برتر و مهمتر ازین هست ؟ حکمران آن بیان را پسندید داشت و با قاعبدالله پیغام کرد که ایشان مطلب را اتمام و اکمال کردند شما با هر که می خواهید در وقت و محلی معین برای مناظره و مباهله و دعا و تفویض امر بخدا ^ی دانا و توانائی حاضر باشد مجتهد در جواب بنوع تمایل و عدم غرض تکاسل و اظهار مرض نموده نوشت چون مزاج علیم صحت یابد بمناظره و مباهله اقدام خواهیم کرد و

باین بهانه فرصت یافته بباغ بیرون شهر انتقال جست
 و نامه بقزوین نزد پدر و عموم عایش حاکی و شاکی واقعات
 کرمانشاه و خواهش آنکه بعضی اقارب بفرستند و آنجنابرا
 ببرند فرستاد و درنگ نمود تا بعد از ۱۵ یوم چهارتن
 از خویشان جوشان و خروشان رسیدند و با صفر علیخان سر ^{تیپ}
 قزوینی مقیم کرمانشاه متفق شده ناگهان نیمه شب جمعی
 از سپاهیان در خانه و منزل اعراب بابی مسلح را احاطه
 کرده ریختند و همه را دستگیر و محبوس نمودند و خانه
 مسکونه آنمظلومه را محاصره کرده در آمدند و اشیاء ثمینه
 برگرفتند و شیخ سلطان و ملا ابراهیم و شیخ صالح را ضرب
 بسیار وارد ساختند و او را با دیگر نسوان و رجال علمای
 عراقی و ایرانی بابرخی احوال و اثقال بر بیست اسب
 نشانده و در نیمه شب تا مسافت دو ساعت راه از شهر براندند
 و بردند در آنجا قره المین مکتوبی بحکمران نگاشته بوسیله
 شیخ سلطان بفرستاد حاکم خجل و متاثر گشت از متجاسرین
 باز خواست نمود و اشیاء منهبیه را برگرفت و اعرابی را رهائی
 داد و با ارسال نامه و هدایائی چند علت ماوقع را بنوع
 عذرخواهی چنین نوشت که بتحریرک مجتهد غافل و برخی از
 سپاهیان جاهل واقع شد و تقاضای عودت بکرمانشاه کرد
 که تلافی مافات نماید ولی آنمظلومه قبول نفرموده بصوب

همدان حرکت نمود در اینموقع سه تن که در واقعه کرمانشاه
 با زارمومنین پرداخته بودند مرعوب شده نزد وی بخاک
 افتادند و پوزش طلبیدند لاجرم آنانرا امر بعودت قزوین
 داد و همان شب بسوی قزوین تاخته مدت توقف در کرمانشا
 ه چهل روز در محل مذکور سه روز گذشت و در صحنه و روزتوقف
 نمودند و دعوت عمومی فرمودند و اهالی غایت تجلیل بجای
 آورد مبنصرت و حمایتش مهیا شدند پس از آنجا رهسپار —
 همدان گشت مضمون مقالات اقامه محمد مصطفی بغدادی در
 باره واقعات ایام همدان و قزوین چنین است :

لدى الورد قرة المین بانسوان همراهان و شیخ صالح
 ملا ابراهیم و سید احمد یزدی از علماء در خانه نئی منزل نمود
 و سایر رجال در منزل دیگر و چون برادر و جمعی از خویشا
 ن از قزوین وارد شدند و خواستند او را با خود ببرند قبول —
 دعوتشان فرمود ولی چنین اظهار داشت که باید نه روز
 در همدان بمانیم و ابلاغ امر و اکمال حجت بر اهل بلـ
 نمائیم سپس ملا ابراهیم را با دعوتنامه بلیغ نزد ارشد علما
 روانه داشت و او در محضر آنعالم که مطو از ارباب عمام و غیر
 هم بود حاضر شده ابلاغ دعوت و اتمام حجت نمود و مکتوب
 قرة المین را آنان خواند و ملا با سایر حضار چنان بمعاندت
 و مضادت برخاستند که بضرر مشقت و لگد ملا ابراهیم را بقرب

هلاک رسانند نلوجسدش را در کوجه انداختند وفتنسی
ازعابریں براو رحم آورده جسدش را بخانه مسکونه قره العین
رسانید همینکه چشممظلومه برآنمظلوم افتاد بمفاد اینکلام
بدو خطاب نمود خوشابحال توکه جانث را برای اعلاء کلمه
محبوب نثار نمودی وملا ابراهیم یک هفته بستری بسود
تابالاخره قره العین باتفاق خویشان وهمراهان رهسپار
بقزوین شد ولی شیخ محمد شبل وشیخ سلطان واعرابی
چند رامامور توقف درهمدان نمود که پس ازیک ماه مکتوب
قره العین بانها رسید وامریعودت ببغداد ووطن خود
فرمود ولی جمعی تاب مقاومت نیاورده بقزوین رفتند مانند
شیخ شبل وپسرش آقا محمد مصطفی وسعید جباوی و
حسن حلاوی وعبد الهادی زهراوی درویش وجواد وصالح
که درقزوین منزلی اختیارنموده بارعایت احتیاط زیستند
تاسرانجام قره العین بخانه مجاور انمنزل آمد وبوسیله
آقا محمد مصطفی پیغام داد که ببغداد مراجعت نمائید
(جریان توقف طاهره درقزوین قتل عمویش ملا تقی وسایر
جریانات دراین بخش ازکتاب ظهورالحق نیامده وچون
ازتاریخ نبیل قبلا بتفصیل نوشتیم دنباله انرا مینویسیم)
ه
بالجمله قره العین طاهره را درعراق عرب ونقاطمتمد
ایران ارادتمندان وپیروان بسیاراززن ومرد بود نـــــــ

که اورا نقطه علمیه الهیه و برگزیده حضرت ذکرا لله الاعظم
 دانستند و معارف و تمالیمش را موافق مطالب و مقاصد
 آن بزرگوار و الهام پروردگار شمرند خصوصا در قزوین
 جمعی از زن و مرد امثال خانواده فرهادی و کربلایی محمد
 حسن فتی القزوینی و غیرهم در راه محبتش جان بر طبق
 اخلاص حاضر و مهیا داشتند و ندای مرتفع انجناب و آثار و
 اشعار و عقایدش که از انجمله راجع بکشف حجاب نسوان
 و خرق تقالید و اوهام بود از عراق شروع شد و در نقاط ایران
 همی بسوی اوج رفت تا در ایام قزوین و طهران خصوصاً
 در ایام بدشت پذیروه ارتفاع رسید از نیرو در مقابل جمعی
 که در راه اخلاصش جان میدادند گروهی از بابیه بیزار
 از هجارت و رفتارش شده مضادت نمودند و در عین احوال
 و اوضاع مذکوره تمامت ارکان این طائفه نسبت بان سیده
 جلیله غایت تجلیل و تعظیم را مرعی داشتند و او خود فنای
 صرف نسبت بساحت عز حضرت نقطه اولی بود و در این خصوص
 ملا احمد علاقه بند چنین حکایت نمود که در ایام بدشت
 حضرت قدوس در وقت فریضه صلوة سجاده گسترده با کمال
 ادب و روحانیت و التجاء و تمام انجذاب و قربیت و حسن
 اداء بفریضه و نافله و او را در میپرداخت در آن حال
 ناگهان جناب طاهره شمشیری برهنه در دست حاضر شد

و با فصاحت و شجاعت و اقتداری که بوی اختصاص داشت
 خطاب نموده میگفت این بساط را در هم پیچ که دور او را
 و سجاده سپری شد و باید بمیدان عشق و فدا^ء آماده —
 گشت و نیز در بحبوحه اختلافات شدید طاهره هر وقت
 جناب طاهره خطابی نمود حضرت قدوس بمبارت^ا لبیک
 و سعیدیک یاسیدتی و مولاتی جواب فرمود و نیز در یومی
 از آن ایام بی پرده و نقاب سوار بر اسب از باغ مسکونه اش
 بیرون راند و شمشیر برهنه در دست توسن روانه
 مطالبی میگفت که موجب سرور احباب شد پس از تفرقه
 احباب در نیالا اقامت او در آن بلد میسر نگشت و جمعا^ل
 ابهی ویرا باشیخ ابو تراب اشتها ردی بصفحه نور فرستاد^{ند}
 در بار فروش چند روزی در منزل حاجی ملا محمد شریعتمدار
 کبیر بماند و بمسجد اقامت صلوه و موعظتش رفت و در صف
 نسوان خلف حجاب نشست و بین بیانات حاجی ببحث
 و ایراد پرداخت و او تجلیل نموده گفت بلی ماهمه باید
 از شما و امثال شما کسب فیض و کمالات کنیم و این امور موجب
 مزید شهرت امظلومه شد و ملا سعید بصدد تجسس
 و تعرض برآمد لذا بدستور شریعتمدار چند روزی در خانه^ه
 سادات قاضویه از ملا کین و ارکان بلد محفوظا^ا بماند
 انگاه از طریق آمل بسوی نور رفت و بسعادت اباد و از آنجا

بد ارکلا رفته انگاه بقریه وازواقع درجنگل برفت ود وهفته
 مهمان عاٹله مالک بود سپس بتاگر وارد شد واقامیرزا
 محمد حسن اخ اکبرابهی پذیرائی نمود ومؤمنین ازبیان^{تش}
 استفاضه نمودند اورده اند که خاتم خود را که بجمله
 رب الطاهره اد رکها منقور ومنقوش بود بیکی از زنان
 اهل نورکه همراه وی بود ببخشید وچون واقعه طبرسی
 پیا شد عزیمت التحاق بقلعه کرد واین درایامی بسود
 که اردوی دولت قلعه را بمحا صره گرفتند وانواع جاسوسان
 در اطراف گماشتند لاجرم ویرانیز دستگیر واسیر کرده
 بطهران فرستادند ودرخانه محمود خان نوری کلانتر
 بدو محل توقیف وحبس جمع کثیر از مظلومین شد بحجره
 فوقانیه قرار دادند که طریق ووسيله آمد وشد بهائیین
 نداشت و برای صعود ونزول، نردبانی عنداللزوم مینهادند
 زن کلانتر بانمظلومه صداقت و ارادت حاصل کرد وعده
 کثیری از نسوان محترمه در انخانه بملاقاتش میآمدند ولی
 ملاقات بابیه با اوسخت ممنوع بود وبعجز بعضی از محترمت
 مؤمنات که وسایل قوبه داشتند احدی از این طایفه راملاقات
 با اومیسرنشد معذک بعضی از نسوان مؤمنات
 بالباس مبدل بمنوان رخشوئی وپهانه های دیگر بخانه
 رفته ویرا دیدار کردند وواسطه ایصال مراسلات گشتند

و بسائل غریبه مکاتیب رسانده جواب گرفتند و غالباً
 در جوابی ماکولات که بومی‌رسانند ندو یا بمنوان صدقه و نذر
 میفرستادند پنهان مینهادند و او جواب بر کاغذ هائی
 که برایش پنیر و غیره از ماکولات میگذاشتند با ابیکه از بقیه تره
 و سبزیهای خوردنی میگرفت و با بعضی کناسه و قلامه ها
 که در گوشه های حجره افتاد بود مینوشت و انقطعات را الودع
 کرده از بالا بپائین میافکند و نسوان بابیه مذکوره گرفتند
 بدر میبردند و سواد برخی از آن مرقومات منظومه اکنون
 موجود است (انگاه شرح شهادت را از تاریخ نبیل که ما
 قبلاً نوشتیم نقل نموده که از ذکر آن میگذریم)
 از ظاهره دویسرنام شیخ اسمعیل و شیخ ابراهیم
 و هم دختر و اخلافی برقرار ماندند و هیچیک بمقتضای
 تعصبات شدید خانوادگی و مفتريات مشهوره فائز باین
 امر نگشتند

جناب محمد کاظم سمندر

مرحوم سمندر در تاریخ خطی خود شرحی از جناب طاهره مرقوم داشته اند از جمله مینویسد :

جناب طاهره سلام الله علیها از جمله حروف حق و سابقین مذکور و از قلم اعلی مسطورند . . . علم و دانائی و صفای قلب و شعور و معرفت ایشان مبین تر از آنستکه حاجت بتحریر و بیان داشته باشد بفضل ایشان اعداء شهادت داده اند یعنی مورخین رسمی هم با همه شقاوتی که داشته اند چون بقول و خیال خود از راه دیگر بافترا* کذب و دروغ - مسئله طرح نموده و ایشان را جرح کرده اند لهذا در فضل و کمال و علم به تفسیر قرآن ایشان اقرار نموده اند و این علیل از این تقریر و این تفصیل خود را نمیتوانم بگذرانم لهذا احباً لله و خالصاً لوجه الله نظر از اختصار برداشته مقاله علمی عرض میکنم و ان اینکه در عالم معیشت از صد هزار نفر یک نفر اگر اتفاق بیفتد که چنین اسباب عزت و اعتبار و دولت و اقتدار و علم و اختیاری بجهت او پیدا شود مثلاً جناب ایشان دختر مجتهد صالح معتبری بودند و دو عمو داشتند

که هر يك نیز در عداد مجتهدین شمرده میشدند و پسر
عموشان که شوهرشان بوده نیز دعوی اجتهاد داشت
خلاصه در آن ایام ریاست شرعیه قزوین اغلب واگتر بانها
بوده و جمیع عزه از زنهای این شهر چه اعیان و شاهزاده و
چه غیر اعیان و زنهای کسبه و تجار جمیعاً ارادت داشتند
و دختر اقا خطاب مینمودند و خانم میخواندند و از ماکسول
و مشروب و ملبوس و خدمه و کنیز و شوهر و اولاد از کل این نعمات
مزوره بهره مند و کامیاب بودند اگر ریاست دنیا را قسمت
میکردند بایشان زیاده از این نمی رسید و کذا که عزت و دولت
و اولاد و غیره را پس بییقین مبین میتوان دانست که جز انقطاع
فی سبیل الله از ماسوی و جوهر حب ملوک بقا مقصدی نداشتند
چنانچه این بیت از افراد خود جناب طاهره است که میفرماید
راه وصلش انقطاع امتناع

طی انظار از سوا ماسوی

و عملشان اعظم شاهد و برهان است که هرگاه تجلی حب
و عرفان طاعت رحمان جل زکوه نمیشد هرگز اقدام بمحال
خطیر که ایشان را تمیز مینمود نمی فرمودند با اینست که
عقل و شعور و تدبیرشان از جمیع اعمال و اقوالشان نمایان
بوده است و جز عمل نمودن بمضمون این آیه مبارکه قرآنیّه
مقصدی نداشتند اند که فرموده حق تعالی لسن تنالوا البرّ

حَتَّىٰ تَنْفُقُوا بِمَا تُحِبُّونَ وَشَهَادَاتٍ مِّمَّ هُمْ كَمَا پَدْر وِبِرَادِر و
اَوْلَاد وِشُوهر وِقَبِيلَه وِعَشِيرَه وِمَال وِعِزَّت وِبِزْرَگِی وِرِیَاسَت رَا
هَر وِجودِی کِه مَمِیزَاسَت اَنَد کِی د وِسْت مِی د اَر د وِجَنَاب اِیْشَان
عَلِیْهَاسَلَام اللّٰه حَبَالله اِنْفَاق اِیْنَهَمَه رَا نَمُود نَد وَاَلْهَبِستَه
کَسَانِیْکِه مَفْرُضَانَه نَسَبَتَهَا ی غِیْر وَاَقَع وَاَقْتَرَاهَا ی شَا ی ع
رَا بَا یْشَان بَسْتَه اَنَد بَجَزَا ی خُود رَسِیْدَه وِمِیْرَسَنَد وِغَبَار
اِیْن اَن کَار بَدَا مَن بِزْرَگِی وَا نَقْطَاع اِیْشَان نَعِی نَشِیْنَد

مجله نجم باختر

مجله نجم باختر منطبعه در امریکا که بزبان انگلیسی و فارسی منتشر میشود در شماره ۵ سال پنجم ۱۹۱۴ برابر ۱۳۳۲ قمری درباره کانونشن زنان امریکا مینویسد

بتاریخ ۹ جون الی ۱۹ جون ۱۹۱۴ سه هزار زن از-
 جمیع ایالات متحده بشیکاگو آمدند و تقریباً هفت هزار زن هم
 از افاضل نساء و شیکاگو حاضر شدند و مجلس عظیمی منعقد
 گردید و مقصدشان طلب حقوق و مساوات نساء و رجال است
 و اسماء نساء مهمه این عصر را بقلم درشت نوشته و بردیوار
 ساخت اجتماع اویز کرده بودند از جمله اسم قره العین -
 بخط فارسی و انگلیسی نوشته بود که این روح پاک از برای
 حریت نساء شرق شهید شد

رساله طاهره

~~~~~

ملا محمد مصطفی بغدادی فرزند شیخ محمد شبل العراقی  
 است که طاهره در بغداد در منزل آنها اقامت داشت پدر او  
 پسر برای مشایعت و حمایت طاهره تا قزوین آمدند و پس از-  
 کسب اجازه مرخص شدند ملا مصطفی که در آن زمان بیش از  
 ده سال داشت خاطراتی از خود را در آن سفر با شرح زندگی

طاهره بصورت رساله ئی بزبان عربی نگاشت وی بعد ها در  
بیروت اقامت گزید و بعد از دست وروا اجازه ازساحت جمال  
اقدس ابهی دریند راسکندرون ساکن شد و در همان شهر  
صعود نمود .

### رساله طاهره ~~~~~

نویسنده میس مارثاروت از احبای امریکاست وی اولین  
خانمی است که برای تبلیغ دور دنیا را گردش نمود و با  
بسیاری از سیاستمداران و پیشوایان ممالک صحبت کرد و  
ماری ملکه رومانیاتوسط او با امرالهی اقبال نمود و او در هنگام  
مسافرت با ایران مطالعاتی درباره طاهره نمود سپس رساله  
در شرح زندگانی او بزبان انگلیسی نوشت ویدینوسیله ان  
نابغه شرق را بیش از پیش باهالی غرب معرفی نمود میس  
مارثاروت که خود نیز زن نمونه و شجاعی بوده است از طرف  
حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه لقب فخرالمبلغین والمبلغات  
موسوم گردید و در ضمن مسافرت تبلیغی در آمریکا صعود نمود

### رساله طاهره ~~~~~

رساله کوچکی است که بابیه بمناسبت صدمین سال شهادت  
وی بزبان فارسی در طهران منتشر نمودند و حاوی بیوگرافی  
و اشعار او میباشد . لازم بتذکر است که بعضی از —

اشعار منسوب باو در آن رساله مشکوک بنظر میرسد .

کواکب الدرّیه  
—————

در تاریخ کواکب الدرّیه فی ما شر البهائیه جلد اول —  
شرح حال طاهره را در فصول متعدده آن با چند نمونه  
از مقالات و خطابات او آورده که چون مطالب آن تکراری است  
و در سایر کتب امری و غیر امری بآن اشاره شده است از نقل  
آن خود داری میشود

کنت دوگینو ( LE Comte De Gobineau )

از نویسندگان سیاستمداران معروف کشور فرانسه که بین سالهای ( ۱۸۵۵ - ۱۸۵۸ میلادی برابر ۱۲۷۱ - ۱۲۷۴ قمری ) بعنوان وزیرمختار آن کشور در طهران اقامت داشته و تألیفات متعددی در آسیا و ایران نموده است که مهمترین آن بنام ( مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی ) میباشد .  
 در این کتاب تاریخ بابیه را بتفصیل نگاشته و خود نیز ناظر بسیاری از تحولات انزمان بوده و بسیاری از مطالب آن تازگی دارد و تا بحال هشت مرتبه در فرانسه چاپ و منتشر شده است شرح حال طاهره را در صفحات آن کتاب بععلل مختلفه ضمن وقایع دیگر بیان نموده که خلاصه آن زیلانقل میشود  
 مسلمان و یابی بالا تفاق از زیبایی و صباحت منظر  
 قرة العین فوق العاده تعریف میکنند اما چیزیکه مهمترین و بلا حرف و قابل ملاحظه است استعداد بی نظیر و هوش فوق العاده و معلومات زیاد و صفات بارزی است که در این زن جوان وجود داشته و از این حیث بیشتر قابل تعریف و تمجید میباشد در هنگام صباوت غالباً همه روزه در مباحثات علمای متبحر خانواده خود حضور پیدا میکرد و طولی نکشید که بواسطه استعداد کامل و هوش سرشار توانست در مساجل حقه دقیق و مباحثات مهم آنها وارد گردد و با آنها با استدلال و مباحثات



بپرد از دوازدت ذهن و نیروی هوش خود آنها را متحیر سازد اگرچه در این اشتغال زنان بمباحث علمی از امور معمولی و عادی نیست ولی ممکنست گاهی زنان باین نوع مسائل متمایل گردند اما چیزیکه حقیقتاً بیشتر در همه جا و مخصوصاً در آسیا حائز اهمیت و از امور خارق العاده بشمار میاید اینست که در ایران بزنی مانند قره العین برمیخوریم که از هر حیث شبی نظیر است . این زن نه فقط در شناسائی زبان عرب خود را بدرجه کمال رسانید بلکه در علم اخبار و احادیث نیز حائز مقام بسیار بلندی شد و در فن تفسیر و معانی مختلف پاره غی از عبارات قرآن که دانشمندان و مؤلفین بزرگ را بخود مشغول داشت سرآمد علمای زمان خود گردید و از روی استحقاق شایستگی آنرا داشت که اعجوبه عصر خود بشمار آید .

باری در همین خانواده خود بود که قره العین نخستین بار از باب و تعلیمات او چیزهای شنید و با آنکه آنچه شنید و فهمید ناتمام و غیر کافی بود کاملاً پسندید و در خاطرش تأثیر کرد بنابراین باب بنای مکاتبه را گذارد و بزودی تمام افکار و تعلیمات او را پذیرفت و باین نوع شیفتگی و دل بستگی و شور و حرارت بی نظیری به تبلیغ و نشر افکار پیشوای خود پرداخت نه تنها نسبت بتعدد زوجات بشدت اعتراض کرد بلکه

میکند که آنها هم باتبلیغات و مواعظ زنی بدشمن پیوستند  
 خلاصه قره العین بسخنان خود ادامه داد و وظایف سنگین  
 آنها را متذکر شد و چون شب شد سه نفر پیشوای متجسّر در  
 پس از جلسه مشورتی تصمیم گرفتند که از هم جدا شوند  
 و هریک بنقطه بروند قره العین در همانجا ماند . . .  
 قره العین بمحض بروز جنگ ازماندگان بجاهای دیگر رفت  
 بعدها او را توقیف کرده و بخانه محمود خان کلانتر  
 بردند تا او را تحت مراقبت زن خود قرار دهد . . .  
 قره العین در اندرون مخصوص کلانتر تحت مراقبت زنان بود  
 خود کلانتر بدفعات اما بدون شکنجه و آزار از او استنطاق  
 میکرد زیرا که او هم مانند سایرین بوجاهت صورت و فصاحت  
 بیان و نیروی جاذبه این زن که هیچکس در مقابل آن تاب  
 مقاومت نداشت فریفته شده بود و با او بکمال احترام و مهربانی  
 رفتار میکرد و در حالیکه کوشش داشت که به تکلیف خود  
 عمل نماید مایل بود که رنج اسارت محبوس خود را تخفیف  
 دهد و او را بآتیه امید و آرزو سازد اما قره العین احتیاجی  
 بامیدواری نداشت و وقتیکه کلانتر با او صحبت میکرد سخن  
 او را قطع مینمود و به تبلیغ میپرداخت در صورتیکه هر لحظه  
 انتظار داشت که حکم قتلش را بیاورند طرز رفتار و گفتار او  
 طوری بود که مخاطب از مشاهده روح آزاد و استحکام

عقیده او کاملاً میهوت میگردید

يك روز صبح محمود خان از اردوی سلطنتی بشهر آمد و  
 بمحض ورود باندرون بقرة العین سلام داد و گفت خبر  
 خوشی برای شما آورده ام قره العین تبسمی کرد و گفت  
 من میدانم چه میخواهی بگوئی و احتیاج بتکرار آن ندارم  
 محمود خان باز گفت ممکن نیست شما بدانید که قضیه<sup>چیست</sup>  
 من از طرف صدراعظم ماموریت دارم که بشما اخطاری بکنم  
 و تردیدی ندارم که سلامتی و آزادی شما ریزدیرفتن آنست  
 شما رابه نیاوران خواهند برد و از شما میپرسند ( قره العین  
 ایاشما با <sup>بی</sup> هستید ؟ ) شما فقط جواب میدهید نه )  
 و همین کافی است و با اینکه همه بطور یقین میدانند که شما  
 با بی هستید مایلند که بیش از این از شما چیزی نپرسند و فقط  
 انتظار دارند که یکچندی بحال انزوا بسربرید و با مردم صحبت  
 نکنید

قره العین در پاسخ او گفت : قضیه اینطور نیست  
 که شما نقل میکنید بلکه بالاتر از آنست که میگویند قضیه  
 اینطور است که فردا وقت ظهر خود شما که کلانتر هستید  
 مراننده خواهید سوزاند و من چنانچه با اشتیاق آرزومندم  
 شهادت درخشانی بخدا و حضرت اعلی نشان خواهم داد  
 سنده سوزاندن طاهره برخلاف سایر کتب تاریخی است )

محمود خان متحیرانه گفت: ابد اچنین فکری نکنید قضیه کشتن درکار نیست زیرا که شما محققاً از جواب مختصری که آنها انتظار دارند امتناع ننمایید کرد و در نتیجه تمام هواخواهان شما از رفتار شما پیروی نموده ازاد خواهند شد

قرّة العین بالجن جدی گفت: ( ابد اچنین انتظاری رانداشته باش که من انکار عقیده کنم ولو اینکه بر حسب ظاهر وحتى برای یکدقیقه هم باشد بچنین کاری تن در ندهم انهم برای قصد و نیت بیهوده ای که چند روز بیشتر ایمن کالبد موقتی را که هیچگونه قدر و ارزشی ندارد حفظ کنم و اگر از من بپرسند جز اعتراف باین خود پاسخی نخواهم داد و بسی سعادتمندم که از حیات دست بکشم و جان خود را در راه خدا بدهم اما تو محمود خان اکنون گوش بده و آنچه را که میگویم درست بخاطر بسیار فرد امرگ من بتوثبات خواهد کرد که من تو را اغفال نکرده و فریب نداده ام: این اربابسی که تو باو خدمت میکنی ابد اخدمات تو را منظر نخواهد داشت و بتو پاداشی نخواهد داد بلکه برعکس و خیلسی <sup>تر</sup> زود در کمال بیرحمی و باسختترین شکنجه خواهد کشت پس سعی کن که قبل از مرگ روحت را بطرف شناسائی حقیقت پرواز دهی )

من مکرر این پیشگوئی را هم از مسلمانان و هم از یابیهها

شنیده ام و هیچکس تردیدی ندارد که پیشگوئی قرۃ العین  
عیناً بوقوع پیوست تفصیل آن چنین است :

چهارسال قبل ازاین قحطی هولناکی پدیدارگردید  
که طهران را خالی ازسکنه کرد مردم ازگرسنگی دسته دسته  
درکوچه ها جان میدادند اها لى بواسطه فشارگرسنگی  
شورش کردند و جمعیت زیادی به ارك سلطنتی روی آورد  
که برطبق معمول ازمحتکرین بشاه شکایت کنند البته در—  
چنین مواقع درمشرق یا مغرب تمام ملل بایک نوع فکر بهیجان  
میآیند و علت قحطی و درد ورنج خود را به محتکرین نسبت  
میدهند . شاه حکم کرد که درهای ارك را به بندند و پیراز  
انکه فهمید کلانتر هم از جمله محتکرین است حکم باحضار  
او داد او خود را در این قضیه کاملاً بی تقصیر میدانست  
و کمتر از دیگران که از حیث مقام بسی بالاتر از او بودند  
بی وجدانی بروز میداد ولی چون شورش بالا گرفته بود  
وزنها متصل درهای ارك را با سنگ میکوبیدند و فریاد میکشید  
و صداهای خشمناک و وحشت آور آنها شنیده میشد شاه  
غضبناک شد و فوراً لباس سرخ رنگ که علامت غضب است  
و معمولاً پادشاهان مشرق زمین چنین لباسی را در موقع  
مجازات کردن مقصرین برتن میکنند پوشید  
باری محمود خان را در حال لیکه از ترس میلرزید

بحضور آوردند و باندازه ای گیج و پریشان خاطر شده بود که نتوانست به پرسشهای شاه پاسخ درستی بدهد در حال غضب حکم کرد موهای ریشش را دانه دانه بکنند میرغضبان او را بزمین انداخته و مشغول کند ریشش شد نند و چون در این حال دست و پامیزد و فریادهای وحشت آور میکشید شاه بیشتر خشمگین شد و حکم کرد ( بچوبشش به بندند ) میرغضبان چوب و افری باوزدند و چون خشم و غضب شاه طغیانی پیدا کرده بود فرمان داد ( خفه اش کنید ) و میرغضبان او را خفه کردند و پیشگویی قرۃ العین بدین طریق بوقوع پیوست .

## مسیو نیکلا

مسیو نیکلا ( Al-Ni-Nicolas ) دبیر اول سفارت فرانسه در طهران بوده است که دو سال هم بسمت قنصلی اندولت در تبریز انجام وظیفه مینمود در کتاب ( مذاهب ملل متعدنه " تاریخ سیدعلی محمد باب " ) که بسال ۱۹۰۵ میلادی در پاریس چاپ و منتشر شده در ساره قره العین شرح مفصلی در چند فصل مینویسد و نکات دقیقی در آن بچشم میخورد که در سایر کتب کمتر دیده میشود اینک ترجمه قسمتی از آنرا از فصل چهارم و دوازده ان کتاب بدون اظهار نظر درباره مطالب آن زیلاً درج میکنیم:

زرین تاج که از اوان طفولیت وقت همه را بسوی خود جلب کرده بود بجای اینکه مانند همجنسان خود ببازیها و سرگرمیها وقت بگذرانند بیشتر اوقات بصحبتهای مذعبی اقوامش گوش میداد هوش سرشار و دقیقش بزودی او را با علوم پرگکنده اسلامی متجانس کرد و بدون آنکه در آنها غرق شود توانست در صغرسن درباره نکات تاریک و مبهم بحث نماید بطوری که پس از چندی در معنای احادیث و اخبار چیز پوشیده برای او مانند و شهرتش در شهر بجائی رسید که او را یکی از عجائب خلقت محسوب داشتند .

این دختر هم در علوم و هم در صحبت منظر اعجوبه  
 غریبی بود کم کم برومند گردید چهره تابناکش از فرط —  
 زیبایی درخشنده و پیوسته نورانی و فروغ بخش بود  
 بهمین مناسبت او را موسوم بقرة العین کردند .

برادرش عبدالوهاب قزوینی که هم شهرت و هم علم پدر  
 را بمیراث برد و بحسب ظاهر اظهار مسلمانی میکرد میگوید  
 ( ماتمام برادرها و پسر عموها در حضور قره العین  
 جرئت تکلم نداشتیم باندازه بی معلومات او و ما  
 را مرعوب ساخته بود که اگر احیاناً در مسائلی متنازع  
 فیه بحث میکردیم چنان مسئله را پاک و روشنی  
 و معلوم و مربوط برای ما مدلل میکرد که فوراً تمام  
 سرافکنده و خجالت زده بیسرون میرفتیم ) .

قره العین در مجالس درس پدر و عمو در همان مدرسه بی  
 که دو بیست الی سیصد طلبه حاضر میشدند  
 میآمد و بی درپشت پرده مخفی بود و اغلب  
 بیانات آند و پیر مرد را با دلیل رد میکرد شهرتش  
 در عالم علمی ایران بحدی بالا گرفت که  
 مغرورترین علمای عصر بقبول بعضی نظریاتش  
 تن در میدادند

شهرت این اعجوبه از راه دیسگری نیز قابل ملاحظه است



اینست که مذهب اسلام همیشه زنرپائین تراز مرد محسوب  
 مینماید وجودش فقط برای تولید نسل است در جوانی با  
 پسر عمویش ازدواج و بعد بکر بلا مسافرت کرد و با عشق  
 افکار سید رشتی را قبول نمود و دارای هوش دقیق  
 روشنائی ضمیر . خون سردی شگفت اور و شجاعت بی نظیری  
 بود .

بدیهی است جامع این محسنات باید متوجه حساب  
 باشد و پس از مکاتبه و گرویدن بوی شورش فوق العاده در  
 مجمع روحانی تولید شد و خشم و غضب شدیدی نسبت  
 با و بروز کرد . شوهر پدر و برادرهایش او را قسم دادند  
 که از این جنون خطرناک دست بکشد ولی برعکس با صدای  
 رسا اظهار ایمان میکرد . اقوامش برای خاموش شدن فتنه  
 با و تکلیف کردند بکر بلا برود تا از خاطره ها محو شود و عظمت  
 امکانه مقدسه او را وارثه توبه نماید اما اثر معکوسی بخشید  
 و در برابر مقابر مقدسه شهدا\* دست از بابت نکشید و چون  
 دیدند که باثبات قدم ماندن در کربلا مرکز تعصب شیعه  
 کار بوخامت میگردید در صد مراجعت و افتادند . حاجی  
 ملا محمد حمامی مأمور اینکار که با چند نفر نوکران او بطرف  
 کربلا رفت شرح ماجرا را چنین میگوید .

( من بکر بلا وارد شدم و بلا فاصله نامه های پدر شوهر

وعموی طاهره را باو ادم آنقدر التماس کرد م که بمراجعت  
 راضی شد برای او کجاوه تهیه کرده براه افتادیم و با بیان  
 تا نخلستان او را مشایعت کردند من از ما موریت خود خوشحا  
 شدم اما جمعی سوار بکجاوه نزدیک شده با احترام و سلام از  
 قرّة العین خواستند در منزلیکه برای او تهیه کرده اند وارد  
 شود و در تمام طول راه همینطور از او در هر شهر پذیرائی  
 شد تا بقزوین رسیدیم در قزوین او را بمنزل پدرش بردم .  
 عمویش محمد تقی خشمناک و بنوکرانش دستور داد از خر و ج  
 وی جلوگیری نمایند و کمی با او ملاقات ننماید و بعد به نزد  
 او رفت و کوشش کرد که از عقیده اش برگردد ولی بمقصد نرسید  
 و آرامش خاطر و یقین قطعی قرّة العین او را بیشتر غضبناک  
 کرد بحدیکه نتوانست جلو خشم خود را بگیرد و بی اختیار  
 شروع کرد ببدگفتن بباب . قرّة العین نگاه عمیقانه بصورتش  
 کرد و گفت وای بر تو ای بد بخت می بینم که عنقریب دهانت  
 پراز خون میشود قرّة العین در محبس کارش قدم زد ن  
 خواندن مناجاتها و سرودهای مقدس بود یکشب جمعی  
 سرباز مسلح قهراً در خانه را کنده وارد شدند محبسوس  
 از آنان پذیرائی نموده و در اطاق خود نطق مفصلی ایراد  
 کرد که دو ساعت طول کشید چون این عمل تکرار شد ملا محمد  
 تقی عصبانی شده برادرزاده را ناسزا گفت و او را چوب زد

مهبذا جوش و خروش شهر زیاد و با بیان قزوین نمیتوانستند  
 سرور قلبی خود را پنهان نمایند و این شرف و شادی موجب  
 خشم و هیجان مسلمین میشد و در ضمن مباحثات غالباً  
 الفاظ رکیکی مابین آنها رد و بدل میشد و اغتشاش زیاد  
 میشد قره العین پیوسته با باب مکاتبه داشت و از او دستور گرفت  
 با ایالات و شهرهای دیگر برای هدایت مردم ورود و برای  
 رهائی سید علی محمد از حبس ماکو و پرده برداشتن از روی  
 مذهب که حقیقت آن در نظر اغلب مخفی بود و رؤسای  
 بابیه تصمیم گرفتند اجتماع عمومی در بدشت<sup>۱</sup> یکفرسخی  
 شاهرود<sup>۲</sup> تشکیل دهند ( بعد مسیونیکلا جریان، قتل  
 ملا محمد تقی برغانی و حبس و شکنجه قره العین و استخلاص  
 او بعد از معرفی قاتل و فرار او و بطهران شرح میدهد  
 تا آنکه مینویسد ) :

نایب قلبی که بعدها در جرگه فراشان شاهی درآمد  
 فرار قره العین را بدین طریق نقل میکند ( من نیز از مستخد<sup>۳</sup>  
 بودم که همراه این زن حرکت کردند همینکه از شهر خارج  
 شدیم شاهراه<sup>۴</sup> ترک کرده راه بلوک<sup>۵</sup> زهرای قزوین را پیش  
 گرفتیم و طی طریق کردیم تا رسیدیم باندرمان در حوالی  
 شاه عبدالعظیم و در آنجا قره العین نامه بمن داد که ببرم  
 طهران بخانه میرزا بزرگ نوری و بدهم بمیرزا حسینعلی

نوری ( بهاء الله ) پسر میرزا بزرگ صبح زود بود کسه  
 بشهر آمد م و نامه رابه صاحبشوسانیدم پس ازخواندن  
 بمن گفت باندرمان برگرد و خبر ده که بعد از آنجا  
 خواهم آمد وبالاخره پنج ساعت بغروب مانده میرزا حسینعلی  
 باچند نفرسو ارکه اسبهای زین کرده بیدک میکشیدند  
 وارد شد قره العین هم چند دقیقه بعد پس ازتغییر  
 لباس براسبی که دهانه آن طلا بود سوار شد وهمه ما بر  
 اسبی سوارشده یکساعت به غروب حرکت کردیم وساعت  
 بعد درخانه میرزا حسینعلی بودیم چند روزی انجا توقف  
 کردیم اشخاصی دراین مدت بدیدن قره العین میآمدند  
 بعد ازینجروز متوجهشدم درانجا فقط یکنفرمانده بقیه  
 رفته اند نوکر اسبی آورد و بمن گفت برو بمسگرآباد نزدیک  
 سرخ حصار به محض رسیدن جمعیت زیادی دیدم با  
 چادرهای متعدد وچون من بابی نبودم قره العین  
 بادادن مشتق پول مرابطهران فرستاد وانها بعد از  
 شام بسوی خراسان رفتند )

بدینطریق قره العین وباب الباب ( ۱ ) و قدوس  
 ومیرزا حسینعلی وسایرواردین بابیه ببدشت رفتند وچون

نکات مبهمی در مذهب بود و موافقتی حاصل نشد قره العین  
 را قاضی قرار دادند و اوجواب کتبی داد که همه قبول کردند  
 تصمیم گرفتند برای رهائی باب از زندان دسته جمعی  
 بعنوان زوار حرکت کنند که اگر مورد حمله قرار گرفتند دفاع  
 نمایند ولی قبل از اینکار بفکر آزمایش مذهب افتادند  
 که آیا همه از روی تحقیق پذیرفته اند و این فرمول را بالاخره  
 استخراج کردند که در معرض نمایش قرار دهند ( خداوند  
 ظهور نموده و مذهب قبل منسوخ و قوانین قدیم از ریشه  
 درآمده اند و باید نهال قوانین تازه را در میان مردم کاشت  
 قره العین معتقد بود که قبلا این فکر و حقیقت را ببایبها  
 تفهیم کنیم ولی قدوس از تعصبات آنها بیمناک بود و لسی  
 قره العین تا خیر را موجب اغوا کردن و در اشتباه بودن آنها  
 دانست همه خلاف رأی او عقیده داشتند زیرا بمحض  
 شنیدن اولین کلمه برضد مقررات سابق وحشت جمعیت را  
 فرا گرفته عکس العمل ان لعنت ونفرین وخشم و غضب  
 خواهد بود خلاصه نزدیک بود قره العین از پیشنهاد خود  
 نتیجه معکوس بگیرد که غفلتایک تدبیر جنگی بخاطرش رسید  
 و انرا بکاربرد و گفت مرتد در شیعه محکوم بقتل است و توبه اش  
 نیز پذیرفته نمیشود ولی زنها چون در ردیف حیواناتند  
 کمتر در اعمال خود مسئولیت دارند و اگر عملی از آنها سر بزنند

انرا بعد م شعور تعبیر کنند و اوراعفو نموده و باسلام اورا —  
میخوانند ولی اگر اصرار کرد بقتلش میرسانند باتکاء ایسن  
موضوع قرۃ العین هم مذ هب انرا قانع کرد که خود داخل معرکه  
شود و حقایق را روشن سازد و گفت تمام کسانی که اینجیسا  
آمده اند در کنفرانس دعوت کنم ولی قدوس نباید بیاید  
در ضمن سخنرانی من پرده از روی کار برمیدارم و نسخ قرآنرا  
اعلام میکنم اگر پذیرفتند که بمقصود رسیده ایم و اگر شوریدند  
نزد رئیس خودشان قدوس بروند و عقیده اورا نسبت باظهارات  
من جویاشوند و او برای رفع عائله بانکار من پرواز دوسعی شود  
که مرا دوباره باسلام رجعت دهند بناچار این کار چند روزی  
طول میکشد اگر آرامش برقرار شد همه را بییقین میکشانیم و گر  
نه من ظاهر را بدلائل قدوس تسلیم میشوم. رؤسای بابیه  
این پیشنهاد را باتفاق آراء قبول کردند هنگامیکه اسباب  
کار فراهم و جمعیت برای سخنرانی دعوت شدند طاهره  
در پشت پرده نازکی بانفیس ترین البسه و جواهرات بایستاد  
و دو خدمتکار خود در عقب او بایستادند و با اشاره او ریسمان  
پرده را در ضمن صحبت پاره کنند پس از شروع مقدمات با  
وجود اضطراب شدید و تمس از مغلوبیت با فصاحت و بلاغت  
خاصی نطق نمود که تا ان موقع با این طلاقت لسان تکلم ننموده  
بود از عبارات مهیج و صدای جذاب و رسایش مستمعین

مات مانند سکوت همه را گرفته ابد اجنبشی پدیدار نبود  
 تا آنکه گفت ( شماها باید امروز بدانید که خداوند  
 ظهور کرده و قرآن منسوخ شد و کتاب جدیدی از آسمان  
 برای ما نازل شده و قوانین جدیدی برای ما مقرر گردیده است )  
 و سپس با اشاره او خدمتکاران ریسمانهارا قیچی نمودند  
 پرده بیفتاد و منظاره باشکوه و جلال او نمایان شد ظاهرأ  
 متوجه خدمه گردید که انهارا مؤاخذه کند بعد رو جمعیت  
 نموده گفت ( این قضیه چه اهمیت دارد آیا من خواهر  
 شما نیستم آیا شما برادرهای من نیستید آیا کدام خواهری  
 صورتش را از برادرانش پوشیده است ) اما اثر این واقعه  
 چون صاعقه بی بر سر حصار فرود آمد جمعی صورت خود را  
 با دست پوشانیدند تا چشمشان بصورت زن نامحرم آنها  
 زن مقدسی چون طاهره نیفتد برخی تعظیم کردند گروهی  
 دامن لباس بر سر کشیدند . اما قرآءة العین شروع کرد  
 براه رفتن در میان جمعیت و نسخ قرآن و رفع حجاب را متذکر  
 گردید ولی به نتیجه کامل نرسید میرزا حسینعلی بها چون  
 دید صحنه تماشا طول کشید و خطر خونریزی می رود عباسی  
 خود را بر سر قرآءة العین انداخته او را بچادر برد . مجلس  
 با همه آشوب و ناسزاگوئی و تهمت جنون و هرزگی و دفاع  
 عده کمی بپایان رسید و قدوس ناراضیانرا بار داد و با

مهربانی بدقت بسخنان آنان گوش داده گفت مسئله فامض است ظاهراً طاهره کافر شده ولی شاید در این رفتار معنائی است که معنی آن بر من پوشیده است و این بیان سبب تجسس معنای این عمل گردید و قدوس مرتب بنفر تردید در دماغ آنان کاشته و میگفت حجاب مربوط به حرف و عادت <sup>تست</sup> و زنان پیغمبر نیز ابتلا بی حجاب بودند و بعد این حجاب مخصوص بآنها شد نه دیگران و راجع به نسخ قرآن گفت که مهدی باید تاریکیهای کتاب خدا را برای ما روشن کند . از طرفی قره العین نیز بیکار نماند و پیروان خود را با مذهب جدید آشنا و مردم را بسوی خود جلب میکرد و با تباختن قبلی و نفر را بچار قدوس فرستاد آنها گفتند طاهره شما را ملامت میکند زیرا جرئت مقابله و مباحثه با او را ندارید و در غیابش بدگوئی و تکفیر میکنید او شمارا دعوت ببحث در حضور عامه میکند اگر غالب شدید او شما را اطاعت خواهد کرد و اگر مغلوب شدید ناچارید در حضورش سرفروا و اوریید انکار قدوس و اصرار آنها را مدن و مشورتها حضار بالاخره قرار و تصمیم برفتن شد و قدوس بارفقای خود برخاست و بسوی اردوی طاهره رفت زن شجاع در برابر مدعی خود نشست و با کمال مهارت و استادی از روی قرآن واحادیست حقایق الهی را بیان نمود که امام باید احکام و قوانین



بیاورد و قرآن منسوخ شود قدوس مغلوبانه بلند شد و پسند  
 صدای بلند اعلان نمود ( آنچه اومیگوید حق است و آنچه  
 کرده درست و بجا بوده است ) بعد بطرف او برگشته  
 معذرت خواست همراهان نیز او را تبعیت کردند چند روز  
 بجهن و شادی و تبریک گفتن پرداختند و سپس هر دو سسته  
 بنقطه‌ئی رفتند . . . ( فصل ۱۲ ) . . . قرۃ العین را  
 پس از دستگیری بپهران آوردند و در خانه محمود خان  
 کلانتر پهران محبوس گردید در این خانه عده‌ئی از زنان  
 و مردان بملاقاتش می‌آمدند و زنان را بازاری و احترامی  
 که مذهب جدید بآنها داده شیفته میساخت و در مباحثات  
 زیادی زنان و مردان را مغلوب مینمود هنوز آقاخان نوری  
 بصدارت نرسیده بود که این مباحث مطرح بود بمحض رسیدن  
 بصدارت به حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی و حاجی ملا  
 علی کنی امر کرد بروند نزد او بازمایش عقایدش پردازند این  
 دو مجتهد باقرۃ العین هفت جلسه صحبت کردند  
 و قرۃ العین بانهایت عشق و علاقه به ثبوت رسانید که بساب  
 امام منتظر است مدعیانش مرتب از آمدن قائم از شهر جابلقاو  
 جابلسا دم میزدند و او آنرا موهوم و شایسته مغزهای ناخوشی  
 میدانست بر اثر اصرار زیاد آنان گفت دلائل شما مانند  
 دلائل بچه نادان و ابلهی است تاکی شما پای بند این

اگازیب منافی با عقل هستید کی عقل خود را متوجه  
 شمس حقیقت خواهید کرد ؟ ملاعلی کنی از این توهین  
 رنجید و رفیق خود را کنار کشید و گفت مباحثه با این کافر  
 نمیتوان کرد و بمنزل رفتند و حکمی نوشتند که ارتداد و امتناع  
 از توبه اش محقق و باید بنام قرآن بقتل برسد

یکی از زنان مسلمان و خدمه کلانتر در آن منزل نقل  
 میکند ( محبوس هنگام سحر بلند میشد و ضومی گرفت آهسته  
 دعا و مناجات میخواند روزها هرگز اطاق بیرون نمیامد  
 و انرا بانهایت دقت پاک نگاه میداشت هیچکس را بدون  
 اجازه قبلی نمی پذیرفت با آنکه در اطاق تنها بود مثل اینکه  
 در میان جمعی است در پوشیدن لباس و طرز رفتار با احتیاط  
 بود گاهی قدم میزد و دعا میخواند زمانی که بدید نشیما میدند  
 پس از کسب مرخصی همه فریفته جمال و فصاحت بیانش میشد  
 و از او تمجید میکردند در آن هنگام برای پسر کلانتر عروسی  
 بود زنان بزرگان همه دعوت داشتند با اینکه وسائل عیش  
 و تفریح و سرگرمی زیاد فراهم شده بود همه یکدفعه فریاد  
 برآوردند که قرۃ العین را بیاورید موقعیکه آمد مطربان و  
 رقاصان را جواب کردند و با آنکه در خوردن شیرینی حریص  
 بودند بکلی انرا فراموش کرده دقیقانه متوجه بیانات او  
 شدند . بالاخره شبی بر حسب معمول از اطاق بیرون آمد

من بیدار بودم رفت در حیات خود را شست و بعد از برگشت  
 با طاق لباس سفید پوشید و در حال زمزمه عطر بخود زد و  
 بطوری بشاش بود که تابحال مثل انرا ندیده بودم و از تمام  
 زنان خانه معذرت خواهی کرد درست مانند کسیکه میخوا<sup>هد</sup>  
 مسافرت کند همه از این عمل متعجب بودند چون شب شد  
 چادری پوشید و چارقدی مانند کمر بند بست و چاقچور پوشید  
 و بقدری خندان بود که مایه اختیار بگریه افتادیم و با خنده  
 میگفت امشب سفر طولانی خواهم کرد و در همین وقت در را  
 زدند گفت بروید باز کنید مرا میخواهند در باز شد کلانتر آمد  
 و با طاق رفت گفت بیایید خانم شما را میخواهند او گفت  
 بلی خوب میدانم مرا بکجا خواهند برد و چه بمن خواهند  
 کرد اما خوب فکر کن روزی هم اربابت تو را نیز خواهد کشت  
 این واقعه و پیشگویی بفاصله کمی تحقق پیدا کرد " همانطور  
 که لباس پوشیده بوبها کلانتر بیرون آمد و ندانستیم کجا  
 رفتند ولی فردا فهمیدیم که او را کشته اند )

یکی از برادرزاده های کلانتر راجع بقتل قره العین حکا<sup>یت</sup>  
 میکند ( وقتیکه آن دو مجتهد فتوای قتل خواری بابی را  
 نوشته برای شاه فرستادند شاه امر بکشتن او داد قضیه  
 محرمانه و فقط در نفرمیدانستند چند روزی بود که عمسوی  
 من امر کرده بود بادقت مواظب پلیس باشم و باگشتیها مطمئن

باشم که پلیسها سرپست حاضرند و سه ساعت از شب گذشته  
 بکسی حق عبور در کوچه نمیدادند در این شب بمن امر  
 شد یکدسته پلیس از خانه کلانتر تاباغ ایلخانی ردیف  
 قرار دهم من کسان خود را پنهان کرده بودم و گفتم هرکس  
 از اعضاء کارکنان مانباشد فوراً دستگیر کرده بکشید چهار ساعت  
 پس از غروب آفتاب کلانتر از من پرسید که ای تمام احتیاطات  
 لازمه انجام شده یانه ؟ بعد از اطمینان مرا بخانه سرد  
 و بلافاصله باقره العین برگشت و پاکت مهر کرده بمن داد و  
 این زن را بباغ ایلخانی ببر و عزیز خان سردار تسلیم  
 نما و رسید بگیر . اسبی آورده قره العین را سوار کردم و  
 از ترس اینکه مبادا بابیها با خبر شوند شغل خود را زوی سر  
 او انداختم که خیال کنند مرد است بایک موکب تمام مسلح  
 براه افتادیم با وجود احتیاطات لازمه یقین داشتم اگر  
 حمله میشد تمام افراد ما فرار میکردند زیرا بابیها ترس و وحشت  
 زیادی در توده تولید کرده بودند همینکه داخل باغ شدم  
 نفس راحتی کشیدم محبوس را در اطاقی در دالان دم درب  
 گذارده بسربازان امر کردم بدقت مراقب باشند و رفتن برای  
 دیدن سردار او تنها منتظر من بود نامه را گرفت و خواند

گفت کسی ملتفت نشد گفتم هیچکس در کوجه نبود رسید انرا  
 بمن بدهید گفت نه تو باید در اجرا ی قتل حضور داشته باشی  
 بعد رسید خواهم داد پیشخدمت ترکی داشت جوانی  
 خوش صورت بود اورا صدا کرد و ضمن تعریف از او گفت مدتی است  
 که در خدمت من هستی و من بتو توجهی نکرده ام اما من ترا  
 دوست دارم میخوامم گذشته را تلافی کنم و پاداشی بتو بدهم  
 عجلتا این بیست اشرفی را بگیر و خرج کن و بعد شش  
 خوبی بتو خواهم داد این دستمال را فعلا بگیر و با این افسر  
 برو یک زن کافری در آن اطاق است اورا خفه کن . پیشخدمت  
 بعد از تعظیم براه افتاد من اورا بردم با طاق دیدم محبوس  
 بسجده افتاده دعا میخواند پیشخدمت جوان باو نزدیک  
 شد که ماموریت خود را انجام دهد قره العین سراز سجده  
 بلند کرده بانگاه عمیقانه باو گفت ای جوان حیفاست دست  
 تو بآدم کشی آلوده شود نمیدانم این کلام چه تأثیری  
 در روح او کرد که مانند دیوانگان پابفرار نهاد منم دنبال او  
 دویدم تا نزد سردار رسید و گفت هر چند میدانم از مرحمت  
 شما محروم خواهم شد ولی من اینکار را انجام نمیدهم عزیز  
 خان با تغییر او را براند و چند ثانیه فکر کرد و بعد یکی از  
 سوارانش را که مفضوب شده بود با تحکم و فحش اورا خطاب  
 کرده و استکان عرقی باو داد و با همان دستمال او را مأمور قتل

طاهره نمود . بمحض ورود باطاق خود راروی قره العین  
 انداخت و دستمال را برگردنش پیچید و بسختی کشید تا نفس  
 او قطع شد و فوراً جسد نیمه جان او را بلند کرده تا عقب  
 دیوار بخچال در حالتیکه کاملاً جان نسپرده بود کشید ه  
 در چاه انداخت و نوکر انرا فرستادند باعجله چاه را پر  
 کردند زیرا که سفیده صبح نزدیک بود )

در مقابل سفارت انگلیس و سفارت ترکیه میدان وسیعی بود که  
 از سال ۱۸۹۳ ناپدید گردید در وسط این میدان در امتداد  
 خیابان پنچ یا شش درخت بود که محل قتل این زن دلاور  
 بابی را نشان میداد زیرا که در این موقع باغ ایلخانی تا آنجا  
 امتداد داشت در مراجعت من در سال ۱۸۹۸ میدان از میان  
 رفته و در اطراف آن بناهای جدید ساخته شده بود و من  
 نمیدانم که آیا خریدار تازه این زمین درختانی را که البته  
 یکدست مقدسی کاشته بود محترم شمرد یا نه ؟

## ادوارد براون

پرفسور ۱۰۰۱ حی . برون E.G.BROWNE

مستشرق معروف انگلیسی و استاد دانشگاه کبریج که  
کتب متعددی درباره این دیانت نوشته درباره طاهره  
چنین اظهار نظر نموده است:

ظهور چنین زنی مانند قره العین در هر مملکت و قرن از  
نواد وجود است ولی طلوع وسطوعش در خطه ایران از  
عجائب خلقت و خوارق عادات است تقوی و طهارت قره العین  
حسن و جمال فوق العاده و خداداد استعداد و قریحه  
بی نظیر نطق موثر و بلیغ فداکاری و شهامت و بالاتر از  
همه مقاومت و ایستادگی او در برابر علمای ایران و بالاخره  
شهادت تاریخی و مجلل او در تاریخ بشر بی سابقه است  
که او را در بین نسوان هموطن خویش بی نظیر وزنده و جاوید  
نگاهمیدارد اگر امسید باب حجت دیگری برای عظمت خود  
نداشت این برهان کافی بود که بانوی نابغه و شهیر و عنصر  
شجاع و فداکاری را در امان خود پرورانده است.

جریده آسیاتیک چاپ انگلستان

جریده آسیاتیک در شماره ۷ صفحه ۴۷۴ که بسال ۱۸۶۶ میلادی منتشر شده درباره زندگی طاهره مینویسد :  
چطور ممکنست يك زن يك مخلوق ضعیف در ایران انهم در قزوین جا ئیکه علمای ان مشهور و فراوان و نفوذی را دارا هستند که حتی توجه دولت را بخود جلب نموده اند در يك چنین محیط نامساعدی قیام کند و يك جمعیتی تشکیل دهد این نکته حتی تاریخ نویس ایرانی سپهر را به ته جبب واداشته است .

دکتر جاکب بلاک

دکتر بلاک طبیب مخصوص ناصرالدین شاه و پروفیسور دانشکده طهران اهل اطریش کتابی بزبان المانی نوشته بنام ( ایرانیان ) که در جلد اول ان مینویسد :  
قره العین مرگ حتمی الوقوع خود را با طرفیان خویش پیشگوئی کرده و گفته بود که فردا فرستاده شاه خواهد آمد و برای اینکه مرانزد او بپرند اصرار خواهد کرد که برترك اسب او بنشینم —



( ۱۰۲ )

ولی من مایل نیستم لذا خواهش دارم که يك اسب سواری  
برای من تهیه کنید که مرا بقصر شاه ببرد . . . همینطور  
هم شد فردا برای بردن قرۃ العین از طرف شاه آمدند  
و با اسبهایی که تهیه شده بود او را بردند و يك روز او را در  
قصر نگارستان زندانی کردند سپس وی را بحضور ناصرالدین  
شاه در اطاق آئینه قصر مزبور حاضر نمودند ناصرالدین  
شاه بدو آواز بسیار تعریف کرد و زیبایی و شعر او را ستود  
سپس گفت که زنی مثل شما لیاقت قصر سلطنتی را ندارد من  
حاضرم شما را بمقد خود در آورم مشروط بر اینکه از دین  
خود دست برداری و قسم بخوری که یگر با بابایان معاشرت  
نخواهی کرد ولی قرۃ العین حاضر نشد که از دین با بی  
دست بردارد لذا ناصرالدین شاه دستور داد او را مجدداً  
بمنزل محمود خان کلانتر طهران برده حبس نمایند بدین  
امید که شاید زندهای درباری و مخصوصاً زن کلانتر او را حاضر  
نمایند که از دین خود دست بردارد ولی قرۃ العین حاضر  
نشد و چون کلانتر مجدداً بعرض شاه رسانید که قرۃ العین  
بهیچوجه حاضر نیست تبری کند دستور داد او را خفه  
نمایند بدین لحاظ کلانتر شبانه چند نفر را مامور کرد  
که قرۃ العین را بیاباغ خارج شهر برده خفه نمایند و جسد او  
را در چاهی انداخته و خاک و سنگ رویش بریزند اما

خود محمود خان کلانتر چند سال بعد بدستور ناصرالدین شاه بوضع بسیار فجیعی کشته شد جریان از این قرار بود که در واقعه شورش اهالی طهران جهت نان چون بسی کفایتی محمود خان کلانتر ثابت شد شاه دستور داد او را خفه کرده و طنابی بد و پایش بسته و جنازه اش را در خیابانهای طهران بکشند و يك روز هم جسد او را روی بروی بازار پامنا ریگذارند

### اولم

الم ( OLIVER ) استاد فیزیک و شیمی فرانسوی در دارالفنون طهران کتابی بنام ( گزارش هیات علمی فرانسوی مقیم ایران ) نوشته در آن کتاب مینویسد :  
نسبت باب و بها الله مثل نسبت یحیی بظهور عیسی میبا  
در ایران که دوره سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه  
کوچک ترین پیشرفت علمی و صنعتی نداشته تأثیر این دین  
چنان عقول و افکار را آزادی بخشید که خانمی بنام قره العین  
که از مبلغات زبردست این دین محسوب میشد و معلوم  
طلاب مرد بوده خود نماینده تأثیر کلام این دین بود .  
این خانم شاعره وادیب بوده و با وجود مقاومت و مخالفت

دولت استبدادی و علمای متعصب با افکار ازادیخواهانه  
 و اشخاص روشنفکر معذک وجود این خانم بزرگترین دلیل  
 حقانیت و تأثیر کلام حضرت باب و حضرت بهاء الله میباشد  
 اصولاً در مشرق زمین وضع افکار بکلی با ممالک مغرب زمین  
 متفاوت است چنانکه از یک طرف خود ناصرالدین شاه که  
 متوجه مضار حکومت استبدادی شده بود به میرزاتقی خان  
 صدراعظم دستورات اکیده میداده که در وسعت دارالفنوی<sup>ن</sup>  
 بکوشد ولی از طرف دیگر افراد پخواهان و روشنفکران را از  
 بین میبرده و همین خانم را بدستور ناصرالدین شاه خفه  
 نموده در جاه انداختند .

## ژول بوآ

ژول بوآ ( Jules Bois ) ضمن شرحی در

باره این دیانت و شهادت حضرت باب مینویسد :

اروپا از شهادت باب قرین تأثر و انزجار گردید و این واقعه در تاریخ ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ روی داد در سال ۱۸۹۰ در پاریس ادبای معاصر موضوع شهادت حضرت باب هنوز بهمان درجه که در اولین وهله خبر شهادت رسیده بود اهمیت و تازگی داشت و ما راجع بآن حضرت مراثی و اشعار میسرودیم سارا برنارد Sarah Bernhart از ستارگان مشهور صحنه تأتفرانسه از کتول مندعی CCYLLLE MENDES تقاضا نمود نمایشنامه بی راجع باین واقعه حزن انگیز تاریخی تدوین نماید و چون نامبرده در اجابت این تقاضا عمل نمود از اینجانب خواهش شد نمایشنامه حضرت طاهر را که مربوط به سرگذشت یکی از شهدای ممتاز این امر است تنظیم نمایم . حضرت طاهره بلقب بقرة العین از نسایم ایران و بمنزله ژاندارک ایران و پیشوای آزادی و حریت نسوان شرق است داستان طاهره از نوادرامور و بی مثل و نظیر است و اگر ممکن بود از طبقه نسوان بانوئی حائز مقام مهدی و یا نقطه

( ۱۰۶ )

گردد قرّة العین که شباهت به هلواز BELGISE  
قرون وسطی وهایپات HYPATIA دوره نوین افلاطون  
داشت ( دونفرانسون قرون وسطی که یکی شهید و  
دیگری بصد مات زیاد د چارگشت ) در ردیف حضرت باب  
قرار میگرفت . حضرت طاهره چنان مردانه شهامت و ثبات  
ونفوذ و اقتدار از خود ظاهر کرد که هر کس او را ملاقات  
مینمود و یا کلامش را می شنید توسعه فکری یافت و نسبت  
بوظیفه ئی که بر عهده نسوان است عرفان بدیع حاصل  
مینمود . شاعره ئی ادبیه و حکیمه ئی بلیغه بوده در لغات  
شنی متبحر و در علم دینیہ محیط و عالم و از مؤمنین اولیه  
باب بشمار میرود شخص است که در بحبوحه عادات دیرینه  
قوم در اسیا برقع از عذار برافکند و با فحول علمای کشور  
خویش مباحثه و مشاجره نمود و بر جمیع فائق آمد و مقام  
اعلمیت و اولویت را حائز گشت با وصف آنکه مورد لعن و طعن  
بوده و بزند ان افکنده شده و آواره و در بدر شهر و دیار  
گشته و در ملاء عام هدف رجوم اشرار قرار گرفته است  
معدك در مقابل پادشاهی که بیک فرمان قادر بود در يك  
روز هزار نفر را بقتل برساند و اغلب هم بچنین کاری اقدام  
مینمود فرداً و حیداً مقاومت و ایستادگی نموده و بقاتلیسن  
خود گفته است: شما بسهولت میتوانید هر وقت اراده کنید

( ۱۰۷ )

مرا بقتل رسانید ولی مانع حریت و آزادی نسوان نستوانید شد

دکتر چایین

~~~~~

دکتر ت . ک . چایین Dr.F.K. CHAYNE

عالم روحانی و معروف انگلیسی کتابی دارد بنام (صلح
مذاهب) که در صفحه ۱۱۴ آن راجع بقرة العین مطالبی
اظهار نموده است و تألیفات دیگری نیز دارد در باره طاهره
چنین شهادت میدهد :

بذری را که قره العین در کشورهای اسلامی بیفشاند
اکنون رویظهور و سرسبزی است افتخار این بانوی بزرگوار
در آنست که دفتر اصلاحات اجتماعی در سرزمین ایران
بدست وی مفتوح گردید .

بانوماریاناهاى نیش

~~~~~

خانم ماریاناهاى نیش Mrs. MARINA PAINISCH

مادر یکی از رؤسای جمهور اطریش مراتب احترام و تکریم —  
خویش را با عبارات بیان مینمایند ( ۱ ) :

---

( ۱ ) کتاب نامبرده بنام ( قره العین است ) که در سال ۱۸۷۴ طبع  
شده است

نوشته است از جمله چنین شهادت میدهد :

هیچ خاطره فی باندازه حیات طاهره در فکرانسانسی  
ایجاد حس احترام وشفقت و مسرت قلبی نمینماید افکار و  
آثاری که این زن فداکار در طی حیات خویش باقی گذاشته  
هنوز بین جامعه نسوان نافذ و موثر است

سرفرانسیس یانك  
مممممممممممممممم

فرانسیس یانك كتابى تألیف نموده بنام ( پرتو ) که از صفحه  
۲۰۳ ب بعد درباره طاهره مطالبی اظهار نموده است

سلیمان ناظم بیك  
سسسسسسسسسسسس

سلیمان ناظم بیك شاعر و نویسنده ترك كتابى در  
بنام ( ناصرالدین شاه و بابیان ) او درباره طاهره چنین  
مینویسد .  
ای طاهره قدرویهای تو از هزاران نفس چون ناصرالدین  
شاه افزون تر و مقامت پراح تراست

لغت نامه دهخدا  
 ~~~~~

در لغت نامه دهخدا ذیل کلمه " طاهره " شرح مفصلی در باره وی نوشته و اشعارش را نقل نموده که ذیلا باختصار میاوریم:

طاهره عنوانی است که فرقه بابیه^{به} زرین تاج داده است چون میرزا علی محمد باب در پاسخ نامه یکی از بابیان با عبارت ذیل مینویسد (و اما سئلت عن المرأة التي زكت نفسها و اثرت فيها الكلمة التي انقادت الامور لها و عرفت بارئها فاعلم انها امر اصدیقة عالمة طاهرة و لا ترد الطاهرة فی حکمها فانها ادری بمواقع الامر من غيرها و لیس لک الا اتباعها) در اینجا باب ویرا راستگو و دانا و عملکننده و طاهره نامیده و عقاید ویرا تأیید کرده و مخاطب را به پیروی از او توصیه کرده است و از آن پس در میان بابیان باین نام مشهور شد اما لقب قره العین را شیخیه باو داده اند چه پدرش حاجی ملا محمد صالح تزوینی از فضلا و علمای عصر خود او را به عقد ازدواج برادرزاده خویش ملا محمد فرزند حاجی محمد تقی برغانی از اعظم مجتهدین اصولی^{مشهور} بشهید ثالث در آورد و چون دران روزگار غوغای اختلاف

علمای شیعه و شیخیه در همه جا از جمله قزوین بالا گرفت
 خصوصاً ملا تقی برغانی نخستین کسی بود که راییت مخالفت
 و معاندت با شیخ احساسی را برافراشته بود مباحثه و مشاجره
 این دو دسته نظرکنجکا و زرین تاج را که اساس تحصیلاتش
 بر عقاید علمای اصولی مبتنی بود بخود جلب کرد پس از یک
 سلسله مطالعات در آثار شیخیه عاقبت بجانب مسلک آنان
 گرائید و با سید رشتی بمکاتبه پرداخت و شوق زیارت وی در او
 برانگیخته شد و عازم سفر کر بلا شد و و پسرویکد ختر خود را
 بشوهر سپرد و همراه تنی چند از خاندان خود مانند خواهر^ش
 مرضیه رهسپار کر بلا شد و بخوشه چینی از خرمن سید رشتی
 پرداخت و از جانب ابوقرة العین ملقب گردید پدرش ملا صالح
 و عموی او ملا تقی از علمای مشهور عصر بودند عم دیگرش
 حاج ملا علی از پیروان شیخیه بود طاهره بعد از درگذشت
 سید رشتی مجلس درسی در کر بلا ایجاد کرد و برای عده
 کثیری از طلاب از پس پرده تدریس میکرد و شهرت زیاد یافت.
 مقارن این ایام ندای ظهور باب در شیراز بگوشش
 رسید از دیدن آثار و نوشتجات سید بوی ایمان آورد و در شماره
 حروف حی یعنی نخستین هیجده تنی که بباب گروید بودند
 درآمد و ازین پس بی پروا در کر بلا به تبلیغ پرداخت و با طرف
 و اکناف نامه مینوشت و مردم را بکیش خود میخواند حتی با پدر

وعموی خود بمکاتبه ومباحثه پرداخت از بستگان او خواهرش
 مرضیه واقامیرزا علی شوهر مرضیه وحاجی ملا علی عمویش
 بیاب گرویده اند . قرۃ العین در خانه سید کاظم رشتی -
 اقامت داشته وعیال سید بوی ارادت میورزید وازوی پذیرائی
 میکرد با بیان مقیم کربلا در آن منزل به تبلیغات قرۃ العین
 گوش میداد ندبی پروائی او علمای کربلا را تحریک نمود
 وبالنسبجه حاکم کربلا او را بخروج از شهر تکلیف نمود وی با
 تنی چند بیفداد رفته برمفتی شهر وارد میشود وباوی محاجه
 میکند ودر سال ۱۳۶۳ قمری عازم ایران میشود در عراق نامه
 ورسالاتی با ایرانیان مینوشته از آن جمله در رساله یکی بعربی
 در جواب حاجی محمد کریم خان کرمانی ودیگر بفارسی در
 جواب ملا جواد خوارولیان باقیمانده است هنگام عزیمت
 بایران جمعی از همکیشان وی مانند شیخ صالح عربوشیخ
 طاهر واعظ وملا ابراهیم محلاتی وآقاسید محمد گلپایگانی
 وغیره همراه او بودند نخست بکرمانشاه وبعد بهممدان رهسپار
 میشود وعلمای آن شهر را بهدین خود دعوت میکند وغوغائی
 در شهر برپا میشود وقصد داشته یکسره بجانب طهران -
 حرکت کند ومحمد شاه را باین خود بخواند ولی پدرش
 از ورود او بایران آگاه میشود وکسی را بسوی او میفرستند
 که بقزوین بیاید ولی در قزوین نمایح اقوام موثر نشوده

با عمویش مشاجرات و مباحثات زیادی نموده و عمویش او را —
آزار میدهد در این هنگام حادثه فجیعی روی میدهد که
موجب فرار قره العین از قزوین میشود و چند تن از همراهان
او کشته میشوند توضیح آنکه در قزوین شیخ صالح طاهر
نامی از مردم شیراز از پیروان شیخیه هنگامیکه میشوند ملا تقی
شیخ احساسی را لعن میکند نزد وی میرود و از مراد خود
سخن بمیان میآورد و چون او نسبت بشیخ بد زبانی میکند
او را واجب القتل میدانند تا وقتیکه در محراب مشغول نماز
بوده غفلتاً بر او میتازد و او را میکشد این در زمستان سال ۱۲۶۳
قمری در قزوین روی میدهد پیدا است که کشتن چنیس —
مجتهدی در شهر هیجان و انقلاب عظیمی برپا کرد و سابقه
اختلاف عقیده قره العین با او انظار عموم متوجه او میشود
چنانکه صاحب نقطه الکاف مینویسد از این طایفه قریب ۶۰
یا ۷۰ تن را بیگناه دستگیر میکنند و آنان را بانواع گوناگون زجر
و شکنجه میدهند از جمله شیخ صالح عرب را چوب بسیار —
میزنند و میخواهند او را داغ کنند که ناگهان قاتل خود را
بحکومت معرفی میکند و با کمال صراحت حقیقت واقعیه
را شرح میدهد و اقرار بقتل میکند مع الوصف قاتل مزبور را با
چند تن از پیروان قره العین از قبیل ملا ابراهیم و شیخ صالح
عرب و حاجی محمد علی و حاجی اسد الله نام پیرمردی مریض

زنجیر میکنند و بطهران روانه میسازند در طهران قاتل فرار میکند و از بابیه دستگیر شده در اثر پافشاری صدر قزوینی شیخ صالح عرب را سرمیبرند و حاجی اسدالله را نیز میکشند و دوتن دیگر بقزوین برمیگردانند و بدرختی می بندند و مردم شهر جمع میشوند و هریک زخمی بآنان میزنند تا بفجیع ترین وضع کشته میشوند این کشتار نخستین خونریزیست که از بابیه در ایران رویداده است ولی قره العین در ^حبحبو این غوغا بدستیاری همکیشان فرار نموده از بیراهه بسوی خراسان می رود و ملا محمد شوهر وی نیز مقارن این ایام اورا طلاق میدهد .

قره العین در بدشت یکفرسنگی شاهرود با گروهی از بابیان برمیخورد و کفرانسی تشکیل میشود برای اعلان نسخ شریعت اسلام و استقلال دیانت بابی (آنگاه بتفصیلی که مسیونیکلا و دیگران گفته اند شرح میدهد) بعد از آن بنواحی نور حرکت میکند و مدت ۹ ماه یعنی از شوال ۱۲۶۴ تا اواخر چهارم الثانی ۱۲۶۵ که جنگ معروف قلعه شیخ طبرسی بین بابیان و قوای دولتی ادامه داشت او در نواحی مختلف مازندران پنهان و آشکار تبلیغ میکرد بعد از خاتمه جنگ در درنور دستگیر و بطهران اعزام شد و در خانه محمود خان کلانتر محبوس گردید و در بالا خانه بسیار مرتفعی در اطاقی سکونت

داشت که راهی بجائی نداشت و تنها وسیله عبور از آنجا
 نردبان بلندی بود که در مواقع احتیاج با آن آمد و شد میکرد
 و در آنجا بسرودن اشعار و خواندن مناجات و نوشتن نامهها
 مشغول بود و گاهی با علما و فضلا مباحثه میکرد و در مجتهد
 طهران بدستور صدر اعظم با او بحث نمود و حکم تکفیر و قتل
 او را دادند .

قرّة العین تاقضیه تیراندازی سه تن از بابیان -

بناصرالدین شاه در نیاوران در روز یکشنبه ۲۸ شوال ۱۲۶۸
 قمری همچنان در زندان بود پس از این واقعه که گروهی
 از بابیان را کشتند قرّة العین را نیز در همان اطاق استنطاق
 نمودند و او بی پروا از آئین باب طرفداری نمود (سپس
 شرح شهادت او را از کتب دیگران بنحوی که ماقبل نوشتیم
 نقل میکند)

ناسخ التواریخ
 ~~~~~

مرحوم سپهر مؤلف ناسخ التواریخ بر اثر تعصب  
 و عناد در نوشتن وقایع تاریخ بابیه رعایت بیطرفی ننموده و  
 قلم را با الفاظ رکیکه و تهمت‌های ناروا ملوث نموده است  
 اما با وجود این در کتاب خود جلد قاجاریه در ضمن شرح  
 زندگی و فعالیت حضرت طاهره منکر فضائل علمی و قدرت  
 روحی او نشده از جمله چنین مینویسد :

این زن زرین تاج نام داشت و او دختر حاجی صالح  
 قزوینی است پدرش یکتا از اجله فقها بود و شوهرش  
 ملا محمد پسر ملا محمد تقی عم زاده وی است که او نیز فضلی  
 بکمال داشت و عمش ملا محمد تقی مجتهدیست که صیانت  
 فضل و تقوای او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این  
 دختر با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک از فر داشت  
 در علوم عربیه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی با حظی  
 وافر بود از سوء قضاشیفته کلمات میرزا محمد علی باب گشت  
 و از جمله اصحاب او شد اندک اندک طریقت او را که بیشتر  
 ناسخ شریعت بود بدانست حجاب زنان را از مردان موجب  
 عقاب می‌شمرد . اصحاب میرزا علی محمد باب بارادتسی

عاشقانه شمع اورا پروانه گشتند گاهی اورا بدالد جسی  
 ووقتی شمس الضحی نام نهاده و عاقبت بقرة العین لقب  
 یافت پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان درمیآمد  
 ونخست بر فراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی  
 از بهشت ودوزخ یاد میکرد و از احادیث و تأویل آیات شرحی  
 بکمال میراند . . .

قرة العین در منزل بدشت که یکفرسنگی بسطام  
 است مقام کرد حاجی محمدعلی از خراسان برسید و با  
 قرة العین دیدار کرد و چند کسرت مجلس را از بیگانگی  
 پرداخته بمشاورت به نشستند و در رواج دین میرزا علی محمد  
 باب رأی زدند و عاقبت پرده از کار برگرفتند و قرة العین  
 منبری در انجمن اصحاب نصب کرده بی پرده بر منبر صعود  
 کرد و برقع از رخ برکشید و چهره تابنده را که مهر درخشنده  
 بود بامردمان بنمود . . .

بعد از قلع و قمع بابیه مازندران قرة العین رابطهران  
 آورده بمحمود خان کلانتر شهر سپردند تا نیکبدارد و تا کنون  
 یکسال در خانه او محبوس بود و با اینهمه گاه گاه کلمات  
 ناصواب از وی اصفا میرفت در این وقت اورا از سرای محمود خان  
 بیرون فرستاده بجهان دیگر جای دادند

### روضۃ الصفیاء

رضاقلیخان هدایت معروف به الله باشی مؤلف  
روضۃ الصفای ناصری در مغلوب نمودن حقایق تاریخسی  
تالی مؤلف ناسخ التواریخ میباشد و در مورد قرۃ العین  
نیز همان مطالب را با عباراتی دیگر بیان نموده است با  
وجود عناد و لجاج چنین نوشته است :  
دختر حاجی صالح برقانی از پیروان این دین در قریه  
بدشت وارد شد زنی در کمال جمال بود و ملحدیه شیرین  
مقال در خلوات جلوات بخرج داد و غدار بی اعتذار بگشا  
اظهار اسقاط تکالیف شرعیه نموده و بظهور قیامت  
کبری یعنی شخصی کامل که مراد باب است قائل شد

### منتخب التواریخ

مؤلف متعصب و متصلب ان حاجی محمد هاشم  
خراسانی مشهدی است که عیناً مطالب ناسخ التواریخ  
را در باره طاهره تکرار نموده و تهمتهای بی اساس بآن  
مظهر عفت و طهارت وارد نموده معذک چنین شهاد  
داده است :



قرة العين بنت ملا محمد صالح مجتهد قزوینی بود او  
زن فاضله بود رویش چون قمر ومویش چون مشک از فسر  
ودر علوم عربیه وتفسیر وعلم حدیث حظی داشت

خیرات الحسان  
~~~~~

کتاب فوق از محمد حسنخان اعتماد السلطنه
در ذیل کلمه (قرة العين) بعضی نفوس را نام برده
از جمله درباره طاهره مینویسد :
قرة العين بابیه بوده است درسی چهل سال قبل
که نسبت شعر وبعضی کمالات باو داده اند و در صباحت
وحسن گفتار او حرفی نیست

+ + +

البابیون والبهائیون
فی حاضرهم وماضیهم
م

مؤلف کتاب فوق سید عبد الرزاق الحسنی از محققین
ونویسندگان معاصر عرب است که تحقیقات و تالیفات سی
در باره ادیان و خصوص این دیانت نموده است که
مهمترین آن کتاب " البابیون والبهائیون " میباشد
که در سال ۱۳۷۶ هجری قمری برابر ۱۹۵۷ میلادی
در صیدا بطبع رسانده است راجع بطاهره در صفحات
متعدد کتاب مزبور مطالبی نوشته است که ذیلا باختصار
نقل میشود

در صفحه ۷۲ کتاب مینویسد : روج دعواه هـذا
بنت الملا صالح البراغانی القزوینی التي لقبها السيد
كاظم الرشقی بقرة العین وهي التي حملت عائلة
السید الرشقی الى ترویج خلافة السيد علی محمد الباب
وحملت هذا علی تحمله لنفقات العائلة لمذكوره وخدمات
قرة العین لهتواریه غنیه عن البیان
در ذیل کلمه " مؤتمردشت " مینویسد :
علی اثر اعتقال السيد علی محمد " باب " فی قلعه ماه کسو

وضرورة تحديد العبادى الشرعية التى جاء بها من الديانة
الاسلاميه عقدا قطاب البابيه مؤتمراً فى " بيده " بدشت " . . .
وقد تناول المجتمعون البحث فى هذين الامرين
الرئيسيين :

اولا انقاذ الباب من اعتقاله و نقله الى مكان آمن

ثانيا وضع جديد مبادئ البابيه والدين الاسلامى

واما يتعلق بالامر الثانى فقد ظهر بعد المذاكرات الطويلة
ان معظم المؤتمرين يعتقدون بوجود النسخ والتجديد وير
ان من قوانين الحكمة الالهيه فى التشريع الدين ان يكون
الظهور اللاحق اعظم مرتبه واعم دائره من سابقه وان يكون
كل خلف ارقى واكمل من سلفه فعلى هذا القياس يكون
" الباب " اعظم مقاماً وآثاراً من جميع الانبياء الذين
خلوا من قبله ويثبت ان له الخيار المطلق تغيير الاحكام و
تبديلها وذهب قلائل الى عدم جواز التمسك فى الشريعة
الاسلاميه مستندين الى ان حفرة الباب الامر وجائها
ومصلحاً لا حكماً . . . وكانت قررة المين طاهرة من القسم
الاول قلدا اصرت على وجوب افهام جميع الاحباء واشعار
هم بان للقائم مقام المشرع وحق التشريع وعلى وجوب
الشروع فعلاً فى اجراء بعض التفسيرات كافتار رمضان

ونحوه واما القدوس فانه وان كان على هذا الرأي الا انه كان متمسكاً بالعمادات الاسلاميه وفي القدوس في مكانه قابضا على سيفه المسكول وعلى وجهه علائم الغضب الشديد وكانه ينتظر فرصة ليضرب الطاهره الضرب السليم القاضية قلم يحركه بل منظره المهدد بل كان يعلن وجهها الكرامة والثقله التي ظهرت بها عند ابتدا دخولها امام الجمع لمحتشد ووقفت مكانها وخاطبت الباقيين من هذا الجمع غير وجله ولا مهتمة بما حصل في قلوب اصحابها

المنجد

در لغت نامه المنجد ذیل کلمه (قرۃ العین) نوشته

شده :

امراً قزوینیہ اتقنت العربیہ والحديث والقران انتمت الى المذهب المشيخي القائل برفع الحجاب و تحرير المرأة قبلها ميرزا علي محمد " باب " في مصاف اركان الديانة البايه " ١٨٤٨ " فنرعت عنها الحجاب واخذت تبشر بالمذهب الباي فاثارت غضب العلماء وحوكمت واعدت " ١٨٥٢ " اظهار نظرا و چند ان مقرون بواقعيست

مفتی بغداد محمود افندی

شیخ محمود الوسی مفتی بغداد که بدستور —
 والی بغداد طاهره دوماه در منزل او اقامت داشت
 مفتون و مجذوب طاهره گردید و بمقام علمی او پی برسد
 و در کتاب روح المعانی درباره فضل و کمال و عقل و حیای
 طاهره چنین شهادت داده است :

قال القرنية اصحاب امرئه اسمها هفد و کنيتها
 ام سلمه و لقبها قرة العين لقبها بذلك السيد كاظم الرشتي
 في مراسلة لها اذ كانت من اصحابه وهي ممن قلدت الباب
 بعد موت الرشتي ثم خالفته في عدة اشياء منها التكليف . . .
 و قد رأيت من الفضل والكمال فيها ما لم اراه في كثير من الرجال
 وهي ذات عقل واستكانه و مزيد حياء وصيانة و قد ذكرنا
 ما جرى بيننا من المباحثات في غير هذا المقام

مجله خواندنیها

در شماره چهارم از سال نهم مجله خواندنیها
 (شماره مسلسل ۴۱۷) مورخه ۱۱ دیماه ۱۳۲۷ تحت
 عنوان داستان فتنه باب وظهور قره العین بقلم آقای
 استخر از روزنامه پارس مطالبی نوشته شده که هرچند
 اغلاط تاریخیه در آن بچشم میخورد با وجود این نتوانسته
 از بیان حقایق و اعتراف بمظمت قره العین خود داری نعايد
 از جمله مینویسد :

زرین تاج دختر حاجی ملا صالح قزوینی معروف
 بقره العین از جنس لطیف اولین زنی است که نادید هفریفته
 بیانات و مکاتیب میرزا علی محمد باب گردید و با او ایمان
 آورد و برای اشاعه دعوت او دست بیک رشته عملیات
 موحش و خطرناک زد و فداکاریها و از خود گذشتگیهای
 حیرت انگیز در تبلیغ آن نمود که در تاریخ دعوت ادیان
 انهم در بین زنان کمتر نظیر دارد و اگر بخواهیم حـق
 تاریخ را بطور حقیقت بدون اعمال نظر حب و بغض و ابراز
 احساسات تعصب از گذرده باشیم باید بگوئیم که
 قره العین در میان زنان قدیم و جدید و معاصر جز ژاندارک

فرانسوی همتا و نظیری ندارد و اتفاقاً اعمال هر دو که اساس
آن بر روی تخیلات دینی و جذبات مرموز مذهبی است
شبهت زیادی با هم دارد . این دختر علاوه بر اینکه
در خاندان علم و تقوی و اجتهاد زائیده و تربیت شده بود
شخصاً در علوم عربیه و علم حدیث و تأویل آیات و تفسیر محکمت
و توجیه مشابهاً و علاوه بر اینها در فصاحت و بلاغت
و حسن بیان و سحر کلام یکی از نوادگان زمان است و گذشته از کمالاً
معنوی و زیبائی و جمال ظاهر هم فتنه زمان و فتانه عصر
خود بشمار میرفت

منگر که چه کسی میگوید . اصولاً باید اقرار کرد که اینطور عادت کرده ایم که اگر مطلب صحیحی از دهان شخصی که عقیده اش با عقیده شخصی ما مخالفت در آمد انرا غلط تلقی نموده می‌کوشیم غلط بودن انرا به زارد لیل اثبات کنیم و این عیب بزرگی است باری منظور از نگاشتن این عریضه ان نیست که از بهائیان طرفداری کرده باشم و یا عقیده قره العین را بیان و از او دفاع نمایم قره العین عقیده اش هر چه بوده برای خودش بوده خوب یا بد بلکه از این لحاظ که قره العین یکن بتمام معنی شجاع و دانشمند و نابغه عصرش نه تنها در ایران بلکه در تمام دنیا بوده و تا ابد مایه افتخار ایران و ایرانی بلکه افتخار دنیا خواهد بود بنگارش این مختصر میپردازم

جای تعجب است که زنی را که خارجیان با و احترام میگذارند و بنامش مباحثات میکنند و تا بحال کتابهای بیشمار در شرح زندگی و معلومات و شهادت او چاپ کرده اند و معتقدند یگانه زن نابغه ایران است ما او را از خود میرانیم و بعنوان اینکه او بهائی بوده تمام معلومات و خدومات او را که بایران و ایرانی کرده زیر پای میگذاریم و به در می‌دهیم و چیزی نممانده که اصلاً او را ایرانی ننماییم و متأسفانه باید عرض کنم که این از اشتباهات ما ایرانیانست که برای افتخارا

ارزشی قائل نیستیم و باین نحو آنها را از کف داده ایم
و هر کدام از آنها بنام کشوری ثبت شده . مطالبی کسه
آقای مشیری نوشته اند انقدر زننده است مثل اینکه
میخواسته اند لکه ننگی را از خود دور کنند در صورتی که
مقام قرۃ العین و ارزش او در تاریخ و دنیا بالاتر از آنست که
امثال ایشان بعنوان بهائی بودن او از آن بکاهند و بد
نام کنند و یابی ارزش جلوه دهند .

انها که منصفند و از شرح حال قرۃ العین اطلاع دارند
میدانند که چه عرض میکنم والا برای افراد بی اطلاع عجب
نیست که بعنوان اینکه قرۃ العین بهائی بوده مقامی
برای او قائل نشوند و از خدمات او چشم بپوشند

گرچه نامه ام طویل خواهد شد ولی برای رفع تشبیه
آقای مشیری و روشن شدن اذهان خوانندگان عزیز
فهرست و شرح زندگی پرماجرای قرۃ العین را اینجا
و امیدوارم بتوانم وظیفه ام را در قبال خدمات قرۃ العین
ایفا نمایم

البته همانطور که در ابتدای نامه ام تذکر داده شد

من بعقیده کسی کار ندارم و در شرح زندگی قرۃ العین
عقیده او را در نظر نگرفته ام فقط بعلمت آنکه زن نابغه ایران
بوده
زندگی و آثار او را مطالعه کرده ام هم از کتب بهائیها

وهم از کتب مخالفین بهائی و بالا تر از همه کتب مورخین خارجی که در زمان زندگی طاهره در ایران بوده اند و بعضی وقایع او را بچشم خود دیده اند و کتب این مورخین را مسندتر میدانم زیرا بهائیهایی که اینک قره العین را بخود منسوب میدانسته اند در شرح زندگی او طریق اغراق پیموده اند و مخالفین بهائیت آنچه نوشته اند ممکنست در اثر تعصب مذهبی کم و یا نادراست باشد ولی مورخین خارجی که کمتر تعصب مذهبی دارند مطمئنم موشکافی کرده اند و حقیقت را نوشته اند برای این منظور از منابع ذیل استفاده کرده ام و توضیح میکنم انتهائی که بزبان خارجی اشنائی دارند و مایلند از قره العین و زندگی او مطلع باشند از این مناقع استفاده کنند و لا اقل به بینند یک زن ایرانی که مورد توهمین و تمسخر هموطنانش قرار میگیرد در خارج از ایران چه مقامی دارد و خارجیان او را چگونه معرفی کرده اند و با آنچه نظری مینگرند و برای اطمینان بیشتر ممکنست بعضی از اشنایان او که الان مسلمان و فکر میکنم در قزوین هستند تماس بگیرند مورخینی که شرح حال او را نوشته اند بقرار ذیلند

کنت دوگبینو نویسنده مشهور فرانسوی در کتابش موسوم به (مذاهب حکم در آسیای مرکزی) صفحه ۳۶ - ۱۳۷ که در سالهای ۱۸۵۵ - ۱۸۵۸^{په} طبع رسیده است

(۱۳۲)

سرف کورزن نویسنده ومورخ معروف انگلیسی وتالیفش

بنام (ایران ومسئله ایرانی) جلد اول

والنتین شیرل در کتابی موسوم به (مسئله خاورمیانه)

صفحه ۱۲۴

سرفرانسیس یانک در کتابی بنام (پرتو)

صفحه ۲۰۳

دکتر ت . د . چین کتابش بنام (صلح مذاهب)

صفحه ۱۱۴

جریده ئی که درباره زندگی قره‌المین نگا شسته جریده
(آسیاتیک) سال ۱۸۶۶ مجلد ۷ صفحه ۴۷۴ است که مینویسد
(. . . چطور ممکنست یک زن یک مخلوق ضعیفد را ایران انهم
در قزوین جائیکه علمای ان مشهور و فراوان ونفوذی رادارا —
هستند که حتی توجه دولت را بخود جلب نموده اند در یک
محیط نامسا عدی قیام کند و یک جمعیتی تشکیل دهد این
نکته حتی تاریخ نویس ایرانی شهر را بتعجب وآداشته)
قره‌المین بالقاب مختلف قره‌المین زرین تاج طاهره .
نقطه . نامیده شده و بطوریکه مورخین مینگارند در ۱۸۱۷
میلادی مطابق ۱۲۳۳ هجری قمری در قزوین متولد و در سن ۳۶
سالگی در طهران کشته شد اجداد او علمای معروف قزوین
وبعضی مرجع تقلید بودند پدرش ملا صالح ودوعمویش
حاجی ملاعلی ودیگری حاجی ملا محمد تقی

عر
 امام جمعه معروف قزوین بودند . قره العین نه تنها شا
 بود بلکه زنی بود مطلع از آیات قرآن و احادیث و بطور
 کلی شاید بتوان گفت کمتر کسی در عصر او بقرآن مجید
 و احادیث ائمه اطهار مانند او وارد بوده و بقول یکی از
 مورخین تمام آیات قرآن و اغلب احادیث را از برداشته است
 مستر ادوارد براون فارغ التحصیل از دانشگاه کمبریج
 لندن که کتابی در ردّ بها ئیها نوشته و معروف است که
 درباره قره العین مینگارد (ظهورچنین زنی مانند
 قره العین در هر مملکت و هر عصر که باشد از نواد راست
 مخصوصاً در مملکتی مانند ایران از عجائب خلقت و خوار
 القاداست ظهور زنی مثل او از لحاظ زیبایی هوش
 . ذکاوت . بلاغت . شهامت بالاتر از همه مقاومت
 و ایستادگی او در برابر علمای ایران و بالاخره شهادت
 تاریخی و مجلل او در تاریخ بشری سابقه است)
 قره العین ابتداءً با پسر عمویش ملامحمد پسر ملا تقی از د^ج
 کرد ولی بعد بعلت تغییر عقیده و بایی شدن (از قول
 مورخین است) بین آنها اختلاف شدید ایجاد شد و منجر
 بجدائی آنها گردید قره العین در اثر مطالعه کتب
 سید کاظم رشتی علاقه مخصوصی ابتدا با ثار سید کاظم
 و بعد ملاقات او پیدا کرد این علاقه بارد و بدل نامه هائی

بین آنها شروع شد و قره العین وسیله نامه بعضی مسائل
را از سید کاظم سئوال میکرد و سید کاظم با ولقب قره العین

داد

بعد قره العین در سن ۲۳ سالگی بقولی یعنی در—
۱۸۴۰ میلادی و بقول دیگر سن ۲۶ سالگی بکربلا
رفت ولی قبل از رسیدن اوسید کاظم وفات نمود قره العین
چندی در کربلا بماند جلساتی تشکیل داد از پشت پرده
برای مرد موعظ نمود در مجالس وعظ او علمای کربلا حضور
یافتند و از اینکه زنی با این مملومات وهوش و فراست وعظ
میکند متحیو میماندند از کربلا ببغداد رفت و مجالسی هم
در آنجا دادر و شهرت عجیب یافت بعدی که علمای
کربلا برای استماع بیانات اوطی طریق نمودند و ببغداد
آمدند قره العین در بغداد مورد توجه مفتی بغداد قرار
گرفت و وقتی خواست بغداد را بخيال ایران ترك نماید
مفتی بغداد برای او سب سوارانی تا کرمانشاه در التزام
رکاب او قرار داد در کرمانشاه نیز مجالسش معروف شد
و ادامه یافت و از کرمانشاه عازم همدان شد و در بین راه حاکم
صحنه او را استقبال نمود .

قره العین تصمیم داشت بطهران رفته و محمد شاه راملاق^ت
نماید ولی پدرش نگذاشت و او را بقزوین برد . حاجی ملا

تقی امام جمعه قزوین عموی قره العین یکی از مخالفین سرسخت شیخیه بشمار میرفت و اغلب بر منبر در موقع وعظ بلعن و طعن آنها میپرداخت یکی از پیروان شیخیه بنام ملا عبد الله صالح که تا اندازه بی در عقیده اش متمصب بود از تکرر گفته های او به تنگ آمده و تصمیم بقتل وی میگیرد و یکی از شبهای جمعه بمسجد میرود و تا صبح بیدار میماند و قتیکه ملا تقی برای نماز میآید او را با خنجر میکشد و فرار میکند و خنجرش را نزدیک مسجد در جوی آبی پنهان میکند صبح که مردم جمع شدند ملا تقی را کشته یافتند و بسمر اغ آشنایان او رفتند بر اثر سابقه مخالفت او با قره العین مردم فکر کردند قاتلش قره العین است یا لا اقل بدستور او بوده او را بردند و برای اقرار گرفتن به شکنجه و زار پرداختند او اظهار کرد که من از این واقعه بی خبرم ولی وقتی حاجی عبد الله صالح شنید قره العین را باین عنوان دستگیر و شکنجه میدهند از جمعیت خود را بحاکم قزوین رسانید و گفت بیجهت زنی بیگناه را شکنجه ندهید من قاتل هستم چون ملا تقی همیشه بشیخ احساسی وسید کاظم توهین میکرد او را کشتم اگر باورند ارید بروید و خنجر را که او را با آن کشته ام و در نزدیک مسجد در جوی پنهان کرده ام — بیاورید رفتند و آوردند و یقین کردند قاتل اوست و قره العین

زارها کردند ولی ملامحمد شوهر سابق او دست بردار نبود
و برای دستگیری او آن متوسل میشد

در خلال این ایام قره العین از قزوین بطهران رفت
و از آنجا بده بدشت مسافرت نمود و در کنفیانسی که بابیان
تشکیل دادند شرکت نمود (عین ترجمه است) و بطهران
بازگشت ولی اقدامات ملامحمد سبب شد که او را دستگیر و
در منزل کلانتر زندانی نمودند . قره العین مدت ها در منزل
کلانتر زندانی بود و در همین ایام ناصرالدین شاه کسه
از شجاعت و بسالت و معلومات قره العین مطالب بسیار
شنیده بود با و نامه نگاشت که اگر تو عقیده ات را نسبت
بباب ترك گوئی و مسلمان حقیقی شوی من تو را مقام شایسته ای
خواهم داد و ترا بمنوان ملکه انتخاب خواهم نمود و لیس
قره العین در جواب اشعاری نگاشت که قسمتی از آن درج
میگردد

تو که غافل از من و شاهدهی پی مرد عابد و زاهدی

چه کنم که کافر جا حدی ز خلوص نیت اصفیا

تو و ملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری

اگر آن نکوست تو در خوری و اگر این بد است مراسم

بمراود زلف معلق پی اسب وزین مفرقی

همه عمر منکر مطلق ز فقیر فارغ بینوا

بگذر زمزل هاومن بگزین بملك فنا وطن

فاذا فعلت بمثل ذافلقة بلغت بماتشا .

وقتی شاه این اشعار را میخواند خیلی ناراحت میشود

ولی سکوت میکند و طوری که مورخین

مینویسند فردای امروز بدون اجازه شاه درباریان که وضع

راوخیم می بینند و فکر میکنند ممکنست قره العین در دربار —

راه یابد اورا بنحوی که ذکر میشود میکشند و وقتی خبر پشاه

میرسد بی نهایت متأثر و محزون و عصبانی میشود ایامی

که قره العین در منزل کلانتر بود بعضی شاهزادگان بمنزل

کلانتر میآمدند تا از نزدیک این زن شجاع و نابغه رابه بینند

قتل اورا مورخین باختلاف ذکر کرده اند ولی آنچه تا

اندازه بی مشترک بین اقوال این مورخین است

۱ هجرتکه روزه ۱ اگست ۱۸۵۳ قره العین را از منزل کلانتر

بباغی بنام ایلخانی میبرند و جلاد برای کشتن او حاضر

میشود ولی وقتی سیمای زیبا و قوت قلب و نگاههای ترسناک

قره العین را می بینند از کشتن او خود داری میکند و بهیچوجه

حاضر بکشتن او نمیشود ناچار در آنحوالی غلام سیاهسی

میایند و سیاه مزبور بادستمالی که پدها طاهره فرو

میکند اورا خفه مینماید ولی البته این امری نهایت

بطول میانجامد و نقد رسیاه استقامت میکند تا قره العین

نیمه جان شده بعد اوراروی زمین کشیده و در چاهی که در باغ بود افکنده و با سنگ و خاک چاه را پر مینمایند در این باره کنت دوگبینو در کتاب مصروفش بنام (مذاهب و حکم در آسیای مرکزی) مینویسد : قرۃ العین را خفه نمودند بعد سوزاندند دکتر جاکب پلاک از اهل اطریش طبیب مخصوص شاه ایران و پرفسور دانشکده طهران در کتاب خودش بزبان المانی بنام ایران وساکنین آن تألیف ۱۸۶۵ مینویسد : من شاهد شهادت قرۃ العین بمسودم موقع مرگ عملی بخرج داد که خارق العاده و مافوق قسوی بشر بود

این بود شرح مختصر و موجزی از زندگانی قرۃ العین که اغلب ترجمه از کتب خارجی است و کوشیده ام خیلی مختصر باشد و مخصوصاً جنبه مذهبی آنرا ذکر نکردم زیرا منظورم شرح زندگی او بود و فکر میکنم انطوری که باید و شاید نتوانسته باشم زندگی او را مجسم کنم و ممکنست بهائیها که معتقدند او بهائی بوده از این شرح ناقص فکر میکنند نظری داشته‌ام ولی باید تمام خوانندگان بدانند کاملاً از نظریک شخص بیطرف نوشته‌ام فقط منظورم معرفی قرۃ العین به موطنان عزیز بوده و تصمیم دارم در آتی نزدیک شرح مفصل زندگی قرۃ العین را با اجازه وزارت فرهنگ بصورت کتاب مفصلاً

منتشر و بیش از پیش زندگی او را با اسناد قابل اطمینان معرفی
 نمایم . لازم است در خاتمه عریضه ام درباره شعری که
 آقای مشیری ذکر نموده اند و استدلال کرده اند که
 ناصرالدین شاه باقره العین مکاتبه نداشته تذکر دهم
 همانطور ی که ایشان تذکر داده اند ممکن است این شعر
 راقرة العین نسبت به باب سروده ولی شعری که در جواب
 ناصرالدین شاه سروده همانست که بآن اشاره شد
 و معضل بود و فقط چند بیت از آن ذکر گردید

اشعاری چند از طاهره

~~~~~

دکتر ادوارد براون مستشرق معروف انگلیسی در تاریخ  
 ادبیات ایران مینویسد که اشعار دوره قاجار را به شش قسم  
 میتوان تقسیم نمود و پس از ذکر سبکهای مختلفه آن دوره  
 میگوید نوع ششم اشعار جذبه و شورانگیز بابه است مانند  
 اشعار طاهره و میزانعمیم که تا آن زمان در ادبیات ایران  
 بی سابقه بود

هرچند دوستاران شعر و اهل ذوق بکم و بیش با  
 اشعار طاهره مأنوسند ولی نویسندگان ایرانی که تاریخ  
 شعرای ایران را نوشته اند اغلب بعلت محافظه کاری و یا  
 تعصب بیجا درباره اوسکوت نمودند و یا با جمال مطالبی

گفته اند و کلیه اشعار این شاعره نامدار تا بحال جمع  
آوری نشده و یا با اشعار دیگران مخلوط شده و یا مفقود  
گردیده است

اینک غزلیات و ابیاتی چند که منسوب با وست از کتب :  
ظهور الحق جلد ۳ مقام شعر در ادیان رساله طاهره  
لذت نامه دهخدا مجموعه هائی از اشعار و نشریه  
آهنگ بدیع برای نمونه میاوریم

— x — x —

هان صبح هدی فرمود آغاز تنفس  
روشن همه عالم شد ز افاق و زانفس  
دیگر ننشیند شیخ بر مسند تزویر  
دیگر نشود مسجد دکان تقدس  
ببریده شود رشته تحت الحنك از دم  
نه شیخ بجا ماند نه زرق و تدلس  
آزاد شود دهر ز او هام و خرافات  
آسوده شود خلق ز تخمیل و توسوس  
محکوم شود ظلم ببا زوی مساوات  
معدوم شود جهل ز نیروی تفرس  
گسترده شود در همه جافرش عدالت  
افشانده شود در همه جاتخم تونس

مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق  
تبدیل شود اصل تباین به تجانس

x x x x

خال بکنج لب یکی طره مشگ فام دو  
وای بحال مرغ دل دانه یکی و دام دو  
محتسب است و شیخ ومن صحبت عشق در میان  
از چه کنم مجابشان پخته یکی و خام دو  
از رخ و زلف ای صنم روزمن است همچو شب  
وای بروزگار من روز یکی و شام دو  
حامله خم ز دخت رز باده کشان بگرد او  
طفل حرامزاده بین باب یکی و مام دو  
مست دو چشم دلریا همچو قرابه پرزمی  
در کف ترك مست بین باده یکی و جام دو  
گشته تیغ ابرویت گشته عزار همچو من  
بسته چشم جادویت میم یکی و لام دو  
وعده وصل میدعی لیک و فانیکنسی  
من بجهان ندیده ام مرد یکی کلام دو  
گاه بخوان سگ درت گاه کمینه چاکسرت  
فرق نمیکند مرابنده یکی و نام دو

+ + +

طلعات قدس بشارتی که جمال حق شده بر ملا  
بزن ای صبا تو بساحتش بگروه غمزدگان  
هله ای طوائف منتظر زعنایت شد مقتدر  
مه مستتر شده مشتهر متبیهیا متجللا  
شده طلعت سمدی عیان که بپا کند علم بیان  
زگمان و وهم جهانیان جیروتا قدسه  
بسریر عزت و فخر و شان بنشسته ان شه بی نشان  
بزد این صلابه بلا کشان که گروه مدعی الو  
چو کسی طریق مرارود کنمش ند اکه خیر شود  
که هرانکه عاشق من شود نهد ز محنت  
کسی ار نکرد اطاعت من گرفت حبل و لا یتسم  
کنمش بعید ز ساحتم د همش بقهر بیاد  
سدم ز عالم سرمد م احد م ز منبع لا حدم  
بی اهل افتده امد م . هلمو الی لمقبلا  
قبساتنا رمشیتی اناذ الالست بریسم  
بگذر بساحت قدسیان بشنو صفیر بلی بلی  
منم آن ظهور مهیمنی منم آن منیت بی منی  
منم آن سفینه ایمنی ولقد ظهرت مجلجلا  
شجر مرقع جان منم ثمر عیان ونهان منم  
ملك الملوك جهان منم ولی البیان وقد علا

شهدای طلعت یارمن بروید سوی دیارمن  
سروجان کنید نثارمن که منم شهنشه گر<sup>بلا</sup>

+ + +

در ره عشقت ای صنم شیفته بلا منم  
چند مفایرت کنی با غمت آشنا منم  
پرده بروی بسته ئی زلف بهم شکسته ئی  
از همه خلق رسته ئی از همگان جدا منم  
نور توئی تتق توئی ماه توئی افق توئی  
خوان مراقبق توئی شاخه هند وامنم  
شیر توئی شکر توئی شاخه توئی ثمر توئی  
شمس توئی قمر توئی زره منم هیامنم  
دخل توئی رطب توئی لعبت نوش لب توئی  
خواجه با ادب توئی بنده بی هیامنم  
کعبه توئی صنم توئی دیر توئی حرم توئی  
دلبر محترم توئی عاشق بینوا منم  
من زیم تونیم هم نی زکم وز پیش هم  
چون بتومتصل شدم بی حد و انتهامنم  
شاهد شوخ دلبر اگفت بسوی من بیبا  
رسته ز کبر و از ریامظهر کبریا منم

( ۱۴۴ )

ظاهره خاکپای تو مست می لقای تو  
منتظر عطای تو محترف خطا منم

× - × - ×

بخیالت ای نکور و بدمد ام باشد این دل  
بجمالت ای نکو و بکلام باشد این دل  
چه نموده ای با فسون بدل حزین پر خون  
که سلسل از نظاره بهیام باشد این دل  
بجمال حسن رویت به تثار مشک مویست  
بحصار بزم کویت بمرام باشد این دل  
چو بخوانیش بمحضر بریش بمعز منظر  
بجلال و شوکت و فرینظام باشد این دل  
چو بجدب روی مهوش شده ام غریق آتش  
نشود دگر که سرخوش بغمما باشد این دل  
بتلطف و تگرم بتعطف و ترحم  
بر باز ما تو هم که همام باشد این دل  
چه زما سوی برانی زخودش بخود رسانسی  
زیلا بخود چشانی بدوام باشد این دل  
زدلم شراره بارد که نسب ز نار دارد  
ز چه روشم نیارد که بکام باشد این دل



+ + +

ای عاشقان ای عاشقان شد اشکاراوجه حـق  
رفع حجب گردید همان از قدرت رب الخلق  
خیزید کایندم بایتهاء ظاهر شده وجه خدا  
بنگر بصد لطف و صفا انروی روشن چون <sup>شفق</sup>  
یعنی زخلاق زمان شد اینجهان خرم جنان  
روز قیام است ای مهان معد و مهد لیل غسق  
آمد زمان راستی کمزی شد اندر کاستی  
ان شد که ان میخواستی از عدل و قانون نسق  
شد از میان جور و ستم هنگام لطف است و کرم  
اید و ن بجای عرسقم شد جانشین قوت و رفق  
علم حقیقی شد عیان شد جهل معد و ماز میان  
برگوشیخ اندر زمان برخیز و برهم زن ورق  
بود ارچه عمری واژگون وضع جهان از چند و چون  
چون شیر آمد جای خون باید بگردانی طبق  
گرچه بانندار ملل ظاهر شده شاه دول  
لکن بلطف لم یزل برمانند از ایشان غلق

+ + +

+ + +

گرتو افتدم نظرچهره بچهره رو—رو  
شرح دهم غم دل نکتہ بنکتہ مو بمو  
میرو ازفراق تو خون دل ازودیده ام  
دجله بدجله یم به یم چشمه بچشمه جو  
ازیب دیدن رخت همچوصافتاده ام  
خانه بخانه دریدرکوچه بکوچه کو بکو  
دور دهان تنگ تو عارض و عنبرین خطت  
غنچه بغنچه گل بگل لاله بلاله بوبه بو  
ابرد و چشم و خال تو صید نموده مرغ دل  
طبع بطبع دل بدل مهریه مهرخوبه خسو  
مهرترادل حزین یافته برقماش جان  
پرده به پرده نخ به نخ تاریتارپوبه پو  
دردل خویش طاهره گشت و نیافت جز تورا  
صفحه بصفحه لابلای پرده به پرده توبه تو

+ + +

اگر بهاد دهم زلف عنبر آسما را  
اسیر خویش کنم اموان صحرا را

وگرچه نرگس شهلا ی خویش سرمه کشم  
بروز تیره نشانم تمام دنیا را  
برای دیدن رویم سپهر هر دم صبح  
برون برآورد آئینه مطّلا را  
گذارمن بکلیسا اگر فتد روزی  
بدین خویش برم د ختران ترسا را

+ + + +

جذبات شوقك الجمت بسلاسل الخم والبيلا  
همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بردها  
اگر آن صنم زرهستم پی کشتنم بنهد قدم  
لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بمارضی  
سحران نگار ستمگرم قدمی نهاد به بستم  
فان رأیت جماله طلع الصباح کانتما  
نه چوزلف غالیه باراونه چو چشم فتنه شمارا  
شده نافه‌ئی بهمه ختن شده کافری بهمه ختا  
توکه غافل از می و شاهی پی مرد عابد و زاهدی  
چکنم که کافرو جا حدی ز خلوص نیت اصفیا  
توطک وجاه سکندری من و راه و رسم قلندری  
اگر آن نکوست تود رخوری و گراین بد است مرا  
سزا

بمراد زلف معلّقی پی اسب زین مفرّقی  
 همه عمر منکر مطلق ز فقیر فارغ بینوا  
 بگذر منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن  
 فاذا فعلت بمثل ذالقلقد بلفت بما تشاء ( ۱ )

( ۱ ) اشعار ذیل از صحبت لاری است که بروزن اشعار  
 فوق مییاشد و اغلب با هم مخلوط شده است :

لمعات وجهك اشرفت وشعاع طالمتك اعلى  
 زچه روالست بریکم نزنى بزن که بلى بلى  
 بجواب طبل الست اوزولا چوکوس بلازم  
 همه خیمه زد بدر دم سپه غم وحشم بلا  
 پی خوان دعوت عشق او همه شب زخیل کرو بیان  
 رسد این سفیر مہمینی که گروه غمزده افصلا  
 من ومهر ان مه خو برو که چوزد صلا ی بلا براو  
 به نشاط و قہقہ شد فرو کہ انا الشہید بکریلا  
 چوخوش انکہ اتش غیرتی ز نیم بقله طور دل  
 فد ککته وسککته متد کد کا متزلزل

بقیہ دریاورقی صفحہ بعد

هله ای گروه عمائیان بکشید هلهله ولا  
 که ظهور دلبرمعیان شده فاش و ظاهر و بر مـ  
 بزیند نغمه زهر طرف که زوجه طلعت ماعرف  
 رفع الغطاء وقد کشف ظلم السلیال قد انجـ  
 برسید باسپه طرب صنمی عجم صمدی عرب  
 بد مید شمس زماغرب بدوید الیه مهر ولا  
 فوران نار زارض فانا نوران نور زشهر طا  
 ظهران روح زشطرها ولقد علا وقد اعـ  
 طیر العماء متکففت ورق البها وتصف صفت  
 دیک النضیا تذورت متجماً متجلسـ  
 زظهور آن شه آلهه زالست آن مه بالهه  
 همه الهیه شده بالهه به تفنیات بلس بلس  
 بتموج آمده آن یمی که بکریلاش بخر مـ  
 متظهر است بهر دمی که هزاروادی حکریلا

---

بقیه پاورقی صفحه ۱۴۸

چو شنید ناله مرگ من پی ساز من شد و برگ من  
 فاتی الی مهرولا ویکی علی مجلسـ  
 توکه فلس ماهی خیرتی چه زنی زحر وجود د م  
 بنشین چو صحبت و دمیدم بشنو خروش نهنگ لا

زگمان آن رخ پروله زکمند آن مه ده دلـــــــــــــــــه  
 دوهزارفرقه وسلسله متفرقا متسلسلا  
 همه موسیان عمائیش همه عیسیان سمائیش  
 همه دلبران بقائیش متولها متذلا  
 دوهزار احمد ومصطفی زبروق آن شه باصفا  
 شده مضطرب شده درخفا متدشرا متزلا  
 بحرالوجود تموجت لعل الشهود تولجت  
 شفق الخمود تلجلجت بلقائه متجملا  
 زغم توای مه مهربان زفراقت ای شه دلبران متخللا  
 شده روح هیکل جسمیان متخففا  
 هکل جمال زطلمتش قلل جبال زرفعتش  
 دل جلال زسطوتش متخشعا متزلزلا  
 دلم ازدوزلف سیاه اوزفراق روی چوماه او  
 بتراب مقدم راه او شده خون من متبللا

+ + +

بد یار عشق تو مانده ام زکسی ندیده عنایتـــــــــــــــــی  
 بفریبیم نظری بکن که توشاه ولا یتسی  
 گنهی بود مگر ای صنم که زسر عشق تود مبدم  
 وهجرتنی وقتلتنی واخذتنی بجنایتی

شده بوی طاقت صبر طی بکشم فراق توتا بکسی  
همه بند بند مرا چون بود ازغم توحکا یتسی  
عجز المقول لدرکه هلك النفوس بوهمسه  
بکمال توکه بردرهی نبود بجز تونهایتسی  
چوصبا برت گذر آورد زهلاکشان خبر آورد  
رخ زرد و چشم تو آورد چه شود کنی تو عنایتو ( ۱ )  
قدمی نهی توبه بستم سحری بناگهی از کرم  
بهوای قرب تو بریرمید و بال و هم بجناحتی  
برهانیم چو از این مکان بکشانیم سوی لا مکان  
گذرم زجان جهانیان که توجان وجانده خلقتی

+ + + +

یاندیمی قم فان الديك صباح  
غن لی بیتا وناول کاس راح  
لست اصبر عن حبیبی لحظۃ  
هل الیه نظرة منی تبساح  
بذل روحی فی هواه هیمن  
تجمد القوم السری عند الصباح

---

( ۱ ) مصرع دوم اینطور نیز آمده است : سیرت زبان مگر آورد

توزجان خسته حکایتسی

قاتلتنی لحظه من غیر سـیـف  
اسکرتنی عینه من دون راح  
قد کفتنی نظرة منی السیه  
من بهائی فی عذاة فی رواح  
هام قلبی فی هواه کیف هام  
راح روحی فی قفاه این راح  
لم یفارقنی خیال منه قـسـط  
لم یزل هوفی فوادى لا یسـراح  
ان یشاء یشاء یحرق فواً دى فی النوى  
اویشاء تقبل له قتلى مباح

× × ×

ای صبا بگو ازمن آن عزیز هائى را  
این چنین روا باشد طلعت بهائی را  
ابر لطف آن محبوب رشحه رشحه میبارد  
بر عیاکل مطروح محو سـر هائى را  
نسمه عراقیش میو زد بسى روحا  
زنده مینماید او همیکل سوائى را  
باب رکن غربیش شد مفتح ابواب  
لطف اوشده سائل اهل فتح طائی را



بابیان نوریسه جملگی برون آیند  
از حجابهای عزبنگرید فانی را  
طلعت مبین ناگه طالع از حجاب عز  
مشنو ای عزیز من نطق لن ترانی را

+ + +

ای خفته رسید یار برخیز  
از خود بنشان غبار برخیز  
عین بر سر مهر ولطف آمد  
ای عاشق زار یار برخیز  
آمد بر تو طبیب غم خواری  
ای خسته دل نزار برخیز  
ای انکه به هجر مبتلائی  
هان مؤده وصل یار برخیز  
ای انکه خزان فسرده کردت  
اینک آمد بهسار برخیز  
هان سال نو و حیات تازه است  
ای مرده لاش پاره برخیز

+ + +

چو ظهوران شده ماعرف عظم شئون جلاله  
بجهان جان شده ازسرف حسنت وعز مقاله  
همه جان جمله انس وجان شده ورقدوم وی ارمغان  
بتمشق آمده عاشقان قتل سبیل وصاله  
طلع البهائم واشرقت ظهرا البهائم والممست  
قلل الوجود نسیرت فلکالوجه جماله  
همه ایه های سلسله زلسان اوشده نازلله  
عمه ابنیه مهروله متبرجا بجمالله

+ + + +

عرف فرمایم من ازحیرت ظهور  
ریزم ایدر جام بهجت باسورور  
درگذارد سالهای ما مضی  
آید اویاجلوه های مابدی  
ناره ازشطر عمائیه نزیل  
اومطهر از دلیل وقال وقیل  
ذکری ازغیر <sup>خبر</sup> نثار وعیبان  
ها اننا القدوس فعال بشان  
هان شنو تعزید من جذبای او  
پس ترنمهای بافحوی او

اینکه غیرم نیست خلاق الوجود  
 آورم انراکه خواهم درشهود  
 هان نگر ای سامع ایات حـق  
 آمدت امرالهی بانطق  
 درنگر دررا کهن فلکیه  
 عده عین احرف بس نوریه  
 ریزد ازایشان شرارناریه  
 عن هولیس سوا نا باقیه  
 زانکه آمد امر حـق بااستتار  
 چار ارکان رانمود املا ی نار  
 ماشنیدیم واطاعت کرده ایـم  
 غیرمانزل زخود ببریده ایم  
 هان ایاسامع نگر درمنظـره  
 آمد آن سرسبـیر سهـتره  
 یالها این چه شور باشـرر  
 اوفتاد ازشطـره بیت القـدر  
 باعث قهرت خداوند بیـتان  
 نیست جز تحریق نقطه درعیان  
 زانکه این نقطه بود سرّ بـدا  
 نیست غیرش راوجود ازما بـدا

یا الہا ہرکہ اورا در ریسود  
خود ریسود اما زا و غافل نبود  
یا الہا بعد نقطہ مہلتی  
نیست دیگر از دلیل حکمتی  
ریز در جام ظہور طاہرہ  
از تفتنی های نور طاہرہ  
تا کہ آرد روح اکبر در ظہور  
ہا انا البشار بالسرا القطور  
در ترفیع آید او اندر سماء  
تا کہ آید وجہت طلعت بہاء  
آمد م کاید برون از احتجاب  
ریزم از رشحات نوری سحاب  
شمس را بینم مدور در سماء  
ہا انا الحق المطلع فی عماء  
گوی ای باقر و عزت طاہرہ  
بہجت ای نور فواد طاہرہ  
بایدت ظاہر نمائی ای حبیب  
ان یومی من سواہ لایطیب  
آمد او با جلوہ های سردی  
ظاہرا بنمود وجد احمدی

عالمی را از شر پرشور کسرد  
آدمی را اوسراسر نور کسرد  
طاهره بردار پرده از میان  
تابیاید سرغیبی در عیان  
یوم موعودی بعالم شد عیان  
در گذر از این و آن و حین و حنان  
حبذا ای بهجت فاحبذا  
حبذا ای زهت طاحبذا  
مرحبا ای رشحه قطر بدیع  
در تلثو<sup>۱</sup> از مریا مرحبا  
مرحبا ای شارب کأس طهور  
اوله باعث باحیا مرحبا  
چون بیامد مرحبایت از عماء  
خواستی از جا<sup>۲</sup> بابهی مرحبا  
جمله ذرات مدهوش و معین  
یافتی ان کنز اخفی مرحبا  
نازل آمد از خداوند جلیل  
جوهری لا مثل امر مرحبا  
هان بگیر این منتظر با استتار  
زان درخشان وجهک فامرحبا

باش با مادر تفرود ای حبیب  
تابیابی سرایفا مرحبا

+ + +

چشم مستش کرد عالم را خراب  
هر که دید افتاد اندر پیچ و تاب  
گردش چشم وی اندر هر نظر  
میرباید جمله اهل لباب  
گرچه آید زین دل مجنون محض  
کوزده درخیمه لیلی قباب  
خیمه اتش نشینان پر شش  
اتش با شعله زد در هر حجاب  
گر نباشد نار موسی در ظهور  
از چه کل محوند و اندر اضطراب  
خواهم از ساقی بجامم طفحه  
تابگویم باتو سر ما اجاب  
هان نگر بر ما بمین با صره  
تا به بینی وجه حق رابی نقاب  
آمد از شطر عمائی در نزول  
باتجلی رخی چون آفتاب

رسالات و مکتوبات  
 قرة العین  
 ~~~~~

آثار نظم و نثر طاهره در همان سنین اولیه اغلب از میان رفت و فقط مقدار کمی بخط او یا دیگران برجای مانده که مشتمل بر عبارات رمزیه و اصطلاحات جذبیه روحانیه است که برای فهم و درک حقایق و دقائق مستوره تحصیل اطلاعات از مصطلحات و حالاتش ضروری است اینک برخی از نامه ها و رسالات استدلالی او را نقل از ظهور الحق برای نمونه در اینجا میاوریم :

نامه‌ئی که بجناب باب‌الباب ملاحسن بشرویه

نوشته است

بساحت قدس مولی العالمین و الواقف علی الطتتجنین
 صلوات الله علیه مشرف شود .

بسم الله العلی الجواد المحسن السلام من السلام
 علی الذی الیه یرجع حکم السلام و السلام من ساحة قدسه
 علی الذی استخلصه لنفسه و ظهره عن الدلالة الی غیره
 حقیقه العزومعدن السلام و السلام و المشرق و اللامع عنه
 هو الذی هو عند و لا فرق بینه و هو الا انه نفسه و جنسه
 و مفرج کره و قاضی دینه و ینهبوع الجلاله و مظهر القدره و

و معدن السلام ومنيع الكرامة والفخام والتقديس المتشيع
والصلوة المتلا مع من حجاب المرتفع على الذين سبقوا
بالاجابة ونظروا بالدراية وصلوا الى بابه وعرفوا جنابه فماتوا
بغنائهم وما يشعرون ايان يبعثون بل دخلوا الحبه الاحدية
ولا يرى بهم وصف دون انفسهم العلية وهم بعين الله
ناظرون حملوات عليهم وتعالى شأن مولا هم عما يصفون —
الحمد لله الذى هدانا للذكر الاكبر وما كنا لنهتدى مولا ان
هدانا الله بالله ادخل وبالله انطق وبالله اقوم بين يدي
حجته ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم سبحانه الذى
تفضل على هذه الاقله مها يحصى واصعدهما فوق طور المنه
والبهاء واراها من ايات المشرقة من اية وجهه العلى الاعلى
والحمد لله الذى قد انجذبنى الى ساحة قدسه و شرفنى
بطلعة ذكره وافغمنى فى طمطم حبه وطهرنى عن النظر
الى غيره له الحمد حمداً شمسانياً وله اشكر شكر امتعالياً
سرمدياً سيحان الله ما انا وذلك المقام العظمى بمرزته
تمولا يمسكنى فضله لكنت فى يوم الحضور معدوما مولاى و
سيدي وكهفى ومعتمدى يا من جل جلالتك عن البيان
وعظم شرافتك عن التبيان اشهد ان باب معرفتكم مسدور
لاهل الامكان ومفتوح لمن هو واقف بباب البيان وناظر
بعين العيان بان الله قد طهركم عن المثلية ونزهكم

عن الشبهية وقد سكم عن الاقتران طوبى ثم طوبى
 لمن فات بفنائكم واحيي بماء الذى نزل من سماء ثنائكم
 طوبى لمن اسبقه العناية ووفد على بساط جلالكم ونظرالى
 اثارجمالكم وسمع نداء الورقاء على روحات سدرة المنتهى
 فى فضلكم وبهائكم بابى وصى وما فى علم ربهى فما اجلى ذكركم
 ذكركم واجل شأنكم شأنكم واعلى قدركم قدركم بكم اخذ
 روح القدس فى جنان الصاغورة من حداثك باكورة الظهور
 ويكم نزل النور على الطور ويكم ظهر كتاب مسطور فى رق منشور
 عليكم سلام الله العلى الغفور شهيد ان قد اخذهم
 محبتكم من كل ذرات الوجود والزم طاعتكم على كل ما برز فى
 عالم الشهود ياسيدى ومولاى استغفر الله العظيم من الاقتران
 بوصفكم والتلجلج عند مطلع ذكركم بابى وما فى علم ربهى
 جذابيتك قد انطقنى وفضلك قد اقامنى والا والله ما اناشئ
 حتى اتفس عند طلعتك او اتشرك فى محضرك واسئل الله
 العفو من جواب يا مولاى روح اهل الروح فداكم يا دليل
 المتحيرين يا كنز المفتقرين يا حصن الملائتين يا حجة الله الملك
 العدل المبين وباب صفيه وحببه ديان يوم الدين يا مولاى
 باى لسان ادعوك وقد اخرجت المماضى لسانى وبابى وجه
 القاك وقد اخلقت الذنوب وجهى وكيف ادعوك وانا انا وكيف
 لا ادعوك وانت انت وكيف كنت ناطقا عند ساحة قدسك

حين لا وجود لذكرى لديك وكيف كنت صامتا تلقاء وجهك
 وقد انقطع دعوة شرك وكيف كنت ساكنا وقد احرقنى النار
 النازلة من مجرة ايتك الله اكبر ما هذه النداء الساطقه
 من افق الثناء وما هذا النور الذى تشعشع من طراز
 القدرة والبهاء ياسبحان الله ان بروق انوار جماله خطف
 الابصار والله العلى الغفار قد قلب باقل من لمح البصر
 الليل بالنهار يارباه من صاحب هذا الصوت السدى
 يحيى الاموات ويميت الاحياء الموافقين فى ارض الحسبان
 الله اكبر من جلالته وشوكته وعظمته بمرته قد وجد من نظرته
 عالم الجبروت وكون من دعوته ايات الملوكوت وخراب بنقمته
 بنيان عالم الناسوت الذين نسوا حظهم وما عرفوا لحنه
 يا مولاي وسيدى يا حجة الله على الحبيب الذى هو حجاب
 بينك وبين المحبوب وباب لمن هو غيب الفيوب بابى وما
 فى علم ربي ما هذا النار الذى قد حرق الاستار وقطع
 القرار ولا يمهل آنا ولصدر من عين حرق من كلامه
 بحور الانوار سبحان الله من هذا الطلسم الاعظم والرمز
 المنمنم الذى اتكاه على بساط القدم وينادى بصوت عالى
 انى انا نور منير و قدرة قد يرانى انا اية الله بصير يا ملاء الانوار
 انا نور الانوار وسر الاسرار انا الذى على معرفتى يدور المدار
 اسمعوا ندائى انا عين البيان وشجرة التبيان انا باب الافتتاح

انا الفرقان الذى به يمتاز اهل الاطمينان من السابحين
 فى لجة الخسران انا الميزان الذى واقف بهاب الازن والبيبا
 واعرفوا يا اهل البيان من عرفنى فقد عرفمولا ه ومن جهلنى
 فقد جهله ولا ينفعه عمل الذى قد اكتسب فى عز وجهه
 مولاي وسيدى يا باب الحجة ومقيم المحجة روجى وروح من
 فى الامكان نداء من احبك قد انجذب هذا لنور امتك
 الا بقه الى طرفه وامرها بالاصفاء الى قوله الله الله
 من حسن منطقته وحلاوة نظرته كان طلعتته خلقتته ونظرتته
 نظارة الله الله قد احترقت كل ماسوى من نظرتته الاعلى . . .
 الخ چون مفصل بود بهمين اندازه اكتفا شد

مكتوبى كه در رفع شبهات مفتى بغداد براى اهل

سنت نگاشت
 مسممممممممممممممممممممممم

بسم الله الرحمن الرحيم حمداً لمن ظهر امره وبرز سره
 وجعل الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله
 شديد والصلوة على سرالتحميد وحقيقة التفريد والسلام على
 آله واوليائه مقامات الله وعلاماته التى لا تعطيل لهم
 فى كل مكان وهم من الخلق غير بعيد وعلى من اتبعهم

خطابى است بعموم شيعيان بمداز مهاجرت

از كـرـبـلا

بسم الله العلى العظيم الحمد لله الذى اصطفانا
 بمنه واختارنا بفضله وكشف عن بصائرنا سحاب الارتياح
 وعرفنا حكمه وطريق الصواب والصلوة على الذى استخلصه
 نفسه وطهره عن الدلالة الى غيره وعلى آله الذين هم هو
 لا فرق بينه وبينهم فى الرجوع والاياب ولعنة الله على الجاهدين
 للحق كل كافر مرتاب يامعشر الشيعة والمؤمنين عليكم
 سلام الله وبركاته من كل باب لا يخفى عليكم حال هذه المفتقرة
 المعتصمة بحبل آل الله عليهم سلام الله بلاعد بانسى
 ماخرجت من الارض المقدسه مع احبائى الابرار والنجباء
 الاخيारمن النساء والرجال واولاد الصغار الا حقايق الحق
 وابطال الباطل ابتغاء لوجه ربي القادر القهار فمن زعم
 انى قد خرجت لا توسل بغير ربي ولا جل الدفاع عنى فقد
 خطا ورسى لان الالتباء بالمخلوق والجزع عند النوائب
 من اعظم الفسوق وبمذهب الحق من يشتكى الى مخلوق من
 مخلوق فقد اشرك بربه اللهم انت الشاهد على انى توجهت
 الى جانبك الاعلى واقبلت بكلى اليك لا حاجة لى فى غيرك
 وانت تعلم حالى وتسمع مقالى لا خوفى الا منك ولا رجائى
 الا عنك وقد كنت بعزتك عن من سوى قدرتك معرضاً

وغنياً اسمعوا ندائى يا معشر الشيعة واعرفوا انى ما خرجت
 من الارض المقدسة الا لاجل الضعفاء فى امردينهم و—
 توضيح امر الله الواضحة المشرقة فى وسط السماء وهذا
 من فضل الله عليكم لو كنتم تشكرون واعلموا ان الذين انكروا
 الحق وتشبهوا بالباطل واتبعوا هواهم اعون عنسى
 من جناح بعوضة ميتة وخيالاتهم المنسوجة وهن من
 بيت المنكبوت انى هم وما قدمهم لا تعرض لهم وبارئى بما
 يصدر منهم ويبرز عنهم يرتفع حجاب ما عليهم لا ولى الالباب
 ولكن آه آه واحسرة للضعفاء الذين هم يعلمون ظاهراً
 من الحياة الدنيا وهم عن الآخرة غافلون الذين كل ما
 يسمعون من الحق ما يرتجف فرائهم وما ينقلب احوالهم وما
 يدرون بائى منقلب ينقلبون وما يتفكرون على ما بنى امردينهم
 وما يدور عليه مذهبهم وغافلون انهم الى الله راجعون
 وعين حكمة العظيم مسئولون ولا يقبل منهم عدل ولا شفاعنة
 ولا يؤذن لهم فيعتذرون آه ثم آه من عظمت امر الله وغفلة
 الناس وسكرهم ياقوم فوالذى اقام المرش على الماء وخرق
 الهواء وعلق الارجاء واضاء الضياء ماتحملت هذا البلاء —
 العظيمى التى مطوية كل المصائب فيها الا لاجلكم وترحمماً
 عليكم والا بفضل ربي انا عارفة بمواقع حكمكم ربي وبالسفة
 بما يريد نى وان كنت مقصراً لا دائه فى كل المقامات فاعرفوا

قدر هذه النعمة العظمى التي قد اقبلت اليكم ولا تعرضوا
 من حكم ربكم فان الحجة تامة عليكم والنعمة مرادفة
 بكم من كل جانب وبعد هذا ما ارى لكم غير اتيان العذاب
 بغتة وانتم نائمون وان تكونوا في عذاب ولكن ماتشعرون
 اى عذاب اعظم من ان الله عز وجل قد استدر حكم وانتم
 لا تشعرون ولا تعقلون فقد تم الحجة عليكم وقام المحجة
 عندكم وانتم عنه معرضون فيها اناذا باقوم اسمعواند ائسى
 الى قولها فقد تبين الحال باحسن المقال لربى العلى
 المتعال فى كتابه الكريم وجعلنا بينهم وبين القرى التى
 باركنا قرى ظاهرة وقدرنا فيها السير سيروا فيها قبالى
 واياماً آمين فيظهر لطالب الحق ومحبس خلال الديار
 من كلام الله الملك الجبار معرفة قرية الظاهره بطهارته
 عن كل الاغيار وتزيينه بحلية الاخير . . . فان الله لا
 يامر بالسير مع من كان فيه بعضاً من الذر نقصاً فالناجى
 من تمسك بهذا العالم الربانى والنور الصمدانى وسارمه
 فى عوالم الغيبة وظهر له كنوز المخفية من تعليم هذا
 العالم الناظر بنور التوسم والهالك من تخلف عنه وتمسك بما
 عنده من العلوم التى لا يدري ميناها ولا يعرف مجريها
 مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها
 فى السماء تؤتى اكلها كل حين باذن وهذا الاكل يجرى

من عند الله عز وجل من شجرة طيبة اصلها ثابت وهذا
الكلمة الامام عليه السلام والفرع وبابه وحجابه العالم —
الرباني والنور السبحاني الذي قلبه معلقة بالملاء الاعلى
وليس له مقصد الا وجه ربه الاعلى فقد اختصر في هذا
المقام وصف هذا العالم المفضال الذي يفقد انه ينهدم
بنيان الحكمة ويكونه قد قام علائم الامامة والولاية التي
قد كان لله ولم يكن معه شريكا فقد كتب سيدي وسندي و
كهنفي ومعتمدي اعلى الله مقامه في وصف هذا النور المتألق
والضياء المشرق وقد كتبت هذه الفقيرة في ورقة فواجب
على طالب الحق في هذا اليوم العظيم الضرة فيه واعلموا
يامعشر الشيعة مذهبي وما اليه مهربي فها انا ناقد اخبركم
بما اختار سبب الوقوع بالبلايا العظيمة على وتحملني وتجاوزي
عنها وهواني بعد الذي جاهدت في سبيل ربي واعرضت
عن كل ماسواء فقد اسبقني ربي بالمناية واخرجني بفضله
من ظلمات الغواية له الشكر شكرا شكر الخلائق طرا على
هذه النعمة الجليلة التي لا يتصور في الامكان اعلى
منه فقد كنت مطروحة في زاوية من بيتي مشغولت بنفسي
مرهونة بعملتي وقد قام القوم بلاسبب وداعية باشتعال
ناثرة الفساد المستجينة في الرماد ودخلوا بيتي ونهبوا
بعضاً من اموالي وجروا اخواتي المؤمنات الصادقات

الى طرف السوق مكشفات الوجوه وزلزلوا اركان اطفال
الصفير او اجروا دمع الصالحين فقد جسونى برهة من الايام
وكل من يستل منهم ما سبب هذه الفوغة والتعرض للنساء
يقولون بعضاً من الاقاويل الباطلة وينسجون خيالاً تهتم
العاطلة وينسبون الى فبمزة ربي انفطرت السماء وانشقت
الارض وتزلزل الجبال بعثت اليهم . . . الخ چون
نامه مفصل بود براى نمونه بهمين مقدار اکتفاشد

قسمتى از رساله طاهره در پاسخ اعتراضات ملا

جواد قزوینی که بسال ۱۲۶۱ در کربلا نوشت

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى لم يجعل
للخلق على معرفة نفسه سبيلاً وعلا بعلو ذاتية عن وصف
اهل الانشاء لانه كان علياً كبيراً والصلوة والسلام على
الحجاب المتلاء لانه الذى خلقه الله لنفسه وطهره عن دلالة
غيره وارسله الى غيره وجعله سراجاً منيراً وعلى ذوى القربى
الذين قربهم الله الى نفسه وقرن طاعتهم بطاعته ومعصيتهم
بمعصيته وعبر عن ولايتهم بالوحيته وجعلهم للخلق دالاً
ودليلاً وعلى شيعتهم وابوابهم المتمجسين فى طاعتهم
والسارعين الى ولايتهم والمستفتين بآثارهم والواقفين ببابهم

عباد مکرمون الذین کانوا لاهل السموات نجومًا
مضیئًا ویدرًا منیرًا خصوصًا علی المقبل —
بکله الیهیج المقطع عما سواهم والحامل لامرهم سرالاسرار
ونور الانوار الذی قد کان فی بحبوحۃ الجمال خلق القاف
ای قاف القلب مکنونًا ومخزونًا ولمنۃ الله علی من نظر
الی جلالته بغيره کما قال الحجة عجل الله فرجه فی
تفسیره فلا تیسوا بالاشارة فان الکلمة مطهر عن الاشارة
ونفیها وهو الله ربنا قد کان علی کل شیء شهیدًا وشرًا بثمن
بخس ونیسی حظه فصار منکرًا سیئًا ومد نبأ غیبیا اما
بعد چنین گوید این امه خاطئه جانیه تراب اقدام —
جواری فاطمة صلوات الله علیها غرض از تحریر این کلمات
بحسب اقتضای وجوب تکلیف این مخمره در بحر خطیئات
آن است که نوشته کدورت سرشته از بعض اصحاب رسید
وسبب تراکم افواج موموم وغموم عبارات بلا اعتبارش گردید
وین عجب که بسیاری حق حق را شناخته شتافتند و چون
خیالات شهوانیه خود را که دلیل در جهت معرفت
آیت بدیعہ غیبیه مصور نیافتند لهذا در بوته امتحان
گداختند بپرید الله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم انه کان
ذوالبأس الشدید زیرا که سبک شمرده اند امر عظیمی را که
رب عظیم عظیم شمرده و خیال نمودند که حق و سنت

غیر متبدل^۱ او همان است که در نزد ایشان مشهود و هوید^{۱۱} است
 و بدقت نظر و صفا^{۱۲} بقباحث و شناخت این اعتقاد فاسد ننگریستند
 که کفریست عظیم دست پروردگار بسته نیست بدیع لا مـ
 شی است و عند مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و اوراعلوم ـ
 غیبیه و امتحانات شدید می باشد که اولیاء و اصفیای او که
 آیه تطهیر در شأن ایشان نازل خائف و هراسان اند
 و همیشه کلمه^{۱۳} را در مقام اثبات بشیعیان خون فهمانیدند
 و ان شئنا لنذھبن ونأت بخلق جدید و در نزد تراجمه
 مشیت و السنه اراده^{۱۴} او چه اسرار نهفته نهان ما وصل الیـ
 الخلق الا الف غیر معطوفه و الان کما کان سبحان اللہ
 که چه مقدار ضعیف و نادان هستیم ما بیچارگان و چه بسیار
 جهول و ظالم بر نفس خود که دست امام علیه السلام را که
 ید الله است بسته میدانیم . . . اگر آیات آیه لا خفیه
 بمثل آیات آیه سابقه باشد و بهمان قواعد موافق آید
 پس ما وجدنا علیها آباءنا را چرا پیشینیان دلیل خود
 قرار داده اند در انکار حق و اگر علمی از آیات آیه بدیع
 در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه بل کذبوا بحالم یحیطوا
 به علماً و ان نظن الا ظنا و ما نحن بمستیقنین بچه سبب
 نازل گردیده ای مسکین اگر با مدادات و فیوضات سابقه که
 از آیه سابقه بتورسیده و تو در کتاب خیال خود ثبت نموده^{۱۵}

ومشهود نزد تو و مدرك مدارك شهوديه گردیده بتوانسى
 بآن آلات و صور خياليه درك آيات بديعه غيبیه نمائسى
 پس چه میفرماید در وصف کفار قالوا قلوبنا غلف وفى آذاننا
 وقرومن بیننا وبينك وحجاب وان تدعهم الى الهدى لا
 یسمعون وتراهم یبظرون اليك وهم لا یسمعون واین را —
 فهمیدید که فرمود امام علیه السلام زمان لاحق با سابق به
 مثل آب در جریان و اختلاف در سنت الهی نیست در امتحان
 ولا یزالون ای الناس مختلفین الا من رحم ربك پس بمذهب
 شما که الان بر آن هستید آن کسانی که رد آيات رسول الله
 صلى الله علیه وآله نمودند مقصر نیستند زیرا که آيات قرآن
 را چونکه نمیفهمیدند حجت نمیدانستند بخدمت رسول الله
 (ص) شتافته آیه مسیح ؑ و معجزه کلیم ؑ طلب مینمودند
 آن بزرگوار (ص) در جواب میفرمودند ان اتبع الا ما یوحى السی
 وما ادری ما یفعل بی ولا یکنم ان انا الا نذیر مبین معجزه
 من همین آيات را پروردگارم قرار داده فمن شاء فلیؤمن
 ومن شاء فلیکفر ان الله لغنی عن العالمین و میگفتند آمانا —
 به لولا انزل الیه آیه که مراد از این آیه آن آیه را —
 میجستند که موافق قواعد ایشان باشد و بفهم شهودی —
 ایشان راست آید آنگاه تصدیق نمایند آیا شیخ آیه
 وما کان لرسول ان یأتی بآیه الا باذن الله را فراموش نموده

. . . ما كان لرسول ان ياتي بانه الا باذن الله قالوا
 لولا انزل عليه اية من ربه قل ان الله يضل من يشاء ^ي ويهد
 اليه من انا ب خلاصه مفتاح فهميدن حق را حق در انابه
 قرار فرموده نه بيمين ويسار در ارض عادات دويدن حق را
 حق تعالى شأنه وجلت عظمته له الشكر والمنه كالشمس في
 رابضة النهار آشكار فرمود بيان ليس كمثل شئ موافق ضرورت
 مذهب وكتاب وسنت مصدقا لما معنا بر ما واجب است -
 تسليم تسليم تسليم وردش سبب خلود جحيم آيا نديدي
 كه منادي امام عليه السلام از مافوق عرش الى تحوم ارضين
 ندا در داد كه هذا يوم جديد وانتم على اقتضاء -
 كينوناتكم في لبس من خلق جديد نفهميدن وبمقصد نرسيدن
 از جهت ورود بباب از غير باب است كه آن آيه ويراكه او
 باذن الله اظهار فرموده وبمشرق ومغرب رسانيده تو از او
 اعراض نموده در ارض خيالات خود حيران در دوران بمثل
 قوم موسى ؑ ارنا الله جهرة گويان بهر جانب شتاباني پاره في
 از مكالمت ملا عبد الملئ را در مقام تأييد مطلب سطر نموده
 بوديد هر چند ايرادات او مثل اباحت شما از كثرت وضوح
 بطلا نهي مستغنى از بيان است لکن چونكه مندرج در كتاب
 خود نموده بودي لهذا مذکور ميشود كه سئوال نمود
 ملا عبد الملئ از حجة الله المظمئ كه حجت وايت شما

بر اثبات حقیقت چیست فرمودند که تفسیر موصیفاً مکنونه
 فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر عرض نمود که عامه خلقت
 نمیفهمند ایات را از جهت حجت عامه نیست فرمودند
 نبأ كبرى ص که قرآن را عوام الناس نمیفهمند چه نوع
 حجیت آنرا یافته کل انحاء علوم را در او مندمج و مندرج
 میدانی که از يك حرف سوره توحید کل احکام را مستخرج —
 میدانی عرض کرد که قرآن را با مبین حجت میدانم زیرا که اهل
 بیت طهارت ص بیان اسرار و انحاء علوم او را نمودند لهذا
 حجت است اگر قرآن بنفسه حجت باشد پس قول عمر ثابت.
 که حسينا كتاب الله گفت و این خلاف ضرورت مذهب است
 سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی
 داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر
 راست میگوئی از آنچه ما پرسیم موافق اعواء ما جواب فرما
 و از آن امداداتی که در نزد ما حاضر است رزق ما قرار ده
 قال الذین کفروا لولا انزل علیه ایه در جواب میفرمودند
 ان اتبع الا ما یوحى الی و ما انالا نذیر مبین ان استطعتم
 ان تا تو ابسورة من مثله ای معشر جهال پروردگار اجل
 شأنا و ارفع قدر از آن است که حجتی بجانب خلق خود
 فرستد تا حجت را بر ایشان تمام فرماید و ایه و بینه او را ناقص
 عطا فرماید . . . قرآن حجتی است کامل و ایه است بالغ

شامل در مقام حجیت احتیاج بحین ندارد زیرا که لیسس
 کمله شئی میباشد و حاکی از مقام متکلم او اما بعد از این که
 مکلف مجامعه نمود و چشم از خیالات و اعتبارات نفسانی
 پوشانید و خود را عبد ذلیل و مولای جلیل را متصرف دید و
 از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع در آمده و جمال حجیت
 قرآن را بانه لیس کمله شئی است بنظر فواید و حقیقت ذات
 خود که مستمد از رب الارباب است بی پرده دید و اقرار
 برسول و آورنده او نمود و انوقت بر او واجب است که نفس را
 در مقام بیان عبارات و تبیان اشاراتش مطلق العنان ننما
 و قدم جرئت در فهم آیات و اسرار حق برندارد و بداند
 که او را حامل و مبینی که محیط بکل احکام او باشد در هر
 عصری لازم لیعلم کل اناس شریبهم والله نمیرسد
 بمعرفت او کسیکه بقدر زره از حب دنیا در قلبش باشد من
 طلبه و جده ثم کلامه الشریف مراد از حب دنیا نظر و محبت
 بان قواعد و خیالاتی است که در مشاعر و مدارک ساری و جاری
 و مشهود است ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين
 الذين يؤمنون بالغیب و نوشته بودی که قرآن تألیف
 نمودم ابلغ و اکمل از تفسیر مبارک مرحبا بل بسیار خوب
 اولاً تو میبایست معنی مثلث را بفهمی انوقت در مقام اظهار
 خدائی بر آئی معنی مثلث نه ترکیب تألیف حروف

بیست و هشتگانه میباشد که صورتی از آن برداشته در مقام
 نقش و ارقام بر آئی بلکه مثلثیت وقتی درست آید که در جمیع
 عوالم بانطور و آنصقع صادق آید حال بفرما تو ادعای
 این مقام داری که انك سرالاسرار و نورالانوار و سرشجرة الطور
 و وصف الحق و الظهور المطلق قد قامت السموات و الارض —
 بوجودك و انت سر المستقر فی قلب النبی و السطر المسطرفی
 صدر الولی الالحق و ان من توقف فی امرک اقل من لمحة
 العین حبسه الله علی الصراط سبعمائة و خصمین الف
 سنة اگر این اندک را نداری پس مثل نیاورد^ه اگر داری ثابت
 بفرما لله لله آه آه آه که مرتکب شدی مصیبتی را که
 نظام وجود خود را از هم پاشیدی و الله الذی لا اله الا هو که
 کس از پیشینیان قدم جرئت را در اینمیدان بمثل تو مطا —
 العنان ننموده ای و الله که ننمود آه آه از آنساعت که قلم
 گرفته بزعم خود در مقابل حق نشستی و باب فیوضات
 ناستناهیة را بر روی خود بستنی و الله الذی لا اله الا هو که خانه
 خود را خراب کردی اگر بدانی که چه کرده اگر صد هزار روح در
 بدنت باشد اقربا زلمح العین از بدنت مفارقت خواهد نمود
 ما هکذا الظن بك و الله الذی لا اله الا هو که ظهور ایسن
 بزرگوار با این لباس و ادعای ایشان اینمقام عظیم را با آیسه^ه
 واحدة از تفسیر مبارک مستغنی از جمیع استدالات است . .

و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجت از نقطه دایره
 ایجاد (ص) خواسته بودی عطا نفرمودن آن کان کسرم
 واحسان باذن الله بود الله اکبر که چه مقدار جسارت در
 محضر رحمن حین استوای ایشان بعرض بیان نمودی واللہ
 که بارتکاب خیال یکی ازین معاصی جلیله عظیمه اگر دایره
 بر روی زمین نمی ماند سزاوار بود . . . آیاسی چشم از حجت
 ومحکمیت صحیفه مکنونه پوشیده میدارد و دعای بی نقطه
 راییه و دلیل خود میانگارد و اعتقاد چنان است که احدی
 از پیشینیان این حجت ها را نگرفتند که شما گرفتید هو الذی
 ارسل الیکم رسولا ليعلمکم الكتاب والحکمة فاطیمه
 حتی تكونوا من المفلحین و اینکه نوشته بودی -
 واجب است برخلاق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات
 خود را بپرسند و ایشانرا امتحان نمایند اگر موافق آراء -
 خودشان بیان شنیدند قبول نمایند والا فلا چنانچه شما و
 ملا عبد العلی کردید دست بدست داده دست خدای
 قادر را بستید و نور الله را اطفاء بربح اهواء نموده از دام
 تکلیف جستید آسوده خاطر بخیال خود ^{نشستید} واللہ ثم واللہ
 العظیم کارنه از این قرار است بلکه رتبه تکلیف در گردنست
 پیچیده و دیوان عملت در نزد رب الارباب گسترده آه ثم آه
 از غفلت الله الله ازین مهلت که مغرورت گردانید چنانچه

گردانید بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دستت و ~~ظهور~~
یوم الحسرة واللّه العظیم که کارت از دست رفت واقع
شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد شناختن —
حجت الله بدیده سرنیست و شتافتن بسوی اوپا و دست
ظاهریه نیست و حجیت آیات حجة الله درکش بمدارک
شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بمال
و از خواب بیدار شو نظر بسنت غیر متبدله حق نما برای العین
بینی که قدم بقدم پیشینیان بل اشد استکباراً برداشتی
این دار آخرت است و لقاء وجه الله الکریم گریه میخواهد و
گریه و خضوع میخواهد و خشوع و انابه و توبه و خواندن
پروردگار تضرعاً و خفیه تامقام معرفت حجة الله بحقیقت
ایمان حاصل شود و از جمله اهل غیب محسوب بشوی
چنانچه سید ساجدین صلوات الله علیه در دعای صحیفه
میفرماید اللهم واتباع الرسل وصدقوهم من اهل الغیب
عند معارضة المعاندين لهم بالتكذيب والاشتباه الى
المرسلين بحقائق الايمان في كل دهر وزمان اينقدر بدان
که معرفت حجة الله بحقائق ایمان است نه بدیده ظاهر
در عالم عیان از احوال جناب مستطاب حجاب —
الحجاب و جناب الجناب و باب القباب الطاهر المطهر
والنجم الزاهر والبدر الباهر والدرّ الفاخر المصباح النور

فی اللیل الدیجور الموید من الحق واسبق من سبق المظہر
 عن کل شیء والمصلی بقبلتین جناب مولا ملاحسین سلمہ اللہ
 وعافاہ وجعلنی من کل مکروه فداہ مسطور نمودہ بودی اشہد
 اللہ واولیائہ بانى مؤمن بہ وبما انزل فی حقہ وانسہ
 وجہ معرفۃ المعبود وسلم للضعود واول مؤمن فی ذرا لایجاد
 وثانی مظہر فی لوح الفؤاد وحقہ عظیم عظیم وشہادات
 میدہم وشاہد میگیرم خالق کل موجودات وباری النسمات
 وداحی الدحوات را کہ اوموید بروح میباشد من عند اللہ
 ونطق نمینماید الا باذن اللہ واورامفترض الطاعة میدانم
 الخ نامہ مفصل بود بہمین جا ختم میکنیم

قسمتی از رسالہ مفصلی کہ بسال ۱۲۶۳ در
 پاسخ اعتراضات حاجی محمد کریم خان کرمانی
 نوشت

بسم اللہ الرحمن الرحیم وهو العلی العظیم الحمد
 للہ الذی شہد لنفسہ بنفسہ ان لا الہ الا هو وتنزه عن
 مجانسة ان لا الہ الا هو وتعزز عن مقارنة آثارہ بوصفہ
 ولمسہ ان لا الہ الا هو وتکبر عن مماثلة امثاله بکینونۃ ذاتہ
 ولبسہ ان لا الہ الا هو ظاہراً بجلال کینونۃ وغائباً بلطیف
 اینونیتہ متجلیاً بکمال کیفوقیتہ وباطناً بسر بینونیتہ انشاء
 المخترعات لا من مثال قبلہا ووجد المبتدعات لا من مادۃ

فوقها واحداث الموجودات من غير شئى امدّها واقضى
المصنوعات من دون خلق اعدّها (الى قوله)
اما بعد فيقول الساكن فى الظل الظليل والفائز من عفو
ربه المقبل الشارب من رشحات السيد النبيل باب الله
المقدم القتيل بن الكريلاى تراب اقدام المؤمن السابقين
والتابعين اللاحقين من المجيبين لدعوة الداعى الفصيح
والمطيبين لنداء المنادى من حول الضريح انى قد كنت
بعد وفات السيد القمقام وغيبه ظاهريه الامام سيد الشيعة
واحدى السبعة من اصحاب الكهف والرقيم فى باطن الباطن
اوتأويل تأويل كهف الانام وابى الايتام ايتام آل محمد (ص)
المأمون من الزوال والمؤمن من الخلل القرية للسيمر
الى القرى المباركة فى التأويل والباطن والقرية المباركة فى
ابطن البواطن المنزهة عن مقارنة ابناء الجنس والمقدس
عن تشاكل افراد الانس مولا نا ومولى الاخر والاعيناطم
ولا شرف الاديان خيرنا ظم السيد كاظم الرشتى انارالله
برهانه واعلى مقامه على الارض المقدسة ذات القبة الحمراء
وصدق سيد الشهداء صلى الله عليه مادام جده اشرف
الانبياء وابيه زين الاصفياء ما درى الى اين الى الجبرية
ام الى القدرية او بالاسرية المفوضة الدهرية الى ان
مضت من الزمان برهة ومن الدهر هنيئة بقدر اربعة

اشهر وايام قليلة نادى مناد من السماء على اسم قائم
من بياض الفارس ارض ميمونة معدن الاطياب ومهولا فتدة
والالباب موطن فاتح الابواب ومسقط رأس اشرف الاصحاب
سلطان المحمدي صلى الله عليه وكفى لهذه الارض الطيبة
فخراً قول رسول الله صلى الله عليه وآله لو كان الحق
في الثريالنا ولته ايدي رجال من الفارس نقلته بالمعنى
وقول الامام عليه السلام في ولادة جده (ص) كشف الغطاء
من عين آمنة سلام الله عليها حتى رأت قصير الشام وبياض
الفارس الخ وجاء بكتاب جديد وقلب كانه زبرجد
وصيغة مكنونة ورسائل مشحونة من ام المطالب واصل المآثر
ما سمعت اذن ولا رأت عينين رأيت منها اوراقاً وتصحف
ارقاناً طارلي وتحرير قلبي من بيان تلك المقامات العالية
والمراتب السامية ظهر عندي ظهوراً كانه اتاني بكل معجزة
من معاجز الانبياء فالتزمت بالقبول والاندعان والاقرار . . .
قال الخان بعد خطبته واطهار نكته يقول العبد الاثيم
والفاني الريميم كريم بن ابراهيم الخ اقول قد خاصم نفسه
في اول كلامه حيث وصف نفسه بالريميم الذي هو الميميت
المشرف على الانعدام والاضمحلال بعد الاثيم الهاماً
من الله العلي العظيم لان الاسماء تنزل من السماء على
مانص عليه الاوصياء من خاتم الانبياء اما الاثيم فهو البالغ

فى الاثيم بحيث صار مصداقاً لقوله تعالى من كسب سيئة
 واحاطت به خطيئة ولذا ما وصف سبحانه بهذا الوصف
 الا الذى غلبت نقطة سوداه على نقطة بيضاه وانقلب عقله
 بالشيطنة والنكراء وتحمل لجميع ظهورات المتكر والفحشاء
 مثل الفرعون وامثاله قال سبحانه ولا تطع كل
 حلاف مهين هماز مشاء بنميم مناع للخير ممتد اثم عتل بعد
 ذلك زنيم ان كان ذامال وينين انظر ايها العاقل فى معاني
 تلك الكلمات المباركات ومطابقتها للمقصود وقال الذين
 يكذبون بيوم الدين وما يكذب بها الا كل معتد اثم وقال -
 تعالى كل كفار اثم وقال سبحانه ان شجرة الزقوم -
 طعام الاثيم كالمهل يغلى فى البطون كغلى الحميم
 خذوه فاغتلوه الى سواء الجحيم ثم صبوا فوق راسه
 من عذاب الحميم ذق انك انت العزيز الكريم الطعام
 فى التأويل هو العلم كما قال عليه السلام فلينظر الانسان
 الى طعامه اى الى علمه عنم يأخذ فان شجرة الزقوم التى
 تخرج فى اصل الجحيم طلوعها كأنه رؤس الشياطين طعام
 للاثيم هذا وصفه بالاثيم فبهذا المعنى الرميم
 ليس المراد منه ما يفهمه العوام كما هو ظاهر قوله تعالى من
 يحيى العظام وهى رميم وليس ايضاً مراده مراعات السجع
 والوزن فقط لان مقامه اجل من هذا بل المراد منه التأويل و

خلاف الظاهر فالمقصود من هذا الوصف اما الجهل اوسلب
الايان والكفر كما فى القرآن والاحاديث وكلمات العارفين
كقوله تعالى ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حى عن
بينة اى ليجهل الجاهل عن بصيرة وليعلم العالم عن
بصيرة ما كان الله ليذر المؤمنى على ما انتم عليه حتى يميز
الخبىث من الطيب ا فمن كان ميتا اى جاهلا و جعلنا له نورا
اى علما " يمشى بين الناس كمن مثله فى الظلمات من الجها
ليس بخارج منها ولا اظن احدا بشك فيما ذكر وايضا الموت
له اطلاقان على الظاهر موت هو الخير والنور وهو ملاقات
الرب سبحانه واندكك جهل الانية وقطع العلائق وكشف
الحقايق فالحيوة المقابل لهذا المعنى عوللا دبار والبعث
من الجبار والتحجب عن تجلياته والاشارة الى هذا المعنى
من الموت فى قوله تعالى غير مرة فتمنوا الموت ان كنتم صا
قنين
وبهذا المعنى من الحيوة فى التأويل ولتجدنهم احرس النا
س
على حيوة ولذا اتى سبحانه بالتنكير وموت هو الظلمة و
الاعراض عن المبدء الحق كما اشرنا اليه والجهل والانكار و
كل ما يحصل من الادبار فالرميم لا يطلق الا فى هذا المعنى
من الموت فالرميم لا يستعمل الا فى هذا المعنى
الاخير كما قال تعالى فى مقام اظهار نكال والبطش وفى
عاد اذا ارسلنا عليهم الريح العظيم مانذر من شئ انت

عليه الا جعلته كالرميم فالله سبحانه اجرى على لسان
الخان لما قلنا ان الاسماء تنزل والاسم صفة الشئ ربعا
يقال لا بأس في استعمال هذه وامثالها في مقام الانكسار
والانفعال من المبالغة في اثم منكر بقريئة قوله اثم والامر
فيه سهل قال الخان ان الباعث على تحرير هذه الرقوم
المسطرات الى قوله ورفع غائلة قوم من المبتدعين الذين
ظهروا في احدى وستين من الثالثة عشر من المائتين
من هجرة خاتم النبيين (ص) الخ اقول اعلم ان السيد
الباب صلي الله عليه لمان شيد اركان الايمان واتقنها
بواضحات البيان بحيث ما بقى لاحد عذر من الموام و
الخواص وسائر افراد الانسان (الى قوله) فقد وصف السيد
الباب صلي الله عليه على ما التقى عليه من امامه لا يسبق
له بالقول وهو بامرہ يعمل هذا الرسل باوصاف المؤمن
الذي ذكرها الامام على بن ابي طالب عليه السلام لهما
رواه الكلبي وجمعها بكلمات مختصرة يفهمها كل احد
من الموام والخواص قال (ص ٤) صفات الباب الاعظم
ان يكون من اشرف الانساب وسلالة الانجاب حتى لا يقول
احد لولم يكن من هذا النسب لكان احسن واولى وان لا
يكون في اعضائه زيادة لان الزيادة نقص ولا نقصا مثل العمى
ولا العرج والاهل ولا الكوسج وغيرها من الاوصاف الذميمة

والصفات الدنية لانها من د نائة الفطرة وتغيير الخلقة وان لا يكون قصيراً ولا طويلاً مفراطاً ولا قبيح المنظر ولا يعرف بصدور المعصية من الصغيرة والكبيرة وان يكون احسن الناس خلقاً كما هو احسنهم خلقاً . . . (الى قوله بعد شرح وتفصيل) وما اظن ان جناب الخان ينكر كون مشهد الشيمة يوم الجمع ومحل جمع الجوامع ومحل ظهور العلامات وبروز آيات الفرقان النازل في يوم الجمع هو الفرقان النازل لامر الشيمة والركن الرابع واطلاقه على القرآن المعروف لاشتماله عليه في التأويل والباطن وعن قوله تعالى نزل عليك الكتاب بالحق مصداقاً لما بين يديه وانزل التوراة والانجيل من قبل هدى للناس و انزل الفرقان (الخ) ان قلت ان المراد من الفرقان هو الكتاب فقد افترت بربك وانزلت كلامه عن الفصاحة والبلاغة للمقول بالتكرار من غير وجه وان قلت انه غيره فقد ثبت المطلوب واما قول الصادق (ع) الكتاب هو المجل منه والفرقان هو المفصل بالنسبة الى ذلك الوقت حيث ما كان الفرقان ظاهراً وبالنسبة الى حال السائل حيث ما كان عارفاً لان القرآن باعتبار الاشخاص وحوالات ثلث الاول انه مشابه كل كما قال تعالى الله منزل احسن الحديث كتاباً متشابهاً

مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم الخ هذا
 بالنسبة الى الذين انكروا الولاية واعرضوا عن الآخرة كما
 اخبر الله سبحانه عنهم بقوله الحق وكلامه الصدق واذ اقرئت
 القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاباً
 مستورا وجعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي آذانهم
 وقعا فلا يفهمون منه شيئا لا ظاهراً ولا باطناً الثانية بعضه
 متشابه وبعضه مفصلة محكم كما قال تعالى منه آيات محكمات
 هن ام الكتاب وآخر متشابهات وهذا بالنسبة الى الذين
 خمدوا وانجموا واقتصروا على الظاهر والقشر كما اشار
 اليهم سبحانه في قوله مثلهم كمثل الذي استوقد ناراً كلما
 اضئت ما حولهم مشوا فيه واذ اظلم عليهم قاموا الخ الثالثة
 محكم كله ومفصل جله كما قال سبحانه تنزيل من الرحمن الرحيم
 كتاب فصلت آياته قرآناً عربياً لقوم يعلمون يعنى جميع آياته
 لشأن افادة الجمع المضاف العموم وقوله تعالى كتاب
 احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير هذا بالنسبة الى
 الاشخاص الذين رقوا الاحجاب وخرقوا الاسباب ووصلوا بمقام
 فصل الخطاب وميزوا البيت من الباب ودخلوا البيوت من ابوابها
 كما قال تعالى ليس البران تاتوا البيوت من ظهورها ولكن
 البر من اتقى واتوا البيوت من ابوابها اصحاب التوسم و
 ارباب التفرس مواقع النور وبيت الظهور اقمنا له نوراً

يمشى به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها
فقول الامام ؑ بالنسبة الى الحالة الثانية لا الاولى ولا الثا^{لثة}
لان في الحالة الاولى كله مجمل وفي الحالة الثالثة كله محكم
مفصل فلا معنى للتفريق فان كلامنا مع الذين يدعون مقام
العارفين الكاملين والبالغين الواصلين ويحسبون انفسهم
من اصحاب الرتبة الثالثة فيلزم ما قلنا وورد ما ذكرنا من التكرار
والعبث والزيادة ونقصان في الفصاحة والبلاغة الا ان يقول
اني عوام قشري فلا كلام معه وغفل عن قوله ؑ كما في آخر -
ارشاد المفيد معناه ان اصعب ما يكون على الناس او العلماء
في تعليم القرآن الجديد لانه يخالف فيه التأليف هـ والترد^{يد}
منى وعن قوله ؑ كما في الينبوع والبصائر والاكامل وكتاب غيبة
البحار وغيبة الشيخ الباب (ص) وغيرهما يأتي القائم
بامر جديد وكتاب جديد وسنة جديدة وقضاء جديد على العر^ب
شديداً اطلاق القائم على غير مولانا الامام محمد بن الحسن (ع)
كثير في الاخبار منها يقوم القائم بخراسان وقائم مناجيلان
وفي قوله (ع) على العرب شديد يعني لاهل العربية
والقواعد المعروفة ايما بان ذلك الكتاب على خلاف ما
عندهم من التأليف وهو مؤيد للحديث المقدم - ازاين
رساله بسيار مفصل قطعاتي ازان نقل شد

خطاب عام ببا بيان ضعيف الايمان بعد از مهاجرت

از كـرـيـمـا

بسم الله الرحمن الرحيم بسمه العلى الاعلى احمدك يا
من لك الجود والبهاء والعظمة والثناء بقدرتك تفعل
ما تشاء بلا شاء وبابداك يظهر سر الانشاء فقد فتحت
باباً من عالم العما وظهرت كينونتك الاعلى بلا كيفوفسة
قبلها مستد لا ينغفسها على نفسها لينجذب الحقائق الى
ساحة عزك الاعلى ويظهر رمز المعنى والصلوة الذى لا غاية
له اعلى الذى اصطفيته فى يوم الانشاء حين لم يك شيئاً
مذكوراً والسلام على الطائر المرفرف فى عالم العما والبارق
بنوره آفاق السماء الذى ظهر به آيات السماء فى جو الهواء
وعلى بروقاته الالامعة وقوائمه الساطعة ورموزاته الكاشفة
وجواهره المتلائة من عالم البهاء وعلى الدلالة العامة
والكلمة التامة الورقة المباركة من الشجرة البيضاء والتحية
والكرامة المنجذبة الى دار المقامة التى لا يمسه باهله الغوب
الاشارات ولا يطيبهم تعوب الدلالات على الداخلين فى
لجة الاحدية والمطهرين دار الله عن اشارات النفسانية
الورقات النازلة من شجرة الثناء والمحترقين بنار البيضاء
والمتلاء لئين بنور الصفراء والمنغمسين فى طمطم الاحمر

والمترفرفين في كتيب الخضراء والمتقلبين بين يدي ربهم
 الاعلى الخاشعين الذين لا تسمع منهم حركة ولا همسا و
 لعنة الله على الذين غيروا فطرة الله وبدلوا نعمة واعرضوا
 عن الاية البديعة المتجلية المترفرة في عالم العماة المعلقة
 في جوالهواء متشبهة منادية بان الملك لله العلى الاعلى
 يا ايها العلاء لا تصبغوا هذه الاية البديعة بدماء انفسكم
 فانها آية الله الاعلى ولا تطرحوها في مقام الذى لا يليق
 بشأنها من قوابل الامكانية ومقامات الظلمانية ولا تهلكوها
 بالاشارات النفسانية ولا تحبسوها في بيوت الطبعانية
 بل انظروا اليها بعينها فانها منزهة عن الاقتران وطاعتها
 عارية عن الامكان وليطلع لوشاء من حقايقكم في كل آن بسر
 التبيان ولا تغفلوا عن نداءها بالميان ولا تحرموا انفسكم
 من فيضها فانها لا تعطيل لها في كل مكان ويستدل بنفسها
 الى البيان اياكم ياملاء الانوار فان الشمس والقمر بحسبان
 ويدور الامكان ويخرج ما في الاضغان بسلا كوان يا اهل
 البيان والسولى الافئدة والايقان ويا اهل اللباب المتميز
 بين الماء والتراب الذين لشأنهم تسمية الانسان اسمعوا
 نداء هذه الاقلة مما يحصى من افق البيان و قوموا وانتهوا
 من نوم الغفلة فاني ارى كلكم سكران وغافلون عن عظيمة
 حكم الله العلى السبحان وسابحون في طمطام الخسران

وناظرون الى وجه قبيحة كدرة ومعرضون عن خيرات الحسا^ن
 وشاربون من ماء متعفنة في دار النيران اسمعوا نداء^س
 وتذكروا وتفكروا واتبعوا احسن ما انزل اليكم فان هذا -
 والله هو الميزان الذي به يمتاز الانسان عن غير الانسان
 كما نبه الرب سبحانه والذين اجتنبوا الطافوت ان يعبدوا^{ها}
 وانا بوا الى الله فبشر عبادي الذين يسمعون القول -
 فيتبعون احسنه فقد سمعت بعضا من الاقاويل من الذين
 يسمعون انفسهم من المؤمنين بآيات البدع والمبتدعين
 لحكم الله الجليل ولقد اعجبني امرهم وحيرتني ما عليمه
 حكمهم بلى هذه سنة الله التي قد دخلت من قبل ويجرى من
 بعد ولن تجد لسنة الله تبديلا بان باب الامتحان مفتوح
 للمدعين وحجاب الافتتان مرفوع للمسلمين الم احسب الناس^س
 ان يتركوا ان يقولوا آمانا وهم لا يفتنون فقد ارى بفضل ربي
 ان الذين دخلوا انفسهم بتسميتهم من المصدقين بامر
 رب العالمين قد خرجوا عن الدين فقد اسمع من كل منهم
 في مقامهم نداءهم بالانكار وضجيج صوتهم بالفرار الا
 ان الحكم لله الواحد القهار فبعض منهم صائحون بان الاية
 التي يدعو جناب نور الانوار ذكر الله العلى الاعلى تعالى
 ذكره قد كان عندنا مشهودا وموجودا وبعض منهم يخافون -

عن غير ربهم ويبخلون من نفوسهم ولا يجاهدون في سبيل
ربهم على منهج الذي امرهم بل متبششون بهواء انفسهم
وما يعدهم الشيطان الا غروراً وبعض منهم يفتابون اخوانهم
ويعرضون منهم ويفترون عليهم وهكذا ان الانسان اشرف من
تعداد شئوننا الناقصة ويبطن آراء الفاسدة ربي شامد
على اني مستغن عنهم بفضل ربي وشأنى ارفع عن التعرض
بهم وهذا الاعتناء نشأ من عناية الله للضعفاء والاهم بما
يسمعون سواء عليهم ادعو تموهم ام انتم صامتون فقد تمسكوا
بصور الناشئة في عالم الخيال وسموها آيات الجلال بعد
الذي نزل امر الله وبرز حكم الله وتجلي آيته البديعة من
آفاق السماء وينادي الخلق الى بابہ المرجى . . . قسمتى
بيان شد

مقاله‌ئی که بلسان مناجات بمقام جمال قدم با اصطلاحان مخصوصه اشاره می نماید

اللّٰهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ . ثنائیات مضمینات از حقایق
اهل حقیقت در شمعشعه و ضیاء و بهائیات منیرات از ذوات
اریاب محبت در لمعان و بهاء افرین برجان افرینی که سوای
اونیست تا آنکه اورا افرین گوید و تحسین برخالق تحسینی که
اوسز و اورا تحسین نماید ای جان افرین که بخودی خودت
پیداوندی خدائی و یابد یعنی که بدع را از روی خود نمائی
، نظری تمام بر اهل ولایت بالتمام و صطالی از صطالات غمام
بر اهل نظام الهی مشاهده مینمایم بعین المیان کوه
ایشان مطهر از کل ماسوی آمدند و ملاحظه میفرمایم که قابل
عطیات کبری شدند الهی عطیه نازل از مصدر قدرت الیوم
سرربوبیت است و آنچه قابل عطاای الهیه است آن عین
الوہیت است الهی مشاهده مینمایم که در حقیقت مقدسه^{ئی}
در بروز و ملاحظه میفرمایم که در حقیقت نقطه^{ئی} در ظهور
الهی بهجت لایق عطاای سرمدی وانکه دلیل اویم قابل
عطاای احمدی . الهی صلوات تونازل بر بهائیات بهیه
وزفیرات سرمدیه الهی و رقات چند از نزد ایشان در نزول
آیات بسیار از حقیقتشان در ظهور الهی توشی آن خداوند^{یکه}

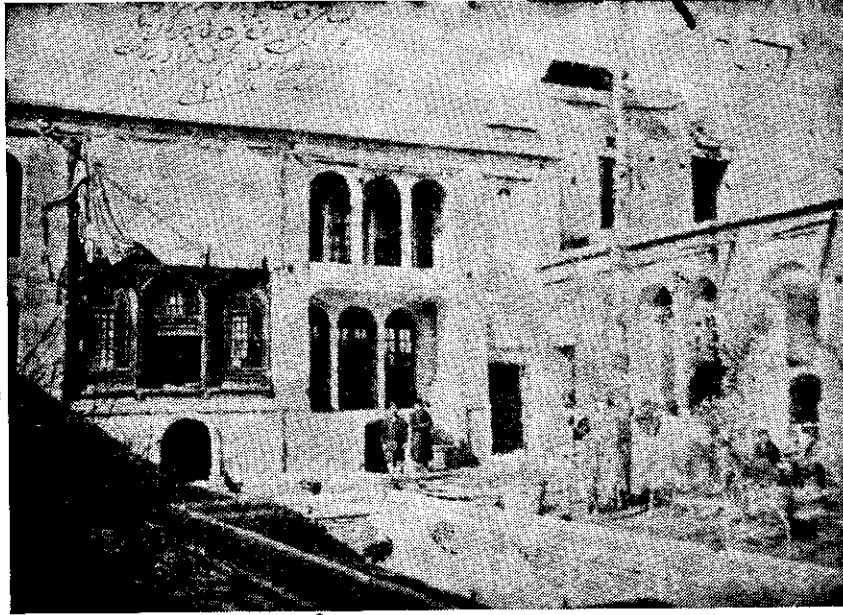
انرا که خواست بمال آن موجود و آنرا که نخواهی در حال
ساقط ازوجه شهور . . . اینست شمس مضمیثه که از ارض -
صادیه در شمشعه و ضیاء و اینست قهرمنیره که بقص احدیه
در جبل طوریه بهاء ابهی الهی لك الحمد حمداً علی
باطهار نقده البهاء از ارض قاف ثم لك اشکر شکرأ تباهی -
بابراز کنز اوفی از مقام ایتلاف الهی که نقطه بهاء را در مقام
استیدار آروکنز اوفی را بمقام وفا ثابت بد ار الهی طائفین حول
نقطتین را حفظ فرما و با مراعات خود ثابت نما تا آنکه نقطه
وامضی بر حقایق خود مشاهده نمایند و بهجت را در هیچ
امری تخلّف فرمایند اشهدك یا الهی که امرت از هیچک نقطه
در سرور و حکمت از کنز و فیه در هیچک بهجیه در ظهور الهی
توانی که آنچه را خواهی همان آن موجود و هر چه را ظاهر
نمائی بمدد آینه در هر آن مدد . . . الهی که نظری از نظراً
نهان بر جاذب که مجذوبیم تا آنکه سر لطف بی پایان را -
مشاهده نمایم که طالب مطلوبیم . الهی که مدد بنسرت و
موعود بکرمت حسین سر محمد را از جمیع افات حفظ فرما و
یوملقاً اورا بارز نما . الهی گواهی که مرا مقصودی جز وجه
اعلایت نیست و مد اوم از عین عنایت بمودت اولیائت جاریست
الهی نظری بر منزل ورقه بیضا و غصنی از اغصان شجره -
حمراء السدی سمیته بملی الاعلی و انت کبیرا کبیرا

معلمانی که بیاد روز و طالع نورها بر خفا بسیار
حاضر و علم از نور آفتاب برین و طالع

دو روزی

در این روز و طالع نورها بر خفا بسیار
حاضر و علم از نور آفتاب برین و طالع
دو روزی
در این روز و طالع نورها بر خفا بسیار
حاضر و علم از نور آفتاب برین و طالع
دو روزی
در این روز و طالع نورها بر خفا بسیار
حاضر و علم از نور آفتاب برین و طالع
دو روزی

این خط چنان ظاهر که به موش نوشته



محل سجن حضرت طاهره (قرة العين) در منزل
کلانتر در طهران اطاق فوقانی پشت درخت